

کهن دیار

جلد دوم

مجموعه آثار ایران پس از اسلام در موزه‌های بزرگ جهان

نویسنده: بهنام محمدپناه



کهن دیار

جلد دوم

مجموعه آثار ایران پس از اسلام در موزه‌های بزرگ جهان

نویسنده: بهنام محمدپناه

انتشارات سبزان

سرشناسه	: محمدپناه، بهنام، ۱۳۵۴ -
عنوان و بدیدآور	: کهن دیار / نویسنده بهنام محمدپناه.
مشخصات نشر	: تهران: سبزان، ۱۳۸۵-۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج. ۲: مصور (بخشی رنگی)، نقشه، عکس.
شابک	: (ج. ۱): 964-8249-34-2 : (ج. ۲): 978-600-5033-09-0
یادداشت	: ج. ۲: (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا)
مندرجات	: ج. ۱: مجموعه آثار ایران در موزه‌های جهان. - - ج. ۲: تمدن‌های ناشناخته. - -
موضوع	: هنر باستان - ایران
موضوع	: ایران - تاریخ.
موضوع	: ایران - آثار تاریخی.
رده‌بندی کنگره	: ۹ ک ۳ م ۱۰۶ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ /
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۸۵-۲۹۱۱۹ م



انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸-۸۸۸۴۷۰۴۴

کهن دیار - جلد ۲

- نویسنده: بهنام محمدپناه
- ویرایشگر: فاطمه ورنی جوکندان
- ناشر: سبزان
- خدمات نشر: واحد فنی سبزان
۸۸۳۴۸۹۹۱-۸۸۳۰۳۵۷۲
- نوبت چاپ: هفتم - ۱۳۸۹
- تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۷۵۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: نشانه - جدی

فروش اینترنتی و online از طریق سایت آی آی کتاب www.iiketab.com

ISBN: 978-600-5033-09-0

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۳۳-۰۹-۰

فهرست

صفحه	عنوان
۳	پیش گفتار
	فصل اول : ایران از حمله اعراب تا یورش مغولها
۷	سقوط امپراتوری ساسانی
۸	دوران حکومت خلفای اموی (بنی امیه)
۹	دوران حکومت خلفای عباسی
۱۰	طاهریان، نخستین سلسله نیمه مستقل ایرانی
۱۳	سلسله صفاریان
۱۴	سامانیان، احیاگران فرهنگ و تمدن ایرانی
۱۹	سلسله آل زیار
۲۲	سلسله آل بویه
۲۳	سلسله غزنویان
۲۷	سلسله سلجوقیان
۳۶	سلسله خوارزمشاهیان
	فصل دوم : ایران در زمان حکمرانی مغولها
۴۰	سلسله ایلخانان
۵۳	نهضت سربداران
۵۶	سلسله تیموریان
۶۳	قره قویونلو و آق قویونلوها
۶۴	تصاویر سیاه و سفید
۷۱	تصاویر رنگی : مجموعه آثار از دوره سامانی تا تیموری

فصل سوم : کشور مستقل ایران در زمان صفویه

۱۱۳	سلسله صفویه
۱۲۹	تصاویر رنگی : مجموعه آثار دوره صفویه

فصل چهارم : ایران از ظهور نادر تا سقوط دولت قاجار

۱۴۵	سلسله افشاریه
۱۴۸	سلسله زندیه
۱۵۰	سلسله قاجار
۱۵۳	تصاویر رنگی : مجموعه آثار دوره افشاریه تا قاجار

فصل پنجم : ضمائم

۱۶۵	شاهنامه فردوسی
۱۷۱	منظومه خسرو و شیرین
۱۷۴	منظومه لیلی و مجنون
۱۷۶	برخی از منابع

آینده از آن ملتی است که گذشته خود را می‌شناسد

پیش‌گفتار

از سپیده دم تاریخ تاکنون به رغم آن که ایران بارها در معرض هجوم دشمنان خود قرار گرفته و گاه شکست‌های وحشتناکی متحمل شده است، ولی ایرانیان هیچ‌گاه هویت ملی خود را فراموش نکردند و در سخت‌ترین روزگاران که گمان می‌رفت همه چیز نابود شده است، حلقه‌های مرئی و نامرئی آنها را چنان با یکدیگر پیوند داده است که توانسته‌اند دوباره ققنوس وار از میان تلی از خاکستر سر برآورند.

پایه‌های این هویت که از گذشته تاریخی باشکوه، زبان مشترک و ارزش‌ها و باورهای یگانه تشکیل شده بود، با سقوط سلسله ساسانی و سلطه اعراب بر کشورمان با بحران‌های جدی مواجه شد. ایرانیان گرچه دین اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و در راه اعتلای آن کوشش فراوانی کردند اما پس از روی کار آمدن خاندان بنی‌امیه مورد بی‌مهری خلفا قرار گرفتند. از دست دادن استقلال و برخورد خفت‌بار اعراب که آنها را به مثابه شهروندان درجه دو به حساب می‌آوردند، موجبات نارضایتی‌های فراوانی را میان فرهیختگان برانگیخت. با سقوط سلسله اموی به دست سرداران ایرانی، خلفای عباسی را بر آن داشت تا با اداره بخش‌های شرقی کشور به دست حکمرانان محلی و تأسیس سلسله‌های نیمه‌مستقل (طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان) موافقت کنند. در خلال چند قرن بعدی، ایرانیان از این موقعیت ویژه برای خروج از سلطه اعراب استفاده کردند. فتح بغداد به دست برادران آل‌بویه و ظهور امپراتوری قدرتمند سلجوقی می‌رفت تا ایرانیان را در دستیابی به استقلال کامل یاری رساند اما هجوم ناگهانی قوم ویرانگر مغول‌ها از شرق، باعث شد تا رسیدن به این رؤیا ده‌ها سال دیگر به تأخیر بیفتد. نخستین حاکمان ایلخانی تلاش کردند فرهنگ مغولی را به مردم ایران تحمیل کنند اما علاوه برآنکه نتوانستند به هیچ موفقیتی دست یابند، خود در فرهنگ والای ایرانی ذوب شدند! فروپاشی سلسله ایلخانی و به دنبال آن حکومت کوتاه مدت تیموریان، فرصتی بود که ایرانیان به درستی از آن بهره بردند و سرانجام در قرن نهم

هجری با تأسیس سلسله صفویه، هویت اصیل و ملی خود را با تأکید بر مذهب شیعه در شکل جدید آن ظاهر کردند. هویت مستقل ایرانی به‌رغم فراز و نشیب‌هایی که پس از سقوط صفویان و آغاز آشفتگی‌های سیاسی و فرهنگی مواجه بوده، هنوز هم زنده و پابرجا مانده است.

پس از چاپ جلد نخست این مجموعه که با استقبال بسیار خوانندگان همراه بود، بر آن شدیم تا مطالب جلد دوم را با نگاه نوتری گردآوری کنیم. در کتاب نیز تلاش کرده‌ایم تا گوشه دیگری از تاریخ و آثار بجای‌مانده از نیاکانمان را خدمت میهن‌پرستان عرضه کنیم. پر واضح است که میراث ملی ما تنها ظروف یا بناهای تاریخی نیست بلکه آثار ادبی و هنری مانند شعر، نقاشی و نوشته‌های پندآموز بزرگان ما بخش مهمی از این میراث را شامل می‌شوند. ما نیز به همین منظور تلاش کرده‌ایم تا نمونه‌هایی از این آثار را در لابلای صفحات این کتاب بگنجانیم.

مطالب جلد دوم این مجموعه در پنج فصل گردآوری شده‌اند. در این کتاب نیز به‌مانند جلد اول تلاش کرده‌ایم، ابتدای هر فصل را به وقایع تاریخی اختصاص دهیم و در انتهای آن، تعدادی از مشهورترین و برجسته‌ترین آثار مربوطه را معرفی کنیم. در فصل اول به رخداد‌های تاریخی از سقوط امپراتوری ساسانی و ظهور سلسله‌های نیمه‌مستقل ایرانی پرداخته‌ایم. فصل دوم را به حمله مغول‌ها و وقایعی که در آن دوران در کشورمان روی داده است، اختصاص داده‌ایم. در فصل سوم به قیام شاه اسماعیل صفوی و چگونگی تأسیس نخستین دولت مستقل ایرانی اشاره نموده‌ایم. فصل چهارم را به رویدادهای سه سلسله افشاریه، زندیه و قاجار اختصاص داده‌ایم و در انتهای کتاب نیز خلاصه داستان‌های سه منظومه ارزشمند شاهنامه فردوسی، خسرو شیرین و لیلی‌مجنون نظامی گنجوی را گنجانده‌ایم.

بسیار خوشحال خواهیم شد اگر بتوانیم از نظرات و پیشنهادات سازنده شما عزیزان برای ی‌ر‌ب‌ار‌ن‌ر شدن این مجموعه و دیگر کتاب‌هایی که به امید خداوند در آینده چاپ خواهند شد، استفاده کنیم. چنانچه مواردی به نظر‌تان می‌رسد، خواهشمندیم آن را به آدرس انتشارات سبزان یا پست الکترونیک اینجانب behnamzadeh@yahoo.com ارسال فرمایید.

بهنام محمدپناه

زمستان ۱۳۸۶

فصل اول

ایران ؛ از حمله اعراب تا یورش مغول‌ها

سقوط امپراتوری ساسانی:

در سال ۶۲۸ پس از میلاد (هم‌زمان با درگذشت خسرو پرویز، پادشاه مقتدر ساسانی)، قدرت جدیدی به نام اسلام در همسایگی ایران ظهور کرد. حکومت ایران پس از مرگ خسرو پرویز دچار آشفتگی شده بود به طوری که طی ۸ سال چندین مدعی پادشاهی بر تخت سلطنت نشستند اما هیچ کدام نتوانستند به اوضاع کشور سر و سامان دهند.

در سال ۶۳۶ میلادی^۱، اعراب تازه مسلمان به بهانه گسترش دین اسلام به ایران حمله کردند. یزدگرد سوم، پادشاه وقت ساسانی که از حمله اعراب آگاه شده بود، سپاهی را به فرماندهی رستم فرخزاد برای مقابله آنها فرستاد. دو لشکر در منطقه قادسیه با یکدیگر روبرو شدند و جنگ سختی میان آنها آغاز شد و سرانجام پس از سه روز نبرد بی‌امان، با بروز طوفان و کشته شدن فرمانده سپاه ایران، اعراب پیروز شدند و به سوی تخت‌گاه شاهی در تیسفون حرکت کردند. در این میان پادشاه ضعیف‌النفس ایران، با حرمسرا و خدمه خود از پایتخت فرار کرد و شهر بدون هیچ مقاومتی سقوط کرد. پس از آن اعراب وارد کاخ طاق کسری (ایوان مدائن) شدند و تمامی جواهرات سلطنتی را به غارت بردند. دو سال بعد، ایرانیان به فرماندهی فیروزان کوشیدند تا جلوی پیشروی بیشتر سپاه عرب را بگیرند اما این بار نیز سپاه بی‌انگیزه ایران شکست خورد و با مرگ یزدگرد سوم، سرزمین پهناور ایران به دست اعراب افتاد.

۱- برابر با سال ۱۴ هجری قمری و دوران خلافت عمر

دوران حکومت خلفای اموی (بنی‌امیه):

ایرانیان گرچه پیش از اسلام خود یکتاپرست بودند، دین جدید را نیز که برابری و برادری را تشویق می‌کرد، با آغوش باز پذیرفتند و در بسط و گسترش آن تلاش فراوانی کردند. اما خلفای ستمگر بنی‌امیه که پس از شهادت حضرت علی(ع) به قدرت رسیده بودند، میان مسلمانان عرب و ایرانی تفاوت می‌گذاشتند و اعراب را برتر می‌دانستند. همین موضوع باعث نارضایتی مردم ایران نسبت به عملکرد خلفا شده بود. نخستین اعتراض ایرانیان به ظلم و ستم خلفای بنی‌امیه، در زمان یزید پسر معاویه رخ داد. مردم ایران که از همان ابتدا ارادت خاصی به خاندان پیامبر(ص) داشتند، با شهادت امام حسین(ع) در قیام مختار شرکت کردند و بسیاری از عاملان حادثه کربلا را به هلاکت رساندند.

اما حاکمان عرب که از چیزی از رموز مملکت‌داری نمی‌دانستند، به‌ناچار از دانشمندان ایرانی که پیش از آن در دربار شاهان ساسانی خدمت می‌کردند، کمک خواستند. به این ترتیب ایرانیان وارد ساختار حکومت اموی‌ها شدند و مشاغل مهمی چون وزارت و دبیری را بر عهده گرفتند. این وضع تا دوران حکومت عبدالملک بن مروان (پنجمین خلیفه اموی) ادامه داشت.^۱

تا پیش از خلافت عبدالملک، بیشتر سکه‌ها توسط ایرانیان و به سبک سکه‌های دوران ساسانی ضرب می‌شد. به دستور این خلیفه چند ضرابخانه در سرزمین‌های عربی تأسیس شد تا اعراب بتوانند سکه‌های خود را در آنجا ضرب کنند. او همچنین دیوان محاسبات را که به دلیل تسلط ایرانی‌ها به این فن، به خط پهلوی ساسانی تهیه می‌شد، به عربی برگرداند.



سکه عرب-ساسانی به نام مروان بن حکم (چهارمین خلیفه بنی‌امیه) تاریخ ضرب: سال ۶۷ هجری محل ضرب: نیشابور
روی سکه و جلوی نقش پادشاه، نام خلیفه به خط پهلوی و در گوشه پایینی سکه عبارت بسم‌الله به خط عربی حک شده است.

۱- روایت شده است که او روزی به بازدید مدرسه‌ای در دمشق رفته بود و از مشاهده همه معلمان مدرسه که ایرانی بودند، به شگفت آمده و این جمله را گفته بود: عجب از ایرانیان که هزار سال حکومت کردند و حتی یک روز محتاج ما نشدند ولی ما صد سال حکومت کردیم بی آنکه یک‌روز به آنها محتاج بنابیم!

دوران حکومت خلفای عباسی:

عاقبت ایرانیان که از ظلم و جور حجاج بن یوسف (فرماندار منصوب بنی‌امیه) در گرفتن مالیات‌های گزاف و تحقیر شدن از سوی اعراب به تنگ آمده بودند، اعتراضات گسترده‌ای علیه خلفا به راه انداختند. در این میان، ابوالعباس سفاح که از از نوادگان عباس (عموی پیامبر) بود، از نارضایتی عمومی در سرزمین‌های اسلامی استفاده کرد و با طرح شعارهای فریبنده، مردم را با خود همراه نمود. گروهی از ایرانیان (معروف به سپاه‌جامگان خراسان) نیز به رهبری سرداری به نام ابومسلم به یاری عباسیان شتافتند و پس از چند نبرد که در نزدیکی نیشابور و ری رخ داد، سپاهیان اموی را شکست دادند و با کشتن مروان حمار، سلسله بنی‌امیه را از میان برداشتند.

سفاح عباسی چون به خلافت رسید، ابومسلم خراسانی و تعدادی دیگر از سرداران را که در براندازی امویان شرکت داشتند، به مناصب بالای حکومتی و امیری بر بخش‌هایی از سرزمین ایران منصوب کرد. پس از سفاح، برادرش منصور به خلافت رسید. او که از قدرت و محبوبیت روزافزون ابومسلم به هراس افتاده بود، به نیرنگ و نامردی او را در بارگاه خلافت به قتل رساند. با مرگ ابومسلم، قیام‌های متعددی (چون قیام سپیدجامگان به رهبری سندباد در نیشابور و شورش طایفه راوندیان در کاشان) به خون‌خواهی او در ایران برپا شد. گرچه این قیام‌ها راه به جایی نبرد، اما خود نیز مانع از نفوذ فرهنگ و رسوم ایرانی در دربار خلافت نشد.

در سال ۱۴۵ هجری، منصور عباسی مرکز خلافتش را به بغداد در نزدیکی شهر تیسفون انتقال داد و برای تأسیس دستگاه دیوان‌داری از خاندان ایرانی برمکی کمک گرفت. خالد بن برمک و پسرش یحیی چون به عنوان وزیر و مشاور وارد دربار خلافت شدند، تشریفات و رسوم شاهان ساسانی را در آنجا رواج دادند. در میان دانشمندان ایرانی دیگری چون عبدالله بن مقفع با ترجمه کتاب‌های پهلوی به عربی کوشیدند تا اعراب را با فرهنگ غنی ایرانی آشنا کنند.



درهم طبری به نام سیهید خالد بن برمک (وزیر مشاور و فرماندار ایالت‌های فارس و طبرستان در زمان خلافت منصور عباسی)
محل ضرب: تپورستان (طبرستان: بخشی از استان مازندران فعلی) تاریخ ضرب: سال ۱۵۰ هجری

بعد از منصور عباسی، ابتدا پسرش مهدی و سپس هارون الرشید به خلافت رسیدند. در زمان هارون الرشید، با درایت و کاردانی خاندان برمکی، حکومت خلفای عباسی به اوج عظمت و شکوفایی خود رسید. هارون الرشید در ابتدای خلافتش توجه و علاقه زیادی به برمکیان داشت تا آنجا که خواهرش عباسه را به عقد جعفر (پسر یحیی برمکی) درآورد اما مدتی بعد با حسادت و توطئه درباریان، به داماد ایرانی خود بدبین شد و دستور قتل او و تمامی خانواده برمکی را صادر کرد.

در سال ۱۹۳ هجری، هارون الرشید در راه سفر به سمرقند فوت کرد و جسدش را در باغی در طوس دفن کردند. بعد از مرگ هارون بر سر جانشینی او میان دو پسرش امین و مأمون اختلافی در گرفت. مأمون که آن زمان حاکم مرو بود و خود از مادری ایرانی متولد شده بود، علیه برادرش امین که در بغداد بر تخت خلافت نشسته بود، شورید. امین با لشکری بزرگ برای سرکوب شورش برادرش به ایران حمله کرد. در این میان ایرانیان که مأمون را از خود می‌دانستند، به رهبری سردار ایرانی به نام طاهر به دفاع از او برخاستند. عاقبت در نبرد بزرگی که میان دو سپاه در نزدیکی ری رخ داد، امین کشته شد و طاهر پس از فتوحات پی‌درپی، بغداد را نیز فتح کرد. مأمون پس از نشستن بر تخت خلافت، چون از علاقه ایرانیان به خاندان اهل بیت (ع) آگاه بود، در یک اقدام تبلیغاتی و به توصیه وزیرش فضل بن سهل، چند نفر را به مدینه فرستاد و امام رضا (ع) را با عزت و احترام به خراسان آورد و ایشان را ولیعهد خود نامید.



سکه ولیعهدی امام رضا (ع) در زمان مأمون، خلیفه عباسی تاریخ ضرب: سال ۲۰۲ هجری محل ضرب: سمرقند

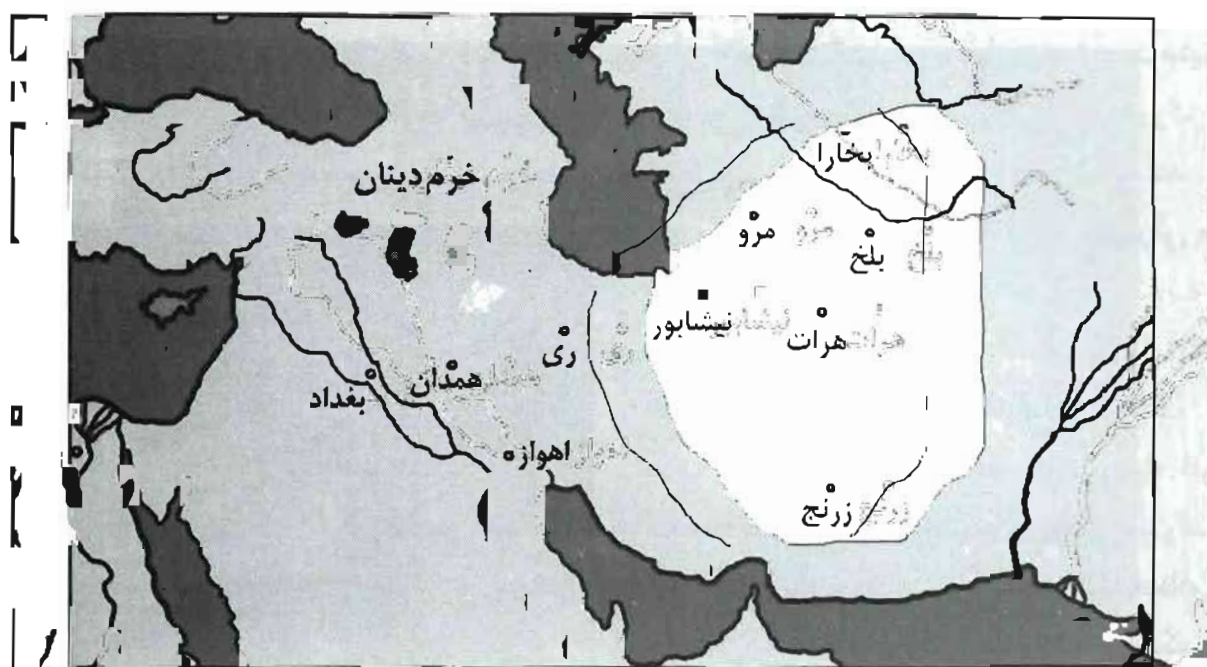
روی سکه پس از عبارت شهادتین، نام خلیفه و سپس نام امام رضا (ع) و در انتها کلمه ذوالریاستین (لقب فضل ابن سهل) آمده است.
 الله - محمد رسول الله - المأمون خلیفه الله - مما امر به الامیر رضا ولی عهد المسلمین علی بن موسی بن علی بن ابی طالب - ذوالریاستین
 پشت سکه نیز بخش‌هایی از آیات قرآن کریم^۱ به همراه تاریخ و محل ضربخانه (سمرقند) حک شده است.

۱- دلیل آوردن تنها بخشی از آیات قرآن کریم بر روی سکه‌های اسلامی این بود که عبدالملک بن مروان (خلیفه اموی) تصمیم گرفته بود به جای استفاده از سکه‌های ایرانی و رومی، سکه‌هایی به خط عربی و عبارات اسلامی ضرب کند اما علما با نوشتن آیات قرآن به بهانه دست‌یافتن کفار و احتمال بی‌حرمتی آنها نسبت به این سکه‌ها مخالفت کرده بودند. به همین دلیل خلیفه برای حل مشکل از امام محمد باقر (ع) کمک خواست. امام (ع) نیز در جواب فرمودند: چون از سوره قرآن یک یا دو کلمه کاسته شود، آن سوره از مصداق قرآن بودن خارج می‌شود. پس اگر تنها بخشی از شهادتین یا سوره قرآن روی سکه ضرب شود، از نظر شرعی ایرادی نخواهد داشت.

اما این اقدامات مأمون موجب خشم اشراف عرب شد و آنها مردم عراق و مصر را به شورش علیه وی ترغیب کردند. مأمون چون با شورش سراسری مواجه شد، برای مقابله با بحران و جلب رضایت بزرگان عرب، ابتدا مخفیانه وزیر ایرانی خود، فضل بن سهل را کشت و سپس امام رضا(ع) را به شهادت رساند.^۱ از دیگر حوادث مهم دوره خلافت مأمون می‌توان به قیام سردار بزرگ ایرانی، بابک خرمدین اشاره کرد که توانست مدت ۲۰ سال خواب آسوده را بر خلفای عباسی زمان خود حرام کند.

طاهریان، نخستین سلسله نیمه مستقل ایرانی:

مأمون به پاس خدمات طاهر ذوالیمینین^۲ که او را در رسیدن به خلافت یاری داده بود، امیری خراسان را به وی اعطا کرد. اما طاهر وقتی به قدرت رسید، با خلیفه درافتاد. این سردار ایرانی با حذف نام خلیفه از خطبه‌های نماز و ضرب سکه به نام خود، اعلام استقلال کرد اما مدت کوتاهی بعد توسط عاملان خلیفه، مسموم شد و از دنیا رفت. با مرگ طاهر، مأمون برای جلوگیری از شورش مردم و سپاهیان خراسان، به شرط خواندن خطبه به نام خلیفه و اعلام تبعیت، حکومت را به پسران طاهر واگذار کرد. به این ترتیب ابتدا طلحه و سپس برادرش عبدالله به حکومت رسیدند.



قلمرو حکومت طاهریان در زمان طاهر بن حسین

امروزه که ج. ک. جاسانقزایر^۳ تسبیحی به نام امام رضا(ع) می‌دانست، چنین وانمود کرد که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند. به همین دلیل پیش از سلاطین بلخ، به کوهی که در آن بسیار هم گریه و زاری نمود، به دست خود جنازه مطهر امام رضا را در آرامگاهی به نام «چشمه» دفن کرد. در وی هاتون الرشید به خاک سپرد!

ط. ۴- روایتی دیگر ذوالیمینین را به جهت به طاهر داده بودند که در جنگ با هر دو دست شمشیر می‌زد. در روایتی دیگر نیز آمده است: هنگامی که طاهر به تبعیت از امام رضا(ع) رفت، دست چپش را سوی حضرت دراز کرد. چون دلیل این کار را پرسیدند گفت: دست راست من مشغول بیعت با مأمون است. پس امام(ع) دست چپ وی را هم یمن(راست) نامید، تا اشکالی در بیعتش نباشد.

بابک خرم‌دین ، قهرمان ملی و سمبل مقاومت ایرانیان:

در کتاب‌های معتبر قدیمی متعلق به قرن چهارم هجری (مانند تاریخ طبری و الفهرست ابن‌ندیم)، درباره زندگی و مبارزات بابک خرم‌دین، مطالب بسیاری نوشته شده است. در بخش‌هایی از این کتاب‌ها آمده است: پدر بابک روغن‌فروشی از شهر مدائن (تیسفون؛ پایتخت ساسانیان) بود که پس از سقوط شهر به دست اعراب به آذربایجان مهاجرت نمود و در آنجا با زنی از حوالی کوه سبلان ازدواج کرد. حاصل این ازدواج پسری بود به نام بابک. هنگامی که بابک کودکی خردسال بود، پدرش از دنیا رفت و سرپرستی او به عهده فردی به نام جاویدان که پیشوای خرم‌دینان (از فرقه مزدکیان) منطقه آذربایجان بود، قرار گرفت اما چند سال بعد جاویدان در جنگ با ابوعمران (که او نیز از خرم‌دینان بود) کشته شد. بابک که در سن عنفوان جوانی بود، با ازدواج با همسر جاویدان، رهبری خرم‌دینان را برعهده گرفت و یک سال بعد علیه اشغالگران عرب قیام کرد. بابک و طرفدارانش لباس سرخ می‌پوشیدند و پرچم سرخی به همراه داشتند و از همین رو به سرخ‌جامگان مشهور شده بودند. آنها علاوه بر آذربایجان در همدان و اصفهان نیز طرفداران بسیاری داشتند.

ر سال ۲۰۲ هجری، بابک قلعه بذر را به عنوان مقر حکومت خود انتخاب کرد و علیه حاکمان عرب که زمین‌های دهقانان و کشاورزان را تصرف کرده بودند، شورش به راه انداخت. مأمون عباسی چون از قیام مردم آذربایجان آگاه شد، لشکری را برای سرکوب آنها فرستاد اما سپاه کوچک بابک در آن نبرد پیروز شد و جمع زیادی از اعراب را دستگیر و به قتل رساند. پس از آن واقعه، جنگ‌های بسیاری میان خرم‌دینان و سپاهیان عرب روی داد که همگی با پیروزی بابک همراه بود. در این میان تعدادی از فرماندهان بزرگ عرب نیز کشته شدند. مأمون عباسی تا پایان عمر درگیر مبارزه با بابک بود، اما نتوانست موفقیتی کسب کند.

با مرگ مأمون در سال ۲۱۸ هجری، برادرش معتصم به خلافت رسید. او بلافاصله لشکری بزرگ به سوی همدان فرستاد و در قتل عامی فجیع، بیش از ۶۰ هزار نفر از مردم بیگناه را به بهانه طرفداری از بابک کشت. بابک به یاری مردم شتافت و در نهایت سپاه خلیفه را شکست داد و آنها را تا دروازه‌های بغداد عقب راند.

معتصم از بیم حمله دوباره بابک به بغداد، مرکز خلافتش را به سامراء منتقل کرد. او به ال شکست‌های متعدد، دست به دامان یکی از افسران ایرانی به نام افشین شد و با دادن وعده‌های دروغین او را به مقابله با خرم‌دینان فرستاد.

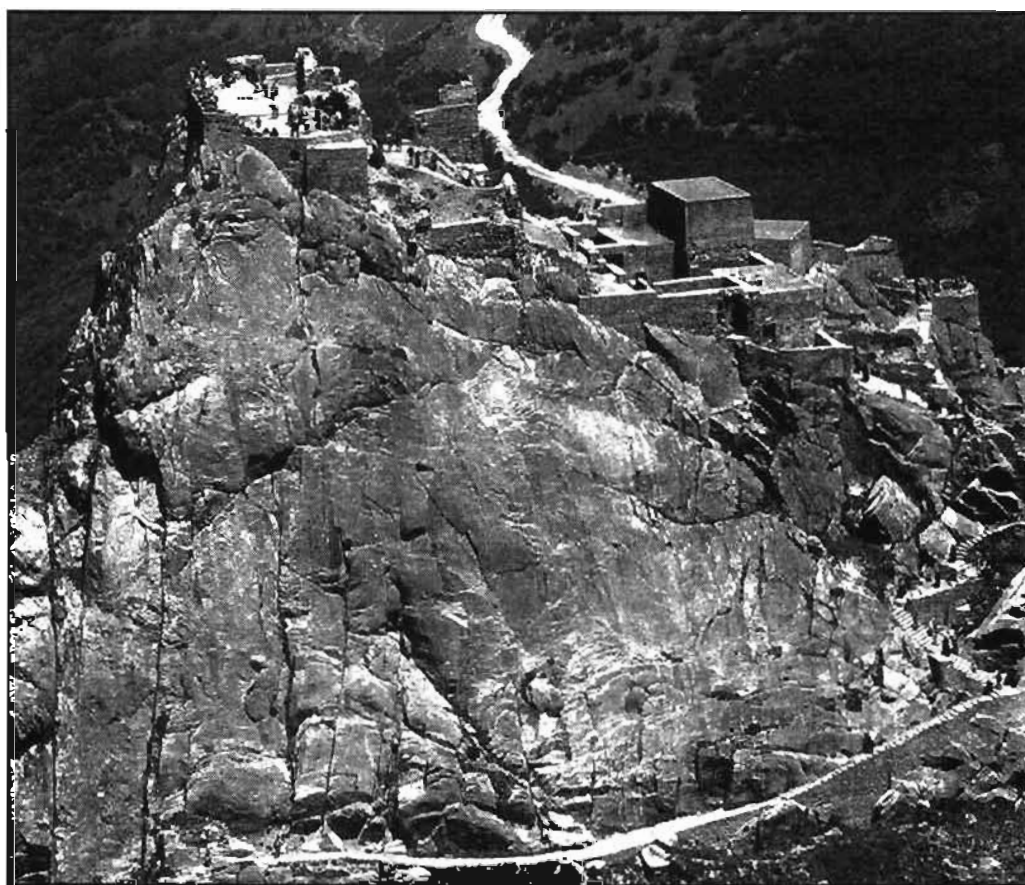
افشین که می‌دانست از راه نظامی نمی‌تواند بر بابک چیره شود، حيله‌ای به کار برد و بابک را برای مذاکره به خیمه خود دعوت کرد.



اما هنگامی که بابک برای مذاکره از قلعه خود خارج شده بود، سپاهیان افشین مخفیانه وارد قلعه شدند و آنجا را به تصرف خود درآوردند. بابک که چنین دید، به ارمنستان گریخت تا بتواند از امپراتور روم بیزانس کمک بخواهد. اما پیش از رسیدن کمک، افشین از مخفیگاه بابک مطلع شد و با این ادعا که امان نامه‌ای از خلیفه دارد، بابک را دست بسته به سامراء برد. در آنجا خلیفه بر خلاف قولی که به افشین داده بود، دستور داد بابک را سوار فیلی کنند و در شهر بگردانند و فردای آن روز در میدان شهر اعدام کنند.

روایت شده است وقتی بابک را برای اعدام به بالای سکو بردند، خلیفه معنصم در کنارش نشست و به او گفت: "تویی که این همه در برابر سپاهیان ما استواری نشان می‌دادی، اکنون خواهیم دید که طاقت در برابر مرگ چقدر است." و بابک جواب داد: "خواهی دید." در این لحظه جلادان به دستور معنصم یک بازوی بابک را با شمشیر قطع کردند. بابک فوراً با خونی که از بازویش فوران می‌کرد، بر صورتش پاشید. خلیفه چون این صحنه را دید، با تعجب پرسید: "چرا چنین کردی؟" و بابک در حالی که به سختی صحبت می‌کرد، گفت: "وقتی دستم قطع شد و خون از بدنم خارج شد، چهره‌ام زرد شد و تو چنین پنداشتی که صورتم از ترس مرگ، به زردی گرائیده است. پس صورتم را با خون سرخ کردم تا زردی آن دیده نشود." خلیفه وقتی این جواب را شنید، به شدت خشمگین شد و دستور داد تمام اعضای بدن بابک را یک به یک قطع کنند.

اما عاقبت کار افشین نیز چندان خوشایند نبود. پس از مرگ بابک، او مورد سوء ظن خلیفه واقع شد و سرانجام به جرم همکاری با مازیار که او نیز از خرم‌دینان طبرستان بود، محکوم و در زندان با زهر کشته شد.



قلعه بابک بر فراز کوه بزد در منطقه کلیر استان آذربایجان شرقی

حکومت عبدالله بن طاهر را می‌توان دوره طلایی حکومت طاهریان در خراسان دانست. او که به دانش و علم‌اندوزی علاقه فراوانی داشت، دستور داده بود همه کودکان برای سوادآموزی به مکتب بروند. او همچنین به عمران و آبادی شهرها نیز توجه خاصی داشت و اصلاحات مفیدی در زمینه استفاده از قنات‌ها و اخذ مالیات از کشاورزان انجام داد. عبدالله در اواخر حکومتش با شکست دادن خوارج ساکن سیستان موفق شد علاوه بر زرنج، شهرهای مهمی چون هرات و بخارا را نیز تصرف کند. عاقبت این سلسله، پس از ۵۰ سال حکومت بر خراسان بزرگ^۱، به دست سلسله دیگر ایرانی (صفاریان) منقرض شد.

سلسله صفاریان:

در اواسط قرن سوم هجری، میان اعراب مهاجری که به سرزمین سیستان مهاجرت کرده و به خوارج معروف شده بودند، با عیاران منطقه برخوردهایی در گرفت. در این میان دلاوری به نام یعقوب لیث به کمک برادرش عمرو توانست بر حاکمان و زورگویان عرب پیروز شود و حکومت صفاریان^۲ را در سیستان تأسیس کند. یعقوب پس از آن علیه خلفای عباسی اعلام استقلال کرد و این موضوع به سرعت مورد پذیرش ایرانیان قرار گرفت. او در سال ۲۵۹ هجری وارد نیشابور شد و به کمک مردم حکومت دست‌نشانده طاهریان را منقرض کرد. خلیفه عباسی نیز که تصرف خراسان به دست یعقوب سخت عصبانی شده بود او را یاغی و دشمن اسلام خواند. یعقوب پس از آن کابل و فارس را نیز تصرف کرد و برای مقابله با خلیفه از راه خوزستان عازم بغداد، مرکز خلافت شد.



قلمرو حکومت صفاریان در زمان یعقوب لیث

۱- خراسان بزرگ در آن زمان به سرزمینی در محدوده شهرهای نیشابور، هرات، بلخ و مرو اطلاق می‌شد.
 ۲- از آنجا که یعقوب خود رویگر زاده‌ای بود، سلسله خود را به نام صفاران (به معنی رویگران، مسگران) نهاد.



سکه به نام طاهر بن محمد (پسر عمرو لیث) تاریخ ضرب: سال ۲۹۴ هجری محل ضرب: فارس
روی این سکه پس از عبارت شهادتین، نام خلیفه وقت عباسی "المعتضد بالله" و نیز نام طاهر صفاری آمده است.

در نبردی که نزدیکی بغداد روی داد، نیروهای یعقوب از لشکریان خلیفه شکست خوردند و یعقوب مجبور شد برای تجدید قوا به جندی شاپور عقب‌نشینی کند. یعقوب در آنجا به سختی مریض شد و از دنیا رفت. با مرگ یعقوب، برادرش عمرو لیث به جانشینی برگزیده شد. عمرو که می‌دانست سپاهیان دیگر انگیزه کافی برای ادامه نبرد ندارند، با خلیفه صلح کرد و به شرط خواندن خطبه نماز و اعلام تبعیت از خلیفه، امارت سیستان، خراسان و فارس را از او دریافت کرد.

عمرو لیث چند سالی بر این بخش از ایران حکومت کرد اما سرانجام در نبردی که با لشکر سامانیان بر سر تصرف ماوراءالنهر^۱ روی داد، گرفتار شد. امیر سامانی نیز که مخفیانه حکم ولایت خراسان بزرگ را از خلیفه عباسی دریافت کرده بود، عمرو لیث را دست بسته به بغداد فرستاد. خلیفه از بیم آزادی عمرو و حمله دوباره صفاریان به بغداد، او را در زندان به قتل رساند.

گرچه با مرگ عمرو سلسله صفاریان عملاً برافتاد اما فرزندان او تا چند سال توانستند بر بخش‌هایی از سیستان و خراسان حکومت کنند.

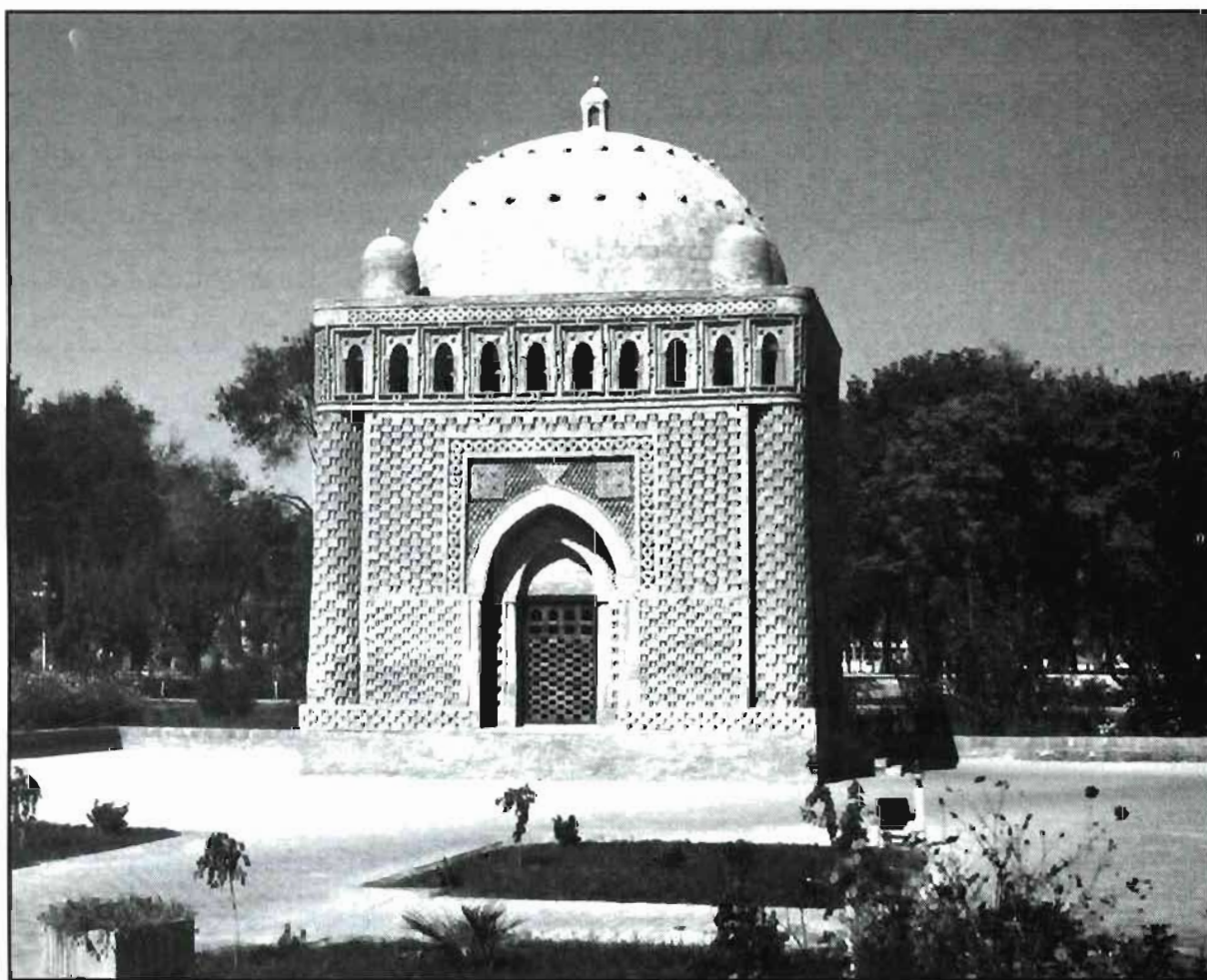
سامانیان، احیاگران فرهنگ و تمدن ایرانی:

سامانیان دیگر سلسله ایرانی بودند که در زمان خلافت مأمون عباسی، در شمال ماوراءالنهر به حکومت رسیدند و به تدریج بر قدرت خود افزودند. مؤسس واقعی این سلسله، امیر اسماعیل سامانی بود که پس از شکست دادن عمرو لیث و دریافت حکم حکومت بر خراسان و ماوراءالنهر، شهر بخارا را به عنوان پایتخت حکومت خود انتخاب کرد. او سپس با علویان طبرستان جنگید و با شکست دادن زیدیه (که از مخالفین خلفای عباسی بودند) توانست طبرستان و ری را نیز به قلمرو حکومت خود بیفزاید.

۱- ماوراءالنهر سرزمینی است میان دو رود جیحون (آمو دریا) و سیحون (سیردریا) که شهرهای بزرگی چون بخارا و سمرقند را شامل می‌شود. این منطقه هم اکنون در محدوده دو کشور تاجیکستان و ازبکستان قرار دارد.

امیر اسماعیل سامانی که خود در دستگاه اداری پرورش یافته بود و با شیوه مملکت‌داری آشنا بود، وزیران دانشمندی چون ابوالفضل بلعمی و ابوعلی جیهانی را به عنوان مشاور حکومتی خود برگزید. این وزیران خردمند، تشکیلات اداری و موثری به نام دیوان^۱ تأسیس کردند که در عمران و پیشرفت کشور بسیار مؤثر بود.

امیران سامانی که خود را از نسل بهرام چوبین (سردار معروف ساسانی) می‌دانستند، در احیاء سنت‌های قدیمی ایران و ترویج زبان فارسی کوشش فراوانی کردند. آنها با تأسیس مدارس و کتابخانه‌های بزرگ در شهرهای بخارا، نیشابور و خوارزم، دانشمندان و ادیبان را مورد حمایت قرار دادند. از میان دانشمندانی که در این مدارس پرورش یافتند و سالها بعد سرمنشاء خدمات بسیاری به جامعه جهانی شدند، می‌توان به ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی و ابونصر فارابی اشاره کرد.



آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در شهر بخارا (واقع در کشور ازبکستان کنونی)

۱- مهم‌ترین این دیوان‌ها، دیوان وزارت بود که مسؤولیت انتخاب دبیران و نظارت بر کار آنها را بر عهده داشت. از دیگر دیوان‌ها که نقش وزارتخانه امروزی را داشتند، می‌توان به دیوان خزانهداری، دیوان رسائل (جهت صدور فرمان‌های حکومتی)، دیوان شرطه (پلیس)، دیوان قضا (قضاوت) و دیوان اشراف (بازرسی) اشاره کرد.



تندیس امیر اسماعیل سامانی در میدان مرکزی شهر دوشنبه (پایتخت جمهوری تاجیکستان)

امیران سامانی همچنین به شعر فارسی نیز علاقه فراوانی نشان می‌دادند و دربار آنها همواره پذیرای شاعران و نویسندگانی بود که در مدح بزرگان و تاریخ کهن ایران شعر می‌سرودند یا مطالبی می‌نوشتند. از میان ادیبان مشهور این دوران می‌توان به رودکی، ابوعلی بلعمی^۱، ابومؤید بلخی و دقیقی^۲ اشاره کرد.

رودکی: شاعر بلند آوازهٔ پارسی‌گو که به حق او را پدر شعر فارسی لقب داده‌اند، در روستای رودک از توابع شهر سمرقند به دنیا آمد و بعدها به دربار امیرنصر سامانی درآمد. این شاعر گرانقدر دیوان بزرگی داشت که امروزه تنها بخش کوچکی از آن در دست است. او به همت وزیر دانشمند ابوالفضل بلعمی، کلیله و دمنه را که پیش از آنها ابن مقفع به عربی ترجمه کرده بود، دوباره به نظم فارسی برگرداند. حکایت شده است که رودکی در بیشتر سفرها همراه امیر سامانی بود. در یکی از این سفرها که امیر برای بیلاق به شهر هرات رفته بود و قصد بازگشت به بخارا را نداشت، درباریان که از سفر طولانی خسته شده بودند، دست به دامان رودکی می‌شوند و به او قول می‌دهند که اگر امیر را راضی به بازگشت کند، به او پنج هزار دینار انعام خواهند داد. رودکی که با روحیات امیر آشنا بود، فوراً قبول می‌کند و چنگ در دست نزد امیر می‌رود و این قصیده را در وصف بخارا می‌سراید:

بویِ جویِ مولیان آید همی

یادِ یارِ مهربان آید همی

ریگِ آموی و دُرستی‌های او

زیرِ پایم پرنیان آید همی

آبِ جیحون از نشاطِ رویِ دوست

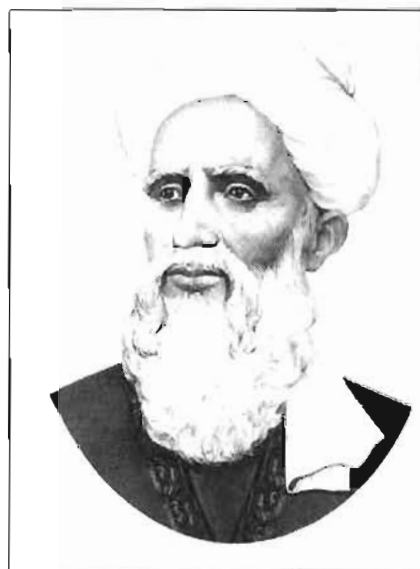
خِنگِ ما را تا میان آید همی

میر، ماه است و بخارا، آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

ای بُخارا، شاد باش و دیر زی

میر زی تو شادمان آید همی



چون رودکی به این بیت می‌رسد، امیر چنان به وجد می‌آید که فوراً از تخت به زیر می‌آید و بی‌آنکه اسبش را زین کند، شتابان روانهٔ بخارا می‌شود. تا آنجا که درباریان تا به خود بیایند، امیر دو فرسنگ از آنها جلو می‌افتد. درباریان که این می‌بینند، دو برابر مبلغ پیشنهادی به رودکی انعام می‌دهند!

۱- ابوعلی بلعمی پسر ابوالفضل بلعمی (وزیر معروف امیر اسماعیل) کتاب تاریخ طبری را در سال ۳۵۲ هجری به درخواست امیر منصور به فارسی ترجمه کرد. تاریخ طبری کتابی بود که پیش از آن توسط محمدبن جریر طبری (از دانشمندان ایرانی قرن چهارم هجری و متولد طبرستان) به زبان عربی نوشته شده بد و حوادثی تاریخی از آغاز آفرینش انسان تا سال ۳۰۲ هجری را شامل می‌شد.

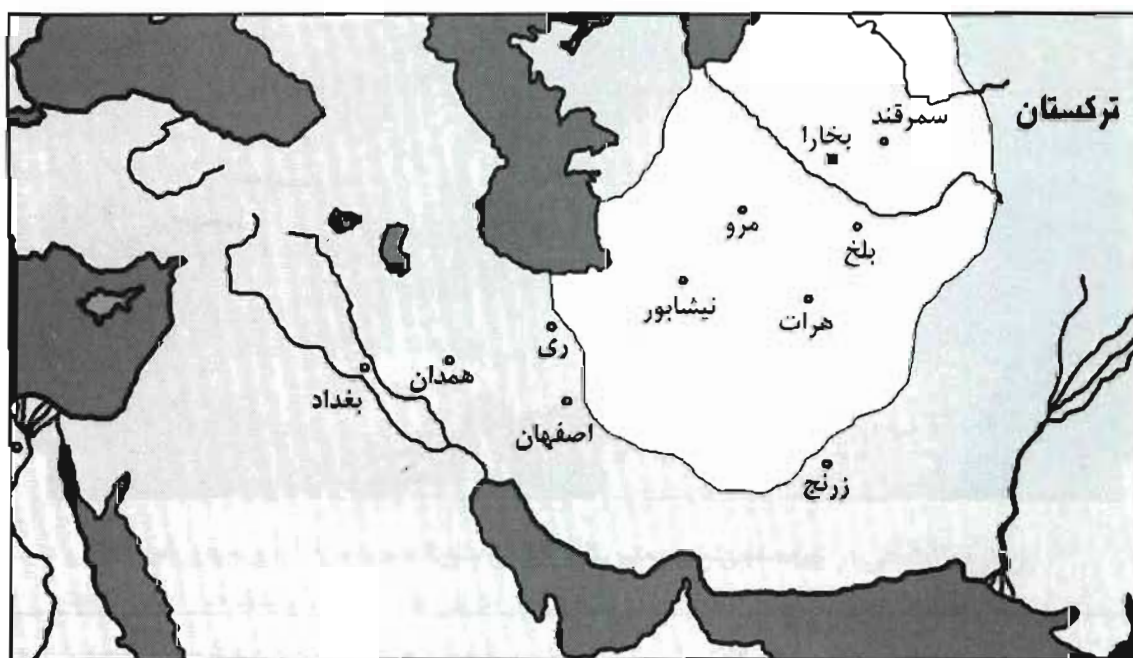
۲- دقیقی توسی از نخستین شاعرانی بود که سرودن تاریخ شاهان قدیم ایران (شاهنامه) را آغاز کرد اما هنوز بیشتر از هزار بیت آن را به نظم درنیاورده بود که به دست غلامش کشته شد و بعدها فردوسی بزرگ کار نیمه تمام او را به پایان رساند.



سکه سامانی با نام نصر بن احمد محل ضرب: شهر بخارا سال ضرب: ۳۱۵ هجری

دولت سامانی^۱ که در اوایل با بهره گرفتن از وزیران کاردان بسیار منظم اداره می شد، توانست بیش از صد سال دوام آورد. اما زمینه ضعف این دولت به دست اسیران ترکی به وجود آمد که طی جنگ های طولانی با قبایل بیابان گرد آن سوی رود سیحون به اسارت آنها درآمده بودند و بعدها به سبب شجاعت و لیاقتی که از خود نشان دادند، وارد سپاه شده و به درجات بالای لشکری چون سپه سالاری رسیدند.

در اواخر کار دولت سامانی بروز اختلاف میان سپه سالاران ترک و وزیران بر سر کسب قدرت، ارکان حکومت را دچار هرج و مرج کرد. از طرفی بالا بردن مالیات که باعث فشار مضاعف بر مردم و بازرگانان شده بود، آنان را بر این داشت که از حاکم دولت همسایه قراخانی دعوت به عمل آورند. سرانجام با ورود ایلک خان قراخانی به ماوراءالنهر و تصرف شهر بخارا، سلسله سامانی بدون هیچ مقاومتی فروپاشید و چندی بعد متصرفات آن میان دو دولت ترک تبار و تازه تأسیس قراخانی و غزنوی تقسیم شد.



قلمرو حکومت سامانیان در زمان امیر نصر سامانی

۱- امیران این سلسله عبارت بودند از اسماعیل، احمد، نصر، نوح اول، عبدالملک اول، منصور اول، نوح دوم، منصور دوم و عبدالملک دوم

سلسله آل زیار :

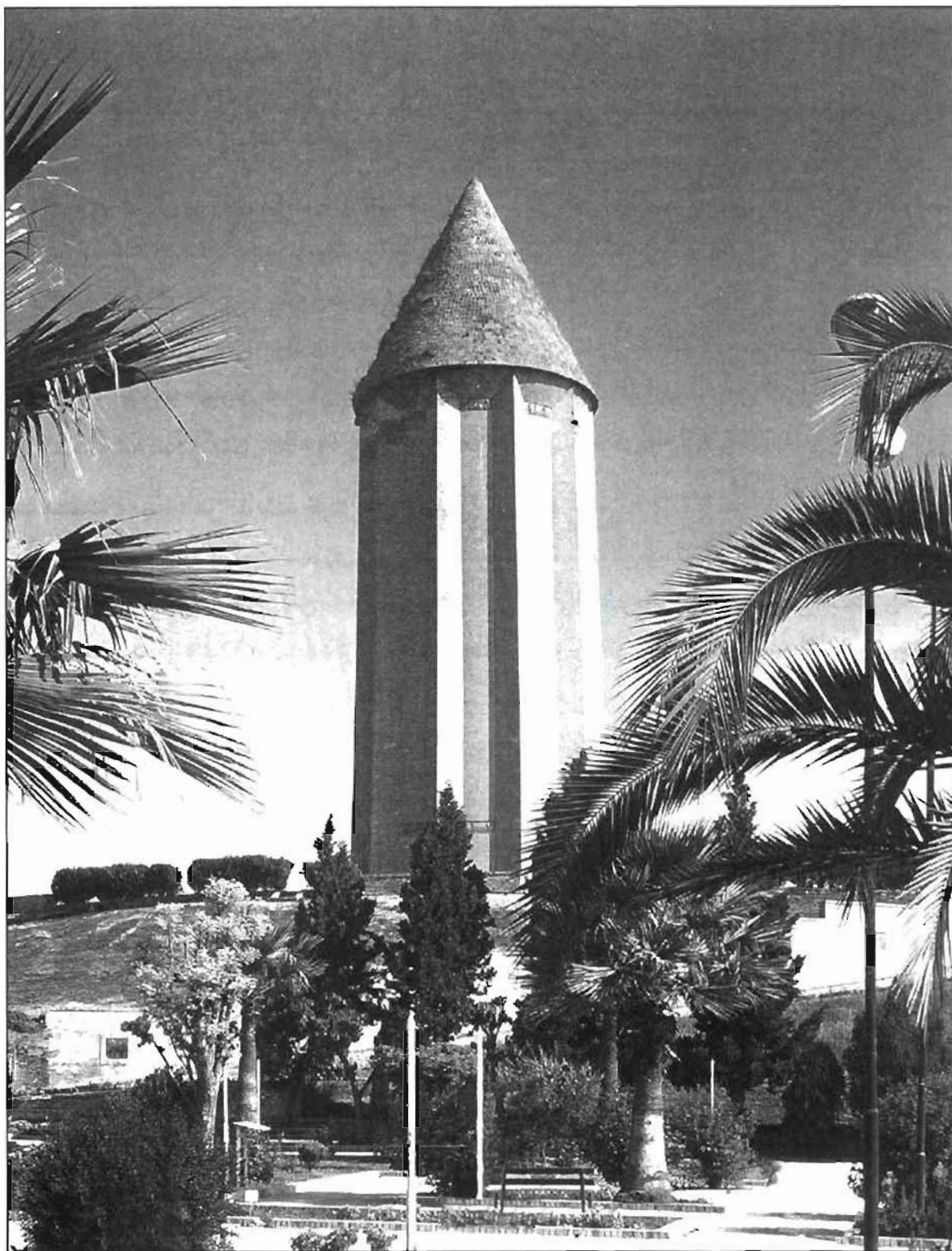
همزمان با حکومت نصر بن احمد سامانی در خراسان و ماوراءالنهر، یکی از سرداران او به نام مردآویج بن زیار در طبرستان قیام کرد و سلسله مستقل آل زیار را تأسیس کرد. مردآویج سپس با استفاده از اوضاع آشفته دربار سامانی، توانست علاوه بر گرگان و ری، بخش‌های مهمی از جنوب ایران را از دست حاکمان دست‌نشانده خلفای عرب آزاد کند و شهر اصفهان را مرکز حکومت خود قرار دهد.

مردآویج که همواره آرزوی احیای پادشاهی ایران را داشت، جشن‌های ملی نوروز و مهرگان را باشکوه هرچه تمام در اصفهان برگزار کرد. او در سال ۳۱۹ هجری برای فتح همدان عازم غرب ایران شد و در نبردی که با لشکریان خلیفه داشت، به پیروزی رسید و همدان را نیز فتح کرد. مردآویج که فتح بغداد و سرنگونی خلافت عباسی را نیز در سر می‌پروراند، پیش از آنکه نقشه خود را عملی کند، به دست عاملان خلیفه کشته شد. با مرگ مردآویج، سرداران سپاه، وشمگیر بن زیار را به حکومت منصوب کردند. اما وشمگیر نتوانست آرزوهای برادر بزرگترش را برآورده سازد و به ناچار تبعیت از خلیفه را پذیرفت. بیشتر دوران فرمانروایی وشمگیر به نبرد با سامانیان گذشت تا اینکه با تأسیس حکومت آل بویه، در جنوب ایران قلمرو حکومت او تنها به بخشی از گرگان و طبرستان محدود گردید. سلسله آل زیار نیز سرانجام در حمله سلجوقیان به طور کامل منقرض شد. از امیران مشهور این سلسله می‌توان به امیر شمس‌المعالی قابوس و امیر عنصرالمعالی کیکاووس^۱ اشاره کرد.



قلمرو حکومت آل زیار و آل بویه در زمان وشمگیر

۱- شهرت این امیر به خاطر کتاب مشهورش قابوس‌نامه است که آن را در سال ۴۷۵ هجری برای راهنمایی و اندرز پسرش گیلان‌شاه نوشته است. او در کتاب خود در ۴۴ فصل درباره موضوعاتی چون رموز مملکت‌داری، سپه‌سالاری گرفته تا ادبیات، پزشکی و بازرگانی به آگاهی شگفت‌انگیزی سخن گفته است. کتاب قابوس‌نامه با توجه به قدمت و ویژگی‌های منحصر به فردش، در گنجینه ادبیات فارسی از ارزش والایی برخوردار است.



برج قابوس^۱؛ در نزدیکی شهر گنبد کاووس مازندران

این برج با ارتفاعی در حدود ۶۰ متر و قدمتی بیش از هزار سال، بلندترین برج آجری جهان لقب دارد و با تلاش مسئولان میراث فرهنگی به‌زودی در فهرست آثار جهانی مورد حمایت یونسکو قرار خواهد گرفت.

۱- ابن برج، آرامگاه امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (پدر بزرگ امیر عنصرالمعالی نویسنده کتاب قابوس‌نامه) است. روایت است که جنازه امیر قابوس را برای مدتی در یک تابوت شیشه‌ای از سقف آویزان کرده بودند تا بزرگان و بستگانش با وی وداع کنند. ابوریحان بیرونی، دانشمند معروف ایرانی نیز که مدتی در دربار امیر قابوس بود، کتاب آثارالباقیه را به نام او تألیف کرده است.

گزیده‌هایی از قابوس‌نامه :

چنین گوید جمع‌کننده این پندها، امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار با فرزند خویش گیلان‌شاه... بدان ای پسر که من پیر شده‌ام و ضعف و بی‌نیروی بر من چیره شده و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش، کتابتی همی‌بینم... آگاه باش ای پسر، که روز رفتن من نزدیک است و آمدن تو بر اثر من، زود باشد.^۱ چه امروز تا در این سرای سپنجی^۲ باید که بر کار باشی... و این جهان چون کشتزاری است که از او یکاری و پدروی از بد و از نیک...

آن کس که راه خدای تعالی جوید و طاعت ایشان جوید، چون آتشی بُود که هر چه سرنگوش کنی، برتری و فزونی جوید و مانند آن کس که از راه خدای تعالی و طاعت او دور باشد، چون آبی بُود که هر چه بالاش دهی^۳، فروتری و نگوینی جوید، پس بر خویشان واجب دان شناختن راه ایزد تعالی را.

باب بیست و نهم : در اندیشه کردن از دشمن

اما جهد کن ای پسر تا دشمن نیندوزی، پس اگر دشمنت باشد، مترس و دلتنگ مسو که هر که را دشمن نباشد، دشمن کام^۴ باشد... اما با هر کس که دشمنی کنی، چون بر وی چیره گشتی، پیوسته آن دشمن را منکوه^۵ و به عاجزی به مردم مینمای که آنگه دیگر تو را فخری نبُود بدان چیرگی بر او و اگر العیاذ بالله وی بر تو چیره شود، تو را عاری عظیم باشد که از عجزی افتاده باشی... نبینی که چون پادشاهی فتحی کند، اول خصم را قادری تمام خواند و لشکر او را بستاید و آنگه گوید من بودم که لشکری بدین عظیمی را شکستم!

حکایت : روزگاری به ری، زنی پادشاه بود به لقب سیده خاتون^۶... او زنی بود ملک‌زاده و عفیفه و زاهده و دختر عم مادر من... روزی جد تو^۷ سلطان محمود رحمه‌الله علیه، به ری رسولی فرستاد و گفت: "باید که خطبه بر من کنی و زر به نام من زنی و خراج بپذیری و گرنه من بیایم و ملک تو ستانم و تو را نیست گردانم." سیده در جواب گفت: "بگوی سلطان محمود را تا شوی من زنده بود، بر این اندیشه همی بود که تو بیایی و قصد ری کنی. اما چون این شغل بر من رسید، به خود گفتم که محمود پادشاهی عاقل است و داند که شاهی چون او، به جنگ زنی نباید آمد. اکنون اگر بیایی، خدای عزوجل داند که من نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام.^۸ از بهر آنکه از دو بیرون نباشد و از دو لشکر، یکی شکسته شود.^۹ اگر من تو را بشکنم، به همه عالم نامه نویسم که سلطانی را شکستم که صد پادشاه را شکسته بود. اما اگر تو مرا بشکنی، چه خواهی نبشت؟ گویی: زنی را شکستم؟! تو را نه فتح‌نامه رسد و نه شعر فتح که شکستن زنان را فتحی نباشد."^{۱۰} و بدین یک سخن تا وی زنده بود، سلطان محمود قصد ری نکرد.

۳- به بلندی بیری

۲- کنایه از دنیا

۱- تو هم پس از من چندان نخواهی ماند.

۴- دشمن شاد، بدبخت ۵- نگویش مکن.

۶- سیده خاتون همسر فخرالدوله از امیران آل‌بویه در ری و اصفهان بود که چون شوهرش در نبرد کشته شد و پسرش مجدالدوله هنوز به سن رشد نرسیده بود، خود برای مدتی عهده‌دار امور مملکت شده بود.

۷- امیر عنصرالمعالی، دختر سلطان محمود غزنوی را به زنی گرفته بود و از این رو سلطان محمود، پدر بزرگ پسرش محسوب می‌شد.

۸- برای نبرد آماده‌ام. ۹- یکی از دو لشکر شکست خواهد خورد.

سلسله آل بویه :

علی، احمد و حسن پسران بویه (سردار شجاع دیلمی) بودند که ابتدا در سپاه آل زیار خدمت می کردند. هنگامی که مرداویج، علی را به حکومت کرج (منطقه ای در جنوب اراک کنونی) منصوب کرد، دو برادر دیگر به یاری وی آمدند و به سرعت نفوذ و قدرت خود را در منطقه افزایش دادند تا آنجا که پس از مرگ مرداویج موفق شدند اصفهان و فارس را از دست آل زیار درآورند. علی پس از آنکه اصفهان را پایتخت حکومت خود قرار داد، برادرش احمد را مأمور فتح بغداد کرد. در سال ۳۳۵ هجری سپاه آل بویه به رهبری احمد پس از فتح خوزستان، وارد بغداد شد و آنجا را به اشغال خود درآورد. خلیفه عباسی که از قدرت و پیشرفت ناگهانی آل بویه به هراس افتاده بود، حکومت آنها را تأیید کرد و به هر سه برادر القاب والایی اعطا کرد. برادران بویه که خود از علویان دیلم و طبرستان بودند و به مذهب تشیع گرایش داشتند، به حمایت از علمای شیعه برخاستند. در زمان حکومت آنها مراسم عزاداری روز عاشورا برای نخستین بار در بغداد برپا شد و زیارت اهل قبور رایج شد. با مرگ علی (عمادالدوله) و از آنجا که او فرزند پسری نداشت، برادرزاده اش عضدالدوله به حکومت رسید. در دوره حکومت عضدالدوله، آل بویه به اوج شکوفایی و اقتدار خود رسیدند و بناهای بسیاری چون بارگاه شهدای کربلا، بیمارستان عضدی بغداد و سد بند امیر بر رودخانه کُر ساخته شد. اما با مرگ عضدالدوله، حکومت آل بویه رو به ضعف نهاد و هر یک از شاهزادگان که بر بخش هایی از کشور مسلط شده بودند، برای تصرف قلمرو بیشتر با یکدیگر به زد و خورد پرداختند. این اختلافات خانوادگی تا لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به ایران مرکزی ادامه داشت. پس از آن قلمرو خاندان آل بویه تنها به بخشی از جنوب ایران و عراق محدود شد تا اینکه در زمان سلجوقیان، حکومت آل بویه نیز به همراه آل زیار به طور کامل برچیده شد. از مشاهیر دوران آل بویه می توان به زکریای رازی^۱ و ابوعلی سینا^۲ اشاره کرد.

۱- پزشک و شیمی دان بزرگ ایرانی که در سال ۲۵۱ هجری در ری به دنیا آمد. به توصیه این دانشمند بود که عضدالدوله بیمارستان بزرگ و مجهزی در بغداد ساخت. او ظاهراً کتاب های بسیاری در علم کیمیا و طب نوشته بود که امروزه تنها دو کتاب الحاوی و طب منصوری باقی مانده اند. کشف الکحل و اسید سولفوریک را نیز به این دانشمند ایرانی نسبت می دهند.



۲- حکیم بوعلی سینا در سال ۳۷۰ هجری در شهر بخارا به دنیا آمد. او که پرورش یافته مدارس سامانی بود، از همان کودکی از هوش و استعداد خارق العاده ای برخوردار بود به گونه ای که در نوجوانی نوح بن منصور، امیر سامانی را معالجه کرد و در ازای مزد کارش درخواست کرد از کتابخانه بزرگ دربار استفاده کند. او مدتی دربار به شغل دیوانی مشغول بود و چون اوضاع سامانیان آشفته شد، به خوارزم رفت. اما با ورود لشکر سلطان محمود غزنوی به خوارزم چون نمی خواست همراه دیگر دانشمندان به غزنه برود، به ناچار از راه گرگان به ری و سپس به همدان گریخت. بوعلی سینا مدتی در دربار شمس الدوله (از امیران آل بویه در همدان) به وزارت مشغول شد اما پس از مرگ شمس الدوله به سبب تهمت هایی که به او زده بودند، مدتی زندانی شد. او پس از آزادی به همدان بازگشت و در سال ۴۲۸ هجری در آنجا وفات یافت. از میان تألیفات او کتاب شفاء در فلسفه و قانون در باب پزشکی شهرت جهانی دارند.

سلسله غزنویان:

در اواخر حکومت سامانیان یکی از سرداران ترک به نام آلتکین که به مقام سپهسالاری خراسان دست یافته بود، با امیر سامانی درافتاد و نیروهای تحت امرش را به جنوب کشور برد و حکومت جدید غزنویان را در شهر غزنه (واقع در جنوب افغانستان فعلی) بنیان نهاد.

با مرگ آلتکین، دامادش سبکتکین که او نیز از فرماندهان نظامی بود، به حکومت رسید. سبکتکین از گرفتاری دولت سامانی در نبرد با ایلک‌خانان استفاده کرد و با حمله به خراسان، توانست نیشابور و هرات را به تصرف خود درآورد.

پس از او پسرش محمود (که لقب سلطان را برای خود برگزیده بود)، به حکومت رسید. در زمان سلطان محمود، ایلک‌خانان ترک با حمله به بخارا به عمر دولت سامانی پایان دادند و سلطان محمود نیز در این میان موفق شد بخش‌هایی از جنوب ماوراءالنهر را به قلمرو حکومت خود اضافه کند. محمود چون بر تخت سلطنت نشست، خود را مطیع خلیفه عباسی "القادر بالله" خواند. خلیفه نیز برای او عهد (حکم) و لوا (پرچم) و خلعتی فاخر فرستاد و او را "یمین الدوله و امین المله" لقب داد. سلطان محمود چون خلعت خلیفه را پوشید و تاج اهدایی او را بر سر نهاد، به حکم خلیفه و به بهانه جهاد با کفار و گسترش دین اسلام به بت‌خانه‌های هندوستان (از جمله معبد مشهور سومنات) لشکر کشید و هر بار با غنائم فراوان بازگشت و هر بار بخشی از غنائم را همراه با فتح‌نامه‌ای برای خلیفه فرستاد. این لشکرکشی‌ها علاوه بر منافع مادی، مقبولیت و مشروعیت سیاسی نیز از جانب خلفای عباسی برای سلطان محمود به ارمغان می‌آورد. از خصوصیات سلطان محمود علاوه بر کشورگشایی می‌توان به علاقه وافر او به گردآوری دانشمندان و شاعران مدح‌گوی فارسی‌زبان در دربار خود اشاره کرد.^۱



سکه به نام سلطان محمود غزنوی: روی سکه پس از عبارت شهادتین، القاب سلطان محمود "یمین الدوله و امین المله ابوالقاسم" آمده و پشت آن نام خلیفه وقت عباسی "القادر بالله" حک شده است. تاریخ ضرب: سال ۴۱۷ هجری محل ضرب: شهر غزنه

۱- ابوریحان بیرونی، سنائی غزنوی و کسائی مروزی از بزرگان دربار او بودند. با وجود توجهات سلطان محمود نسبت به علما و شعرا، برخورد ناشایست وی با فردوسی بزرگ باعث شده است تا همواره مورد نکوهش آیندگان قرار گیرد.

ابوالقاسم فردوسی، شاعر فرزانه و گرانقدر ایرانی در سال ۳۲۹ هجری یعنی درست همان سالی که رودکی (شاعر پراوازه دربار سامانیان) از دنیا رفت، در روستای باژ از ناحیه تابران توس به دنیا آمد. او که از دهقانان و زمین داران بزرگ خراسان بود، در ۳۵ سالگی به حکم عشق و علاقه‌ای که به تاریخ کهن و پرافتخار ایران داشت، کار بزرگ سرودن شاهنامه را آغاز کرد.^۱ فردوسی پس از ۳۰ سال کار مداوم و هزینه کردن تمام ثروتش برای به نظم درآوردن شاهنامه، به ناچار و از روی تنگدستی نزد سلطان محمود غزنوی رفت تا برای تکثیر و حفظ کتاب ارزشمندش از او یاری بجوید. اما رفتار تند سلطان محمود که جز شنیدن مدح لشکرکشی‌هایش به چیز دیگری علاقه نداشت، باعث شد که مایوس و دلشکسته از دربار او خارج شود. پس از آن فردوسی رهسپار دیار خود شد و مابقی عمرش را در فقر و تنگدستی سپری کرد و سرانجام در سال ۴۱۱ هجری در سن ۸۲ سالگی از دنیا رفت. روایت شده است سال‌ها پس از رانده شدن فردوسی از دربار، سلطان محمود در یکی از لشکرکشی‌هایش به هند اشعار فردوسی را از زبان سربازان خود می‌شنود و به یاد حکیم می‌افتد و چون از کرده خود پشیمان می‌شود، دستور می‌دهد مبلغ ۶۰ هزار دینار طلا را بار شتر کنند و با احترام فراوان به منزلش بفرستند. اما هدیه سلطان زمانی وارد دروازه توس می‌شود که جنازه فردوسی را از دروازه دیگر شهر برای دفن در گورستان خارج می‌کردند!



بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از گردش آفتاب
پی افکنم از نظم، کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر سالها بگذرد
بخواند همی هر که دارد خرد
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

در دورانی که اعراب بر تمامی سرزمین ما چیره شده بودند و مقاومت‌های نظامی دلاورانی چون ابومسلم و بابک خرم‌دین کاری از پیش نبرده بود، فردوسی با سرودن شاهنامه^۲ به مقابله با فرهنگ بیگانه عرب برخاست. او با شاهکار بزرگ خود، هویت ملی ایرانیان را به آنها بازشناساند و زبان شیرین فارسی را که با سیاست‌های ضد ایرانی خلفای عباسی رو به فراموشی بود، جانی تازه بخشید.

۱- منبع فردوسی برای این کار، کتاب تاریخ شاهان قدیم ایران بود که پیشتر در زمان سامانیان توسط ابومنصور توسی گردآوری شده و بخشی از آن نیز توسط دقیقی (به نام گشتاسپ نامه) به نظم درآمده بود.
۲- از آنجا که بسیاری از خوانندگان محترم تاکنون شاهنامه فردوسی بزرگ را به طور کامل نخوانده‌اند و حتما علاقه زیادی به دانستن آن دارند، خلاصه داستان‌های شاهنامه را در بخش ضمیمه کتاب آورده‌ایم.

ابوریحان بیرونی، ریاضی‌دان و منجم بزرگ ایرانی در سال ۳۶۲ در شهر خوارزم به دنیا آمد. او چند سالی را در دربار امیر شمس‌المعالی قابوس گذراند و کتاب آثارالباقیه را که در باب سنت‌های ملل مختلف نوشته بود، به قابوس بن وشمگیر اهداء کرد و پس از بازگشت به خوارزم، همراه سلطان محمود غزنوی به غزنه رفت. ابوریحان که در بیشتر نبردها همراه سلطان محمود بود، با دانشمندان هندی ملاقات کرد و زبان سانسکریت را آموخت. او سپس دیده‌ها و شنیده‌های خود را دربارهٔ مذهب و عادات هندوان در کتابی به نام تحقیق ماللهند نوشت. از این دانشمند بزرگ چند اثر دیگر چون قانون مسعودی، التفهیم (در باب نجوم) و الجواهر (دربارهٔ خصوصیات سنگ‌ها و جواهرات مختلف) برجای مانده است.

با مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ هجری میان دو پسرش محمد و مسعود بر سر جانشینی او اختلاف در گرفت و سرانجام پس از چند ماه درگیری میان دو برادر، مسعود پیروز شد. او در همان ابتدا تعدادی از مخالفین خود از جمله حسنک وزیر^۱ را محکوم کرد و به دار آویخت. سلطان مسعود نیز مانند پدرش همواره در فکر فتوحات هند بود اما همین لشکرکشی‌ها باعث غفلت او از رخدادهای ماوراءالنهر شد و در نتیجه ترکان سلجوقی از شمال وارد خراسان شدند و در نبردی نزدیک مرو، سپاهیان غزنوی را شکست دادند. ورود سلجوقیان به خراسان و شکست‌های پی‌درپی باعث سلطان مسعود باعث شد تا سالهای پس از آن قلمرو حکومت غزنویان تنها محدود به غزنه و بخش‌هایی از هند شود.



قلمرو حکومت غزنویان در زمان سلطان محمود

۱- حسنک، وزیر مشهور سلطان محمود بود که پس از مرگ سلطان محمود به حمایت از پسرش محمد برخاست و چون مسعود به پادشاهی رسید، درصدد انتقام برآمد و او را به جرم داشتن مذهب قرمطی (از فرقه‌های شیعه اسماعیلی) به حکم ساختگی خلیفهٔ عباسی به دار آویخت. حکایت بردار کردن حسنک وزیر را خواجه ابوالفضل بیهقی (دیر فاضل و مشهور دربار غزنویان) در کتاب مشهورش تاریخ بیهقی نوشت. اصل این کتاب، تاریخ آل سبکتگین نام داشت و در سی جلد نوشته شده بود ولی اکنون تنها قسمتی از آن در دست است. تاریخ بیهقی از موثق‌ترین مدارک تاریخی دورهٔ غزنویان به شمار می‌رود.

تاریخ بیهقی: حکایت بردار کردن حسنگ وزیر

چون حسنگ بیامد، خواجه بزرگ میمندی برپای خواست... و روی به حسنگ کرد و گفت: "خواجه چون می‌باشد و روزگار چگونه می‌گذارد؟" حسنگ پاسخ داد: "جای شکر است." خواجه گفت: "دل شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها. مردان را پیش آید. فرمانبرداری باید نمود به هرچه خداوند می‌فرماید که تا جان در تن است، امید صدهزار رحمت و فرج است." بوسهل زوزنی را که در مجلس حاضر بود، طاقت برسد و گفت: "خداوند را کیرا کند سخن گفتن با چنین سگ قرمطی که فردا بردار خواهند کرد به فرمان امیرالمومنین خلیفه" خواجه بزرگ به خشم در بوسهل نگریست. حسنگ گفت: "سگ ندانم که بوده است، خاندان من که از حشمت و نعمت، جهانیان دانند و من جهان خورده‌ام و کارها رانده‌ام و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز آجل رسیده باشد، کس نتواند داشت که بردار گنشد یا جز دار، که من بزرگتر از حسین بن علی نیم (=نیستم)." پس حسنگ برخاست و خواجه و قوم برخاستند و چون همه برفتند خواجه، بوسهل را بسیار ملامت کرد...

و آن شب، تدبیر بردار کردن حسنگ در پیش گرفتند... چون کارها ساخته آمد، دیگر روز امیر مسعود برنشت و قصد شکار سه روزه کرد با ندیمان و مطربان و خلیفه شهر را فرمود داری زدن حسنگ بر کران (=خارج) مصلای بلخ... پس بوسهل آمد تا نزدیک دار و بر بالایی ایستاد و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنگ را بیاورند. چون از بازار عاشقان درآوردندش، خواجه میکائیل بدان جا ایستاده بود، پذیره وی آمد و دستام‌های زشت داد. حسنگ در وی ننگریست و هیچ جواب نداد. عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشایست... چون حسنگ را به پای دار آوردند... فرمودند که "جامه بیرون کش." وی دست اندر زیر کرد و جبه و پیراهن برکشید و دور انداخت با دستار و برهنه با ازار (=لباس زیر) بایستاد؛ دست‌ها درهم زده و تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار. آنگاه روی پوش آهنی آوردند و آواز دادند که "سر و رویش را بپوشانید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه"... در این میان، احمد جامه‌دار بیامد سوار، روی به حسنگ کرد و پیغامی داد از سلطان مسعود: "این آرزوی تو بود که خواسته بودی چون من پادشاه شوم تو را بردار گنم، لیکن ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمومنین خلیفه نبشته است که تو قرمطی شده‌ای و به فرمان او تو را بردار می‌کنند." و حسنگ البته هیچ پاسخ نداد...

چون حسنگ را سوی دار بردند، آواز دادند که سنگ دهید لیکن هیچکس دست به سنگ نمی‌زد و همه زار زار می‌گریستند خاصه نیشابوریان. پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند و خود مرده بود پیش از آنکه جلادش رسن به گلو افکند... چون از این فارغ شدند، بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنگ تنها ماند، چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر...

و حسنگ قریب هفت سال بر دار بماند، چنانکه پای‌هایش همه فروتراشید و خشک شد و اثری نماند تا به دستوری فروگرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تش کجاست.

و مادر حسنگ زنی بود سخت جگراور. چنان شنیدم که دو سه ماه از او این حدیث را نهان داشتند. چون بشنید، جزعی نکرد بلکه گریست به درد... و گفت: "بزرگا مردا این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان."

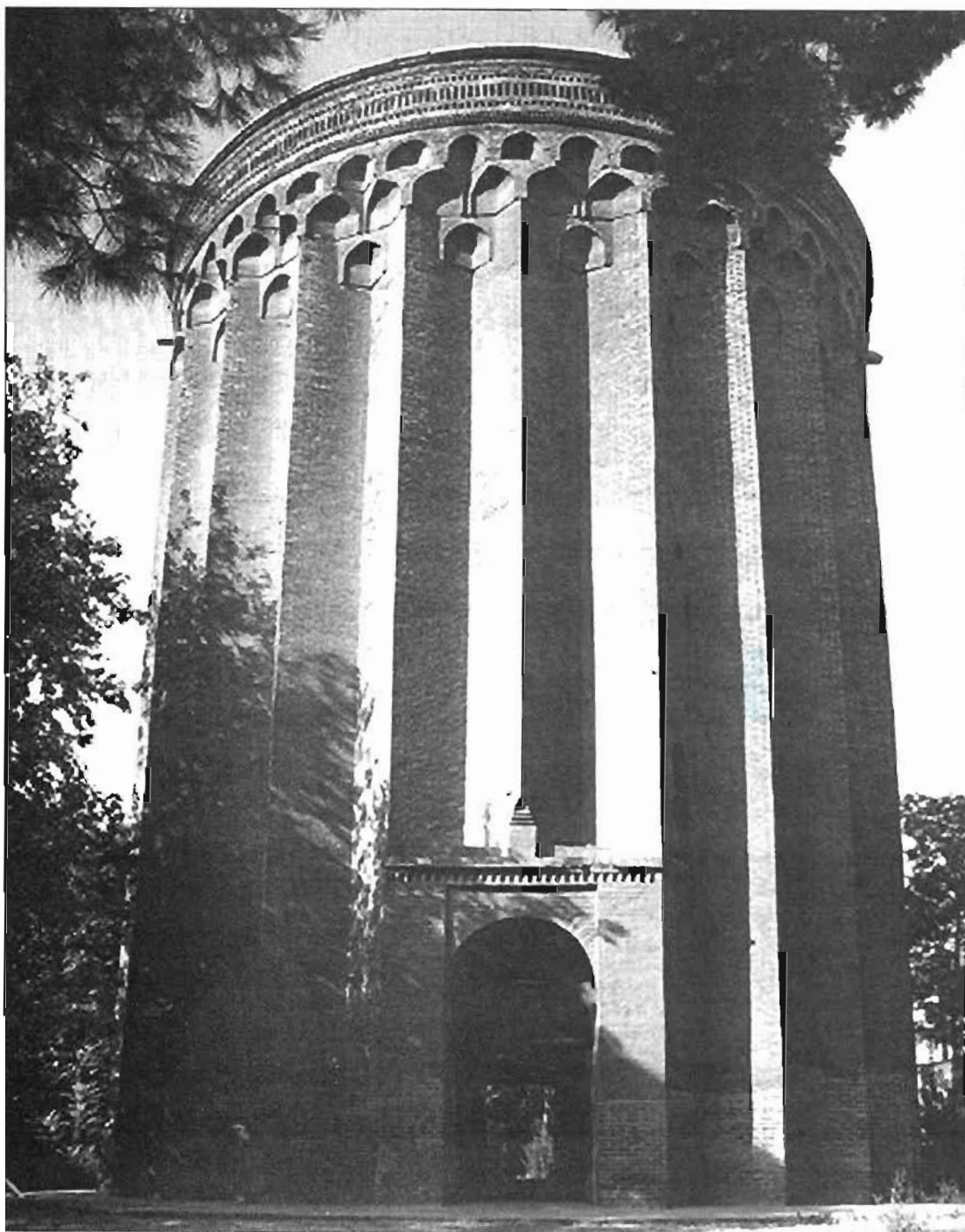
سلسله سلجوقیان :

ترکان سلجوقی از قبایل ساکن آسیای مرکزی بودند که در جستجوی چراگاه دام‌های خود، به تدریج وارد ماوراءالنهر و خراسان شدند. رهبری این قبایل را فردی به نام سلجوق بر عهده داشت که بعدها نوه او طغرل توانست با شکست دادن سپاه سلطان مسعود در مرو و فتح خراسان، سلسله جدید سلجوقیان را تأسیس کرد. طغرل پس از چیرگی بر غزنویان و انتخاب نیشابور به عنوان پایتخت، برای مشروعیت بخشیدن بر حکومت خود، نامه‌ای برای خلیفه عباسی نوشت و خود را تابع خلیفه خواند.^۱ خلیفه عباسی نیز تبعیت او را پذیرفت و برایش لوا و حکم حکومتی فرستاد. طغرل پس از تحکیم قدرت در خراسان، به نواحی مرکزی ایران لشکر کشید و حکومت آل زیار و آل بویه را که از دشمنان سرسخت خلفای عباسی بودند، برانداخت و سپس به بغداد رفت تا برای ایجاد پیوندی استوار با خلیفه، با دخترش ازدواج کند اما پیش از وصلت به خاطر کهولت سن در حوالی ری درگذشت.

با مرگ طغرل، برادرزاده‌اش آلبارسلان به حکومت رسید. آلبارسلان در همان ابتدای سلطنتش عمیدالملک کندری، وزیر سابق طغرل را زندانی کرد و مقام وزارت را به نظام‌الملک واگذار کرد. خواجه نظام‌الملک، با کفایت و دوراندیشی توانست پایه‌های حکومت سلجوقیان را در تمام سرزمین‌های تصرف شده تحکیم بخشد. او طی ۲۹ سال وزارتش در دربار آلبارسلان و پسرش ملکشاه، خدمات شایانی به برقراری امنیت و ثبات داخلی و گسترش آموزش کرد.^۲ آلبارسلان در سال ۴۵۶ هجری پس از سرکوب شورشیان به فکر توسعه قلمرو خود افتاد و طی یک لشکرکشی توانست ارمنستان و گرجستان را تصرف کند و با امپراتوری روم بیزانس همسایه شود. بیزانسی‌ها که به خاطر از دست دادن سرزمین‌های تحت نفوذ خود ناراحت بودند، تلاش کردند دوباره بر این مناطق تسلط یابند. اما در نبرد سرنوشت‌سازی که سال ۴۶۳ هجری در منطقه ملازگرد (شرق ترکیه امروزی) روی داد، بیزانسی‌ها شکست خوردند و آلبارسلان موفق شد به دست خود، امپراتور روم را اسیر کند.

۱- در بخشی از متن نامه طغرل به خلیفه چنین آمده بود: "ما بندگان آل سلجوق، گروهی هستیم همواره مطیع و هواخواه دولت عباسی و بیشتر اوقات را به غزوه و جهاد کوشیده‌ایم... ما را عمومی بود که بمیں الدوله (=سلطان محمود) او را بی جرم و جنایت بگرفت و به محروسه (=زندانیان) هند فرستاد و مدت هفت سال در بند داشت تا همانجا سیری شد (-وفات یافت)... چون سلطان محمود درگذشت، پسرش مسعود به جای او بر تخت نشست. او به مدیحه‌ای که و معدلت قیام نمی نمود و همواره به لهو و لعب مشغول می بود... و چون ملک و ملت معطل ماند و اهل بدعت مجال و فرصت فساد یافتند، اعیان و بزرگان خراسان از ما درخواست کردند تا به معاونت و مساعدت ایشان قیام نماییم و حمایت ایسان کنیم. امرا و لشکریان مسعود چند بار روی ما نهادند و میای ما و ایشان حرب (=جنگ) بسیار شد... عاقبت به یاری خدا، ما غالب و مسئولی آمدیم... حال شکر این موهبت و نعمت می‌خواهیم که از راه بیداد و جور کرانه (=فاصله) گیریم و معدلت و انصاف در میان خلایق گسترانیم و این جز بر نهج و قانون اسلام به فرمان حضرت خلیفه القائم (=امیرالمؤمنین) انجام نگیرد..." [به نقل از کتاب جامع التواریخ: نوشته خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ وزیر مشهور ایلخانان مغول]

۲- از کارهای بزرگ خواجه نظام می‌توان به تأسیس مدارس شبانه‌روزی (مدرسه‌ها) در شهرهای نیشابور، قزوین و بغداد اشاره کرد که استادان بزرگی چون ابو محمد غزالی در آنها تدریس می‌کردند و دانش‌آموزان مستعد به درخواست خود به آنجا می‌رفتند.



برج طغرل ، شاهکاری از معماری ایرانی در دوره سلجوقی

این برج که در شهر ری (نزدیک نهران) واقع شده است، احتمالاً آرامگاه طغرل سلجوقی می باشد. ارتفاع این برج بدون سقف در حدود ۲۰ متر است ولی به نظر می رسد در گذشته مانند سایر برج ها دارای گنبدی مخروطی شکل و ارتفاع بیشتری بوده است. ضخامت دیوار دولایه برج در حدود سه متر است و داخل این دیوار پلکانی تعبیه شده است که دو نفر به راحتی می توانند از آن بالا رفته یا پایین بیایند. از این برج علاوه بر آرامگاه بزرگان سلجوقی، به عنوان راهنمای مسافران نیز استفاده می شد به گونه ای که در شب های تاریک بر باروی بلند آن آتش روشن می کردند تا مسافرانی که از جانب خراسان به ری می آمدند، راه را گم نکنند. برج طغرل علاوه بر معماری زیبا، نوعی ساعت آفتابی نیز می باشد. نمای بیرونی این برج با ۲۴ کنگره تفرقه به گونه ای ترتیب شده است که با طلوع آفتاب، درون هر یک از کنگره ها به فاصله یک ساعت از دیگری روشن می شود و زمانی که خورشید به بیشترین ارتفاع خود از افق می رسد، سایه تپه های که بالای درب ورودی تعبیه شده درست روی طاق ضربی زیر آن قرار می گیرد و به این ترتیب زمان دقیق اذان ظهر تشخیص داده می شود!

نبرد ملازگرد که تا آن زمان بزرگ‌ترین پیروزی سپاه اسلام بر مسیحیت بود، قدرت و اعتبار بسیاری برای آلبارسلان به ارمغان آورد و حکومت نوپای سلجوقی را به صورت یک امپراتوری مقتدر درآورد. آلبارسلان پیش از مرگ، پسر کوچکش ملکشاه را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد و به خواجه نظام‌الملک دربارهٔ سرپرستی و آموزش او برای ادارهٔ امور مملکت سفارش بسیار کرد. در زمان ملکشاه به خاطر کاردانی و حسن تدبیر خواجه، قلمرو سلجوقیان بسیار پهناور شد و به بیشترین گسترهٔ خود رسید. همچنین در زمان او پایتخت از نیشابور به اصفهان منتقل شد. گرچه رابطهٔ ملکشاه و خواجه نظام‌الملک تا حدودی خوب بود، اما دسیسه‌های ترکان خاتون^۱، باعث شد که سلطان در اواخر حکومتش به وزیر خود بی‌اعتنا شود و سعی در کاهش نفوذ او کند^۲. خواجه نظام‌الملک سرانجام در روز دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری در سفری که به نهانوند رفته بود، به ضربهٔ کارد فدائیان اسماعیلی کشته شد. ملکشاه نیز پس از مرگ خواجه چندان زنده نماند و یک ماه بعد در بغداد، به سختی بیمار شد و همان‌جا درگذشت.



قلمرو حکومت سلجوقیان در زمان سلطنت ملکشاه

- ۱- ترکان خاتون (همسر بزرگ ملکشاه) بسیار تلاش کرد تا پادشاه پسرش محمود را به عنوان ولیعهد معرفی کند اما نظام‌الملک از جانشینی برکیاروق، (پسر دیگر ملکشاه که از زنی دیگر به نام زبیده‌خاتون بود)، حمایت می‌کرد. عاقبت ترکان خاتون با همدسی مشاور خود تاج‌الملک، نقشهٔ قتل خواجه نظام را به دست اعضای فرقهٔ اسماعیلیه ملراحی و اجرا کرد.
- ۲- در کتب تاریخی روایت شده است که در آخرین سالهای سلطنت ملکشاه، میان شحنة مرو که از بسنگان ترکان خاتون بود با یکی از پسران خواجه نظام‌الملک نزاعی درمی‌گیرد. شحنة مرو شکایت نزد سلطان می‌برد و شاه چون از ابن پیشامد غضبناک می‌شود، پیکری نزد خواجه می‌فرستد و به او پیغام می‌دهد که: اگر در ملک با من شریکی، آن حکم دیگر است و اگر تابع منی، چرا حد خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خود را ادب نمی‌کنی؟ می‌خواهی بفرمایم تا دوات از پیش تو برگیرند؟ (از وزارت خلعت کنند). خواجه نظام نیز با صلابت، در جواب می‌گوید: به سلطان بگویند که دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه این دوات برداری، آن تاج بردارند (= پادشاهی تو به وزارت من بند است. اگر مرا از وزارت خلع کنی، تو را از پادشاهی سرنگون می‌سازند).

سیاست نامه :

سیاست نامه (سیر الملوک) کتابی است که خواجه نظام الملک به سفارش ملک شاه سلجوقی در اواخر عمرش نوشته است. نظام الملک در این کتاب، تجربه ۳۰ ساله وزارت خود را درباره آیین جهانداری و روش اداره کشور برای ملک شاه و جانشینان او به رشته تحریر درآورده است. گزیده های کوتاهی از این کتاب پربار را برای آشنایی خوانندگان محترم در زیر آورده ایم :

اندر مظالم نشستن پادشاه و سیرت نیکو ورزیدن: "چاره نیست پادشاه را از آن که هفته ای دو روز به مظالم قضاوت بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف دهد و سخن رعیت را به گوش خویش بشنود بی واسطه و در هر یکی فرمانی دهد... و چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند جهان، سخن دادخواهان را می شنود، همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و دیگر کس نیارد بیدادگری و دست درازی کردن از بیم عفویت."

اندر فرستادن جاسوسان و تدبیر کردن بر صلاح مملکت: "باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان بروند. بر سیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و درویشان و از هر چه می شنوند. خبر می آرند تا هیچ گونه از احوال حبری پوشیده نماند و اگر چیزی حادث گردد به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و گماشتگان و اُمراء سر مخالفت و عصیان داشته اند و بر پادشاه سگالیده شوریده که جاسوسان در رسیده اند و پادشاه را خبر کرده و پادشاه در وقت برنشسته و عزم ایشان باطل کرده است."

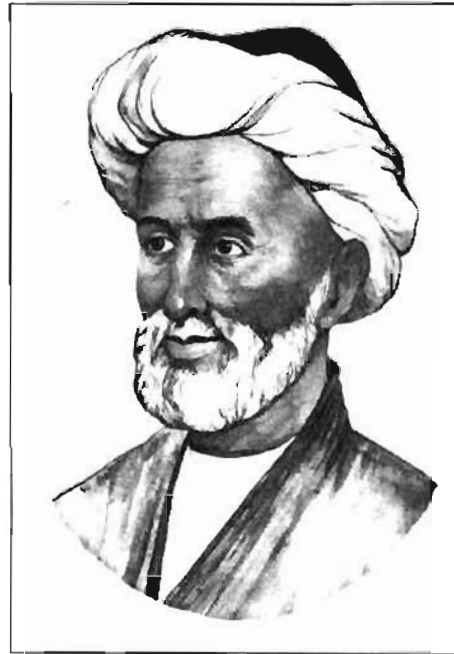
اندر حق گزاردن خدمتکاران و بندگان شایسته: "هر که از خدمتکاران، خدمتی پسندیده کرد، باید که در وقت، نواختن عنایتی یابد و ثمرت آن بدو رسد و آن که تقصیری کند، بی ضرورتی و سهوی، آن کس را به اندازه گناه، مالش کیفری رسد، تا رغبت بندگان بر خدمت، زیادت گردد و بیم گناهکاران بیشتر شود و کارها بر استقامت می رود."

اندر حرمت نگاه داشتن علمای شریعت: "بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن... و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت المال پدید آوردن... واجب چنان کند که در هفته، یک بار یا دو بار، علمای دین را، پیش خویش راه دهد و امرهای حق تعالی، از ایشان بشنود و تفسیر قرآن و اخبار رسول (ص) استماع کند و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیا (ع) بشنود."

اندر احوال زنان و زیردستان: "نباید که زیردستان پادشاه، زبردست گردند، که از آن خلل های بزرگ پیش آید و پادشاه بی فر و شکوه شود خاصه زنان که اهل سترند و کامل عقل نباشند و غرض از ایشان گوهر نسل است، که بر جای بماند و هر چه از ایشان مستوره تر و پارسا تر، ستوده تر... هر آن وقت که زن بر پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شر و فتنه و فاسد حاصل نیامده است."

اندر حرمت نگاه داشتن سرخیلان: "هر حاجتی که لشگر را بود، باید که بر زبان سرخیلان فرماندهان و مقدمان ایشان باشد، تا اگر نیکویی فرموده شود، بر دست ایشان بود و بدان سبب ایشان را حرمتی حاصل شود... و اگر کسی از خیل لشگر بر مقدم مافوق خویش دراز زفانی ادراز زبانی کند و یا حرمت او نگاه ندارد، او را مالش کیفر باید داد، تا مهتر از کهنتر پدیدار باشد سلسله مراتب حفظ شود."

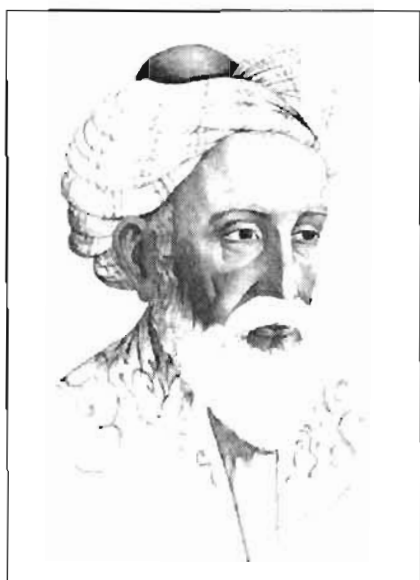
ناصر خسرو قبادیانی: این شاعر پرآوازه به سال ۳۹۴ هجری در قبادیان بلخ به دنیا آمد. او کسب دانش و حفظ قرآن مجید را از کودکی آغاز کرد و چون به سن جوانی رسید به کار دبیری در دربار غزنویان مشغول شد و پس از شکست سلطان مسعود به خدمت سلجوقیان درآمد. او در این سال‌ها با حکیمان بزرگی آشنا شد و با بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون به بحث و گفتگو پرداخت و از آنها درباره حقیقت هستی پرس و جو کرد اما چون نتیجه‌ای نیافت، به شراب و میگساری روی آورد. او بعدها در چهل سالگی به دنبال خوابی که دیده بود، از همه لذات دنیوی دست شست و راه سفر حج در پیش گرفت.



ناصر خسرو طی ۷ سال سفر خود، سرزمین‌های بسیاری چون سوریه، فلسطین و عربستان را سیاحت کرد و چندی نیز در مصر اقامت گزید. او که در ملاقات با خلیفه فاطمی مصر به مذهب اسماعیلی گرویده بود، پس از دریافت لقب حجت خراسان به موطن خود بازگشت اما برخلاف انتظارش مردم به دعوت او پاسخ مثبت ندادند و حتی او را تهدید به مرگ کردند. ناصر خسرو که این چنین دید، مخفیانه به بدخشان (ولایتی در افغانستان امروزی) رفت و مابقی عمر خود را در یکی از روستاهای دورافتاده به تحقیق و تألیف سپری کرد و سرانجام در سن ۸۷ سالگی بدرود حیات گفت. از ناصر خسرو کتاب‌های بسیاری از جمله جامع‌الحکمتین، خوان‌اخوان و زادالمسافرین و یک دیوان شعر به یادگار مانده است اما مشهورترین اثر او سفرنامه‌ای است که در آن خاطرات سفر ۷ ساله خود را در راه زیارت خانه خدا نوشته است. سفرنامه ناصر خسرو قدیمی‌ترین سفرنامه به زبان فارسی است و از این لحاظ برای محققان ارزش بسیاری دارد.

وی در بخش آغازین کتابش نوشته است: "چنین گوید ابو معین الدین ناصر خسرو القبادینی که من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند، اگر به هوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند... جواب داد که بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را به افزایش دهد. گفتم که من این را از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد، پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم، آن حال تمام بر یادم بود. با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم... پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است و حسابی که بود، جواب گفتم و از دنیایی آنچه بود ترک کردم الا اندک ضروری... روز پنجشنبه نیمه دی ماه پاریسان سال بر چهارصد و ده یزدجردی به عزم نیشابور بیرون آمدم و از مرو به سرخس شدم که سی فرسنگ باشد..."

خیام نیشابوری: حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری یکی دیگر از چهره‌های درخشان علم و ادب و از دانشمندان برجسته سرزمین ما است که در سال ۴۲۷ هجری در شهر نیشابور به دنیا آمد. بر اساس روایاتی او همکلاسی نظام‌الملک و حسن صباح^۱ بود که پس از تحصیلات مقدماتی در نظامیه نیشابور برای تکمیل رساله مشهور خود^۲ به سمرقند رفت و مدتی بعد نامش چنان پراوازه شد که سلطان ملکشاه او را مأمور احداث رصدخانه بزرگی در اصفهان کرد. خیام در آنجا موفق شد زمان دقیق تحویل سال شمسی و اوقات شرعی را محاسبه کند^۳. خیام اگرچه دانشمند و ریاضی‌دان بزرگی بود اما شهرت جهانی او بیشتر به خاطر رباعیات پرشوری است که درباره سرگشتگی انسان در کشف راز هستی و به غنیمت شمردن لحظات زندگی سروده است.



این قافله عمر عجب می‌گذرد
دریاب دمی که با طرب می‌گذرد
ساقی، غم فردای حریفان چه خوری؟
پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد
گویند بهشت و حور و کوثر باشد
جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
پر کن قدح باده و بر دستم نه
نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد

از دیگر شاعران مشهور دوره سلجوقی می‌توان به فخرالدین اسعد گرگانی اشاره کرد. او که در زمان حکومت طغرل در اصفهان می‌زیست، به توصیه امیر آن دیار، داستان عاشقانه ویس و رامین را (که اصل آن به زبان پهلوی اشکانی بود)، به صورت منظومه بسیار زیبایی به فارسی سروده است.

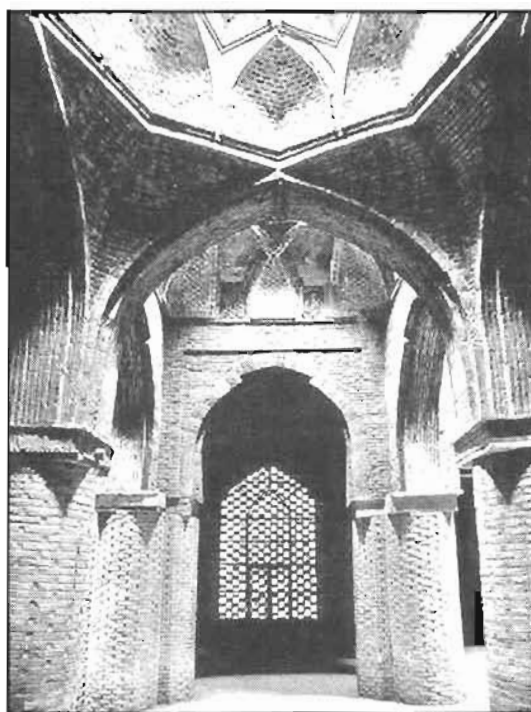
۱- نظام‌الملک، خیام و حسن صباح سه دوست همکلاسی بودند که در جوانی با هم پیمان بسته بودند که هرگاه یکی به مقام بالای حکومتی رسید، دو یار دیگر را کمک کند. چون نظام‌الملک به مقام وزارت می‌رسد، به عهد خود وفا می‌کند و پست امیری نیشابور را به خیام و ری و اصفهان را به حسن صباح پیشنهاد می‌کند. خیام که به دنبال علم بود، از این مقام صرف‌نظر می‌کند و تنها مسئولیت رصدخانه اصفهان را می‌پذیرد اما حسن صباح که به این مقدار راضی نبود، درخواست پست وزارت می‌کند. نظام‌الملک با خواست او مخالفت می‌کند و او را مجبور به خروج از کشور می‌کند. حسن صباح به مصر می‌گریزد و در دیدار با خلفای فاطمی مصر به مذهب اسماعیلی می‌گردد. او پس از بازگشت به ایران به قلعه الموت قزوین می‌رود و از آنجا به ترویج مذهب اسماعیلی می‌پردازد. او پس از قدرت یافتن علیه سلطان سلجوقی دست به شورش می‌زند و خواجه نظام‌الملک را به دست یکی از فدائیان خود به قتل می‌رساند...."

[به نقل از کتاب جامع‌التواریخ نوشته خواجه رشیدالدین همدانی وزیر مشهور ایلخانان مغول؛ ر.ک. صفحه ۴۴ کتاب حاضر]

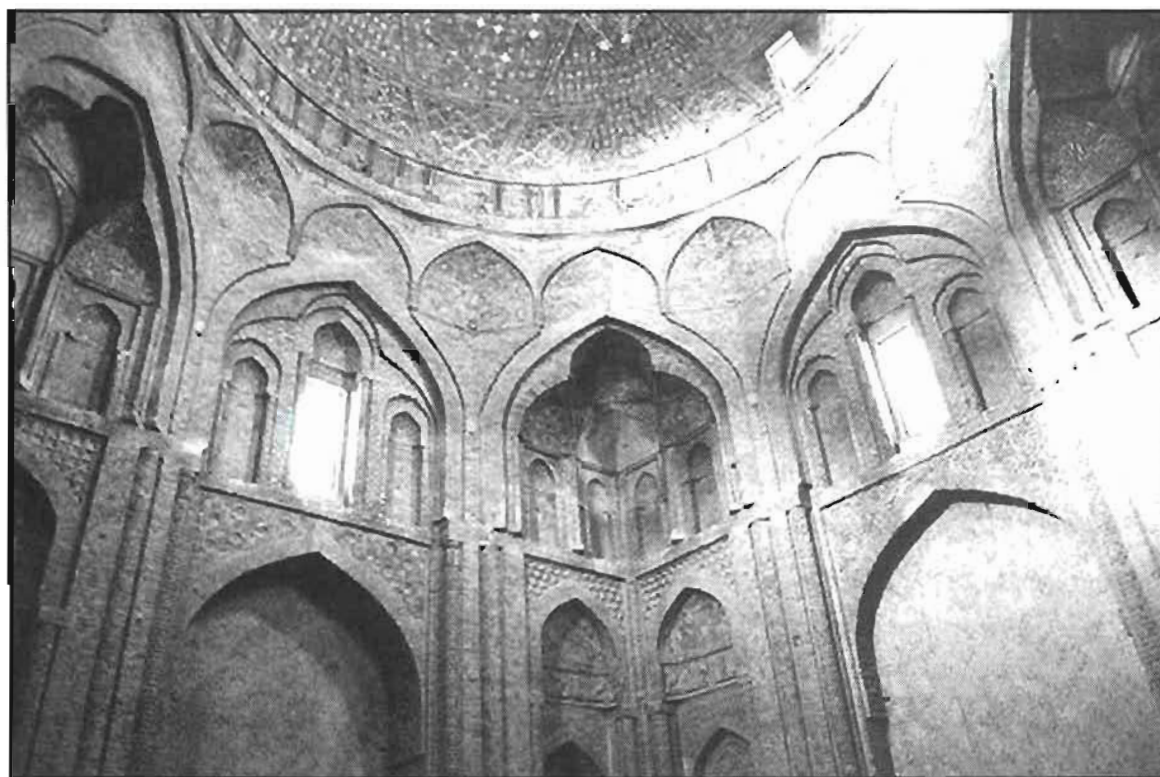
۲- رساله جبر و مقابله که در آن روش حل معادلات چند مجهولی را با استفاده از مقطع مخروطی شرح داده است.

۳- او تقویم ابداعی خود را به نام سلطان جلال‌الدین ملکشاه، تقویم جلالی نامگذاری کرد. محاسبات ریاضی خیام در حدود ۹۰۰ سال پیش چنان دقیق بوده که تقویم رسمی امروزی ما نیز بر پایه همان تقویم جلالی او نوشته شده است و هنوز هم دانشمندان ما برای پیدا کردن زمان تحویل سال نو از روش محاسباتی وی استفاده می‌کنند!

معماری سلجوقی: عصر سلجوقی، دوره اوج
 خلاقیت جهان اسلام بود. در این دوره، هنر ایرانی در
 همه زمینه‌ها به شکوفایی رسید و هنرمندان آثار
 زیبای فراوانی خلق کردند. در زمینه معماری این
 دوره نیز هنرمندان ایرانی با تلفیق حیاط چهار ایوانی
 و تالارهای مربع گنبد دار (چهار طاقی) که پیش از آن
 در کاخ‌ها و معابد ساسانیان به کار رفته بود، مساجد
 بزرگی ساختند. این نوآوری بعدها به سبک معماری
 مذهبی ایرانی شهرت یافت و از آن زمان تاکنون
 مساجد و مدارس علمیه بسیاری به این سبک در
 کشورمان ساخته شده است.



گنبد دو پوسته‌ای^۱ که امروزه در برخی مساجد دیده می‌شود، برای نخستین بار در زمان سلجوقیان
 ساخته شد که نمونه چشمگیر این گنبد را می‌توان در مسجد جامع اصفهان مشاهده کرد. در این
 مسجد، دو تالار و گنبد وجود دارند که اولی به دستور نظام‌الملک و دیگری به دستور رقیب او یعنی
 تاج‌الملک ساخته شده‌اند و هر دو از شاهکارهای معماری ایران محسوب می‌شوند.



ستون‌های تالار نظام‌الملک (تصویر بالا) و گنبد تاج‌الملک (تصویر پایین) از آثار دوره سلجوقی در مسجد جامع اصفهان

۱- در این گنبدها به منظور زیبایی داخلی، گنبد خارجی به شکل بیضی نوک‌تیز و گنبد داخلی به شکل نیمکره ساخته می‌شود.

بعد از مرگ نظام‌الملک و ملک‌شاه، ترکان خاتون با حمایت تاج‌الملک پسر خردسال خود محمود را به تخت نشاند. برکیارق (پسر ارشد ملک‌شاه که از زن دیگری بود) نیز به کمک پسران نظام‌الملک، ابتدا اصفهان را محاصره کرد و پس از خلع محمود و کشتن تاج‌الملک، خود را پادشاه خواند. برکیارق در دوران حکومت کوتاه‌مدت خود با شورش و توطئه دیگر شاهزادگان مواجه شد و ناگزیر بخشی از حکومت را به برادر دیگرش محمد واگذار کرد. پس از آنها، نوبت به حکومت چهارمین پسر ملک‌شاه یعنی سنجر رسید. سلطان سنجر که مردی شجاع و رعیت‌نواز بود، با انتخاب مرو به عنوان پایتخت جدید تلاش کرد دوباره وحدت و یکپارچگی را به امپراتوری سلجوقی بازگرداند. اما بیشتر حکومت ۴۱ ساله او صرف فرونشاندن شورش‌ها، مبارزه با اسماعیلیان و دفع هجوم قبیله‌های بیابان‌گرد قراختائی و غز شد. او حتی یکبار به اسارت غزها درآمد ولی توانست به کمک یاران باوفای خود از دستشان بگریزد اما پس از آن دیگر نتوانست در برابر حملات مداوم دشمنانش مقاومت کند و سرانجام شهرهای کاشغر، سمرقند و بخارا به دست قراختائیان افتاد و خود سلطان نیز از غصه شکست از دنیا رفت. با مرگ سلطان سنجر شیرازه حکومت سلجوقان به یکباره فروپاشید و در هر گوشه کشور، یکی از شاهزادگان و اتابکان^۱ ادعای سلطنت کردند و بالاخره در مدت کوتاهی امپراتوری بزرگ سلجوقی به چند ایالت تقسیم شد.



آرامگاه سلطان سنجر در نزدیکی مرو (واقع در کشور ترکمنستان فعلی)

۱- در آن دوران که سلاطین سلجوقی فرزندان صغیر خود را به حکمرانی ایالت‌های تحت تصرف خود منصوب می‌کردند، به همراه هریک از آنها غلامی معتمد به نام اتابک می‌فرستادند تا شاهزادگان را در امر حکومت یاری کند. اما اغلب این اتابکان، شاهزادگان را به امور دیگر مشغول می‌کردند و خود اداره امور را بر عهده می‌گرفتند. هنگامی که حکومت سلجوقی رو به ضعف گذاشت، اتابکان در گوشه و کنار ایران، حکومت‌های مستقلی برای خود تشکیل دادند. مهم‌ترین این حکومت‌ها متعلق به اتابکان فارس، کرمان، یزد و آذربایجان بودند که تا مدت‌ها بعد از انقراض دولت سلجوقی با برجا بودند.

حکیم نظامی گنجوی:

حکیم الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، از استادان بزرگ شعر فارسی در سال ۵۳۰ هجری در شهر گنجه آذربایجان (که آن زمان از سوی اتابکان شروانشاه وابسته به دولت سلجوقی اداره می‌شد)، به دنیا آمد. نظامی بخش اعظم عمر خود را در گنجه گذراند و همان جا به کسب علوم و فنون پرداخت.

او نخستین کسی است که توانست به ایجاد و تکمیل سبک خاصی از شعر که سرودن منظومه‌های عاشقانه بود، دست یابد و به همین دلیل باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست.



این استاد بزرگ در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ابداع مضامین نو و دلپسند و نیز تشریح جزئیات در توصیف مناظر طبیعت و به‌کاربردن استعارات در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. در پاکی اخلاق، نظیر حکیم نظامی را حتی در میان شعرای جهان نیز نمی‌توان پیدا کرد چرا که در تمام دیوان و اشعار وی حتی یک لفظ رکیک یا سخن زشت یافت نمی‌شود و هیچ بیت هجوی از اول تا آخر زندگی بر زبانش جاری نشده است. نظامی در اشعار خود هیچ‌گاه در مدح مبالغه نمود و برای جلب نظر حکمرانان شعر نساخت و بخصوص در اواخر عمر، گوشه‌گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه هیچ امیری فرود نیاورد. از شاعر بزرگ گنجه، غیر از دیوانی که در هزار بیت نوشته و اکنون فقط مقداری از آن در دست است، پنج مثنوی مشهور نیز به‌نام پنج‌گنج (خمسه) به یادگار مانده است. او نخستین مثنوی خود به‌نام مخزن‌الاسرار را که درباره زهد و حکمت بود، در ۴۰ سالگی سرود. مثنوی دوم او خسرو و شیرین^۱ نام داشت که در ۶۵۰ بیت سرود و موضوع آن داستان دلدادگی خسرو پرویز شاه ایران به شیرین، شهبانوی ارمنستان بود. سومین مثنوی او حکایت لیلی و مجنون بود که در سال ۵۸۴ هجری سرود. موضوع این داستان نیز ماجرای عشق دختر و پسر از قبیله عرب به یکدیگر است که در پایان هر دو ناکام از دنیا می‌روند. مثنوی دیگر او هفت پیکر یا هفت گنبد نام داشت و موضوع آن حکایاتی است که شاهزاده‌های هفت اقلیم جهان برای بهرام (پادشاه ساسانی ایران) می‌خوانند. پنجمین مثنوی او نیز اسکندرنامه نام داشت و موضوع آن درباره سرگذشت اسکندر است. این کتاب شامل دو قسمت است که نظامی قسمت نخست را شرف‌نامه و دومی را اقبال‌نامه نامیده است. نظامی سرانجام به سال ۶۰۸ هجری در اوج تنهایی و گوشه‌نشینی وفات یافت و او را در همان گنجه آذربایجان به خاک سپردند.

۱- از آنجا که بسیاری از خوانندگان محترم تاکنون دو داستان مشهور خسرو و شیرین و لیلی مجنون را به طور کامل نخوانده‌اند و حتماً علاقه زیادی به دانستن آن دارند، خلاصه داستان آنها را در بخش ضمیمه این کتاب (پس از شاهنامه فردوسی) آورده‌ایم.



سکه با نقش شیر و خورشید^۱ متعلق به کیخسرو دوم از شاهزادگان سلجوقی روم (در ترکیه کنونی) محل ضرب: قونیه

سلسله خوارزمشاهیان :

خوارزم ناحیه سرسبزی است در جنوب دریاچه آرال و در کناره رود جیحون که از دوره سامانیان همواره بخشی از سرزمین ایران محسوب می‌شد و حاکمان آن از دیرباز خوارزمشاه نامیده می‌شدند. در زمان ملکشاه سلجوقی، یکی از سرداران مشهور سپاه او به نام نوشتکین به امارت خوارزم منصوب شد. پس از نوشتکین نیز، پسرش قطب‌الدین محمد از جانب برکیارق به امارت آنجا منصوب شد. قطب‌الدین طی سی سال حکومتش همواره مطیع اوامر سلاطین سلجوقی بود. اما پسرش آتسز که پس از مرگ پدرش به حکومت رسید، ادعای استقلال کرد و چندین بار با سلطان سنجر به درگیری پرداخت. پس از آتسز نیز پسرش ایل‌ارسلان به امارت رسید. در این زمان، نزاع داخلی شاهزادگان سلجوقی که با مرگ سلطان سنجر به جان هم افتاده بودند، امکانی فراهم آورد تا ایل‌ارسلان بتواند به قسمتی از خراسان و ماوراءالنهر دست یابد و با مرگ او، پسرش تکش توانست تمامی سرزمین‌های تحت نفوذ سلجوقیان را تصرف کند. پس از تکش نیز پسرش محمد خوارزمشاه به حکومت رسید. او راه پدر را در گسترش قلمرو خوارزمشاهیان ادامه داد و شهر سمرقند را پایتخت خود قرار داد. سلطان محمد پس از آنکه به اندازه کافی قدرت یافت، از خلیفه عباسی خواست تا حکومت خوارزمشاهیان را بر شرق امپراتوری اسلام بپذیرد اما چون خلیفه با خواست او موافقت نکرد، لشکری آماده کرد و به قصد سرنگونی خلیفه به سوی بغداد به راه افتاد. این لشکرکشی با موفقیت همراه نبود چراکه در میانه راه، سپاه خوارزمشاه گرفتار طوفانی سهمگین شد و در نتیجه عده زیادی از سپاهیان کشته شدند. سلطان محمد که این واقعه را به فال بد گرفته بود، از همان راه بازگشت و مدتی بعد خبر رسید که خلیفه به مرگ طبیعی فوت کرده است. در زمانی که سلطان خوارزمشاه سرگرم توسعه قلمرو خود در نواحی غربی کشور بود، حکومت قدرتمند مغول‌ها به سرکردگی چنگیزخان در شرق ظهور کرد.

۱- نقش روی این سکه که نمونه آن در اصفهان نیز کشف شده است، سالها بعد به نقش روی پرچم کشورمان تبدیل شد.

خان مغول که با تصرف چین و ترکستان با دولت خوارزمشاه همسایه شده بود، درصدد برقراری روابط تجاری با حکومت خوارزمشاهیان برآمد و به این منظور هیأتی متشکل از ۵۰۰ بازرگان نزد سلطان فرستاد. اما این کاروان پیش از رسیدن به سمرقند، در شهر مرزی اترار مورد دستبرد حاکم شهر که از بستگان سلطان بود، قرار گرفت. چنگیزخان چون از حادثه آگاه شد، سفیری نزد خوارزمشاه فرستاد و تقاضای رسیدگی به موضوع و مجازات عاملان را حادثه کرد اما سلطان مغرور و بی‌تدبیر، سفیر مغولان را نیز کشت و به این ترتیب آتش خشم چنگیزخان روشن شد. در سال ۶۱۶ هجری حمله گسترده و ویرانگر مغولان به قلمرو خوارزمشاهیان آغاز شد. سلطان محمد که انتظار چنین حمله‌ای را نداشت، نتوانست در برابر مغولان مقاومت کند و با فرار از میدان نبرد، لشکریان را تنها گذاشت. مغولان نیز با ویران کردن شهرهای بخارا، سمرقند و مرو و به راه انداختن کشتار وحشتناک، رعب و وحشت گسترده‌ای در میان مردم شهرهای دیگر ایران ایجاد کردند و با وجود مقاومت‌های دلیرانه‌ای که مردم در شهرهای نیشابور و ری از خود نشان دادند، نتوانستند جلوی پیشروی مغول‌ها را بگیرند و عاقبت سراسر ایران به‌دست مهاجمان مغول ویران و نابود شد و جمع زیادی از مردم بی‌گناه به قتل رسیدند.

چنگیزخان همزمان با پیشروی به‌سوی خراسان، سپاهی را مأمور تعقیب محمد خوارزمشاه کرده بود و سلطان نیز از بیم جان‌ش مدام از شهری به شهر دیگر فرار می‌کرد تا سرانجام به جزیرهٔ آسکون در دریای خزر پناه برد و همان‌جا از غم و غصه شکست از دنیا رفت. او در آخرین روزهای عمرش یکی از پسران خود به‌نام جلال‌الدین را به جانشینی انتخاب کرد اما مخالفت فرماندهان و دیگر شاهزادگان با حکم پادشاهی او باعث شد تا جلال‌الدین با وجود شجاعت بی‌نظیری که در برابر مغولان از خود نشان داد، نتوانست کاری از پیش ببرد و در نهایت تمام ایران در آتش خشم مغول‌ها سوخت.



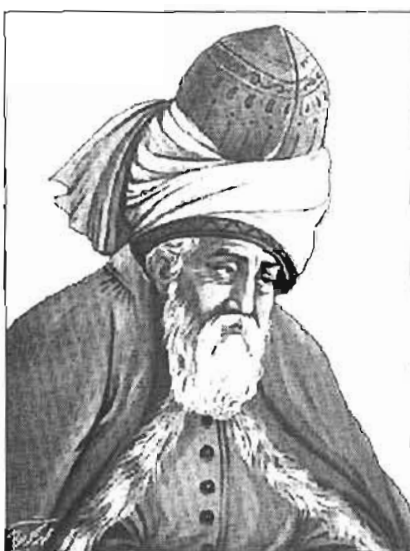
قلمرو حکومت خوارزمشاهیان در زمان سلطان محمد خوارزمشاه

عطار نیشابوری: فریدالدین عطار، شاعر و عارف نامدار ایرانی به سال ۵۴۰ هجری در نیشابور به دنیا آمد. او که فرزند داروفروشی (عطار) بود، در آغاز جوانی به شغل پدری خود مشغول بود اما در حادثه ملاقات با درویشی متحول شد و به عرفان روی آورد و درجات عالیّه تصوف (هفت وادی عشق) را گذراند. طبق برخی روایات این شاعر گرانقدر در سن ۷۷ سالگی در حمله خانمان سوز مغول‌ها در نیشابور کشته شد. از آثار عطار می‌توان مثنوی منطق الطیر، منظومه‌های الهی‌نامه و مصیبت‌نامه و کتاب تذکره‌الاولیاء را نام برد.



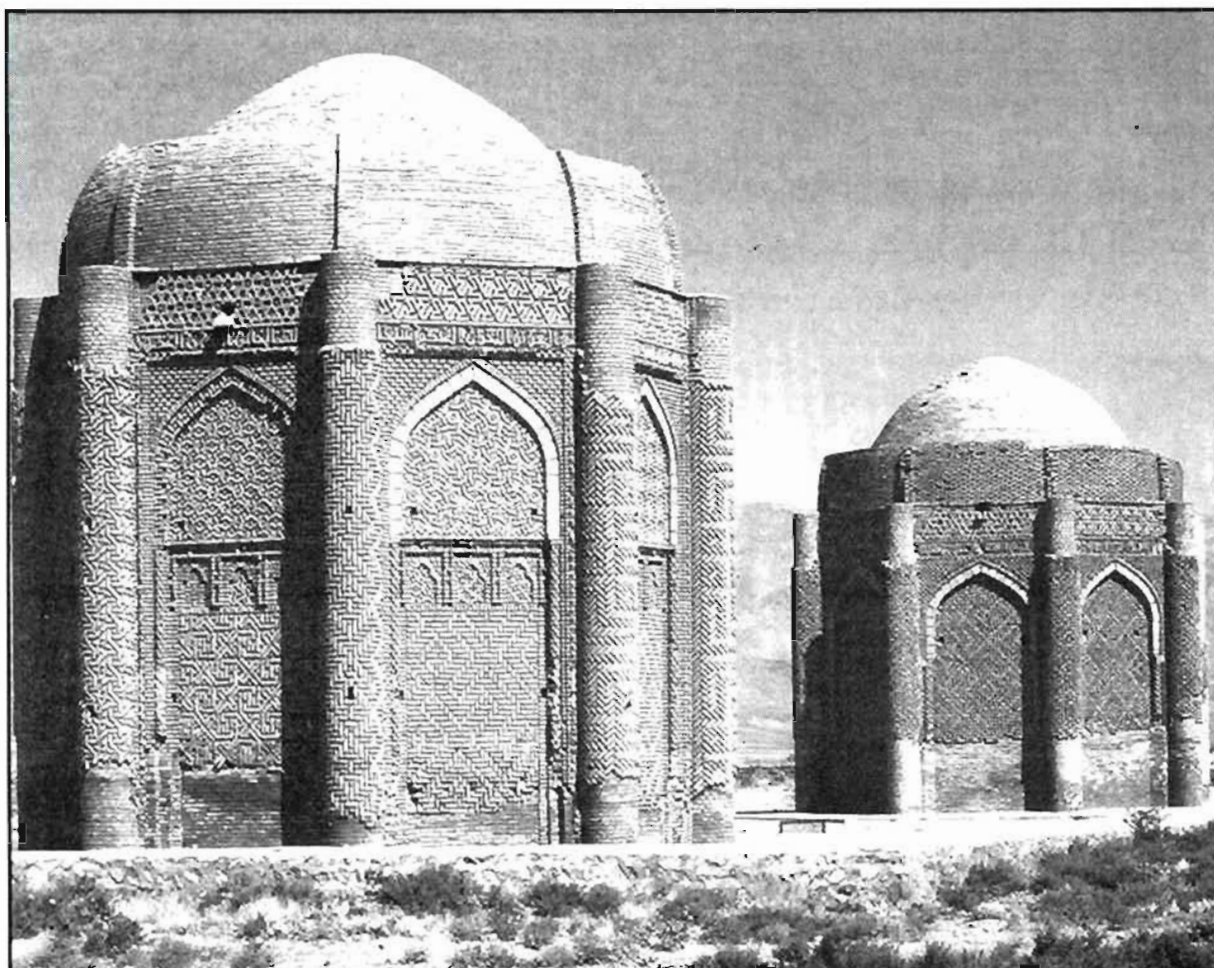
جانا حدیثِ حُسنَت در داستان ننگجد
 رمزی ز رازِ عشقت در صد زبان ننگجد
 سودای زُلف و خالت در هر خیال ناید
 اندیشه وصال جز در گمان ننگجد
 آنجا که عاشقانت یک دم حضور یابند
 دل در حساب ناید، جان در میان ننگجد
 اندر ضمیر دلها، گنجی نهان نهادی
 از دل اگر برآید، در آسمان ننگجد

مولوی: مولانا جلال‌الدین محمد به سال ۶۰۴ هجری در بلخ به دنیا آمد. در ایام خردسالی او خانواده‌اش از ترس حمله مغول‌ها مجبور شدند به شهر قونیه (پایتخت سلجوقیان آناتولی و شهری در ترکیه امروزی) مهاجرت کنند. مولوی در قونیه، به امر تدریس و وعظ مشغول شد اما ورود مرد شوریده‌ای به نام



شمس تبریزی سرنوشت او را به یکباره دگرگون کرد. مصاحبت مولوی با شمس چنان انقلاب روحی در او پدید آورد که درس و وعظ را کنار گذارد و روزهای متمادی همشین شمس شد. این تغییر روحیه، سبب ناخشنودی مریدان مولوی گردید و شمس ناگزیر شد از قونیه مهاجرت کند. مولوی که از غیبت ناگهانی شمس بی‌قرار شده بود، شروع به سرودن اشعار جانگدازی کرد که بعدها به دیوان شمس معروف شد. مولوی پس از آن به توصیه یکی از مریدانش کار عظیم سرودن مثنوی معنوی را برای صوفیان آغاز کرد که تا پایان عمرش ادامه یافت. از دیگر آثار مولوی می‌توان به فیه‌مافیه و هفت‌مجلس اشاره کرد.

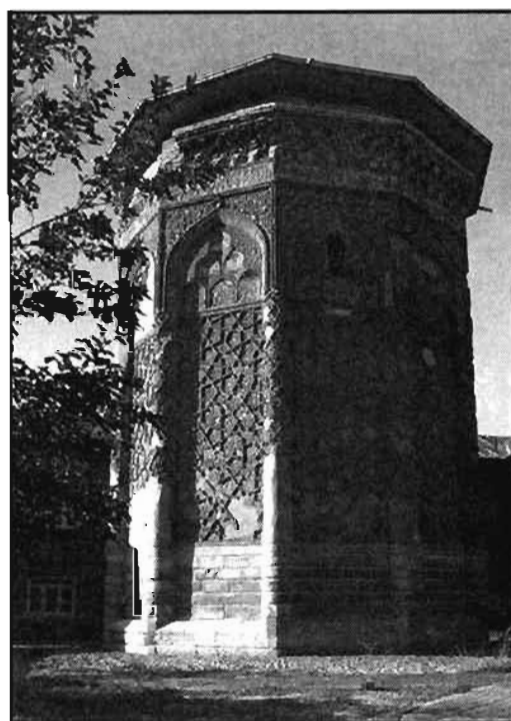
۱- روایت است که مولوی در این سفر به هنگام عبور از نیشابور با عطار بزر ملاقات کرده و شیفته کمالات او شده بود. او بعدها در وصف کمالات عطار چنین سرود: هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم



آرامگاه دو تن از شاهزادگان سلجوقی در دشت خرقان قزوین

در دوره سلجوقی ساخت بناهای غیرمذهبی مانند کاروانسراها با معماری چهار ایوانی و نیز آرامگاههایی که به شکل برج و گنبد ساخته می شدند، رواج بسیاری یافتند. از ویژگی های بارز این معماری، استفاده از آجر و کاشی بود و بیشتر سطح خارجی بناها با گره چینی های ظریف آجری و کاشی های لعابدار فیروزه ای تزئین می شدند.

از بناهای معروف این دوره، پس از مسجد جامع اصفهان می توان به مسجد جامع اردستان، کاروانسرای انوشیروان، آرامگاه های خرقان قزوین و آرامگاه های گنبدی شکل و دو طبقه ای مراغه (گنبد سرخ، گنبد مدور، گنبد کبود و گنبد غفاریه) اشاره کرد.



گنبد کبود مراغه از آثار دوره سلجوقی

فصل دوم

ایران در زمان حکمرانی مغول‌ها

سلسله ایلخانان:

با مرگ چنگیزخان، طبق وصیت او پسر بزرگش اوکتای به مقام خان بزرگ مغول‌ها رسید. اوکتای طی ۳۰ سال سلطنت خود، حاکمیت مغول‌ها بر چین و ایران را تثبیت کرد اما با مرگ او میان فرزندان و برادرزاده‌اش بر سر جانشینی او درگیری‌هایی روی داد و عاقبت منکوقاآن (نوه چنگیز از پسر دیگرش تولی) به حکومت رسید. منکوقاآن با همراهی برادرانش، تمامی مخالفین را سرکوب کرد و پس از مرتب کردن اوضاع داخلی، درصدد کشورگشایی برآمد. او در سال ۶۵۳ هجری، برادرش هولاکو را مأمور سرکوب شورش اسماعیلیان در ایران و فتح بغداد کرد. هولاکو در این لشکرکشی که وزیر نامدار ایرانی خود - عطاملک جوینی^۱ - را نیز همراه خود داشت، پس از عبور از ماوراءالنهر وارد خراسان شد و از شهر بسطام نمایندگانی را نزد رکن‌الدین خورشاه (امیر اسماعیلی) فرستاد و او را به تسلیم دعوت کرد. رکن‌الدین بر خلاف میل باطنی خود و به اصرار اطرافیانش به حضور هولاکو آمد و بر اطاعت او گردن نهاد. هولاکو نیز پس از تخریب قلعه الموت به همدان رفت و چون خلیفه عباسی حاضر به تسلیم نشده بود، سوی بغداد لشکر کشید. شهر بغداد پس از مقاومت کوتاهی تسلیم شد و لشکریان مغول یک هفته تمام به غارت شهر پرداختند. پس از آن به دستور خان مغول، خلیفه عباسی را در نمد پیچیدند و به شیوه نمدمالان، آن قدر او را مالیدند تا استخوان‌هایش خرد شد و درگذشت!

۱- عطاملک جوینی از بزرگان ایرانی بود که به واسطه پدرش به دربار مغول‌ها راه یافت و به سبب لیاقت و کاردانی به عنوان مشاور و وزیر مخصوص همراه هولاکو به ایران بازگشت. او در کتاب معروف خود به نام تاریخ جهانگشا - که از معتبرترین و باارزش‌ترین منابع تاریخی دوره مغول محسوب می‌شود - به شرح ظهور چنگیزخان و فتوحات جانشینان او و سرنوشت خوارزمشاهیان پرداخته و بخشی را نیز به مشاهدات خود در تسخیر قلعه اسماعیلیان و فتح شهر بغداد اختصاص داده است.

روایت فتح قلعه الموت و شهر بغداد از کتاب جهانگشای جوینی :

هولاکو پیکي نزد رکن الدین خورشاه روانه کرد همراه با تخويف (=تهديد) و وعيد (=وعده). در آن وقت مولانا سعيد، خواجه نصیرالدین طوسی که اکمل و عقل عالم و جماعت اطبای روزگار بود و فرزندانش که به غیراختیار به آن ملک افتاده بودند و جمعی بسیار از غربا و مسلمانان، خورشاه را به ایلی و مطاوعت (=فرمانبرداری)، تحریض (=تشویق) نمودند و او نیز در آن باب رضا داد و مقدم ایلچیان (=فرستادگان) را گرامی داشت و پسر هفت ساله اش را به همراه جمعی اکابر و اعیان نزد هولاکو فرستاد. هولاکو پسر را عزیز داشت و به علت خردبودن به نزد پدرش بازپس فرستاد و در روز دهم شوال از راه طالقان به سرحد ولایت ایشان (اسماعیلیان) رسید... روز دوشنبه ۲۶ ذیقعده ۶۵۴ هجری، به امر پادشاه (هولاکو)، رکن الدین به پای قلعه الموت رفت و با مردم سخن گفت... اهالی الموت از در صلح درآمدند... پس از آن گروهی از مغولان بالا رفتند، منجنیق‌ها را شکستند و درها را کردند... روز چهارم تمامی لشکر و سپاه بالا رفتند و باقی‌مانده خرده‌ریزها را غارت کردند... زمانی که در یای لمسر بودم، به حکم علاقه خدمت پادشاه (هولاکو) عرضه داشتم که نقایس کتب الموت را تضعیف نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آنها رفتم هر آنچه از قرآن‌ها و کتاب‌های نفیس یافتم، بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و اسطرلاب‌ها برگرفتم و باقی آنچه تعلق به ضالآت داشت، بسوختم... و آن قلعه (الموت) را چنان استحکامی داده بودند که آهن به وقت تخریب، گویی سر بر سنگ می‌زد... و در پناه قلعه جهت شراب و سرکه و غسل و انواع مایعات و اجناس جامدات، انبارها و حوض‌ها کنده بودند... در وقت تاراج و استخراج ذخایر، شخصی از مغول درحوض غسل خوض کرد (=فرو رفت) و بر عمق آن واقف نبود و چون خبر یافت، در میان غسل، یونس‌وار غسل می‌کرد!... پادشاه امیری را به همراه تعدادی سرباز به تخریب آن نشاندد. کلنگ کارگر نبود. به ناچار نخست، بر سر آن بناها آتش سوزاندند و سپس، درهم شکستند و بدین ترتیب، مدتی دراز مشغول بودند...

پادشاه (هولاکو) در همدان پیکي به بغداد فرستاد و به خلیفه فرمود که خویشان بیا و اگر خود نمی‌آیی یکی از این سه کس را بفرست: یا وزیر، یا دوات‌دار یا پسر ت سلیمان شاه. خلیفه هیچ کدام نکرد و عذر خواست. این خشم پادشاه بیافزود و اندیشه حرکت کرد به جانب بغداد... و در نیمه محرم سال ۶۵۶ در دروازه بغداد فرود آمد و دستور داد تا گرد شهر دیواری ساختند... در یک شبانه‌روز لشکریان دیواری بلند ساختند و منجنیق‌ها را سوار کرده و کار جنگ را آماده نمودند... پس پادشاه دستور داد تا فرمانی نوشتند که گروه سادات، دانشمندان، نصاریان (=مسیحیان) و مشایخ اگر با ما نبرد نکنند، در امان هستند. این فرمان را به تیر بسته و از شش جهت به شهر انداختند... تا روز بیست و هشتم، روز و شب، جنگ سختی کردند و در این روز هنگام دمیدن آفتاب، لشکر به بالای دیوار رفت و تا نماز ظهر، همه سردیوارها را از بغدادی‌ها گرفتند... بعد از آن خلیفه اجازه خواست تا بیرون آید... چهارم صفر بیرون آمد با پسر و نزدیکان خویش... و پادشاه دستور داد شهر را غارت کردند... چون از غارت فارغ شدند، بعد از یک هفته اهل شهر را امان دادند و غنیمت‌ها جمع کردند... سپس هولاکو به سرای خلیفه شد و فرمان داد زنان خلیفه را بیرون آورند. هفتصد زن و هزار و سیصد خادم بودند... چهاردهم صفر، پادشاه از دروازه شهر کوچ کرد و همان روز کار خلیفه و پسرش به پایان آمد (=کشته شدند).



خواجه نصیرالدین طوسی :

دانشمند و فیلسوف بزرگ ایرانی که در سال ۵۹۸ هجری در شهر توس خراسان به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلاتش در نیشابور به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. او در زمان حمله مغول ها نزد اسماعیلیان در قلعه الموت پناه برد و امکان این را یافت که در آرامش خاطر تعدادی از آثار مهم خود را به رشته تحریر درآورد. با ورود هولاکو به ایران، خواجه نصیرالدین که مقاومت را بی فایده می دانست برای جلوگیری از کشتار بیشتر مردم، امیر اسماعیلی را به سارش با او دعوت کردند. خواجه نصیر پس از سقوط قلعه الموت همراه هولاکو به بغداد رفت و در آنجا به سبب لیاقت و گاردائی به مقام وزارت رسید.

پس از فتح بغداد و انتخاب مراغه به پایتختی، خواجه نصیرالدین طوسی که علاقه وافری به ریاضیات و نجوم داشت، با اخذ موافقت هولاکو، رصدخانه و مدرسه بزرگ و مجهزی را در آن شهر تأسیس کرد و به تربیت دانشمندان جوان مشغول شد. از آثار مشهور او می توان به اخلاق ناصری، اساس الاقباس، زیج ایلخانی و چند کتاب درباره ریاضیات و نجوم اشاره کرد. جامعه علمی جهان به پاس خدمات و تلاش های این دانشمند بزرگ ایرانی در علم نجوم، بخشی از سطح کره ماه را به نام وی ثبت نموده است.

هولاکو پس از فتح بغداد، عطاالملک جوینی را به عنوان امیر آن دیار منصوب کرد و خود به مراغه رفت و با کمک وزیر ایرانی خود خواجه نصیرالدین طوسی سلسله جدید ایلخانان مغول را پایه گذاری کرد. با مرگ هولاکو در ۶۶۳ هجری، پسرش أباقاخان به مقام ایلخانی منصوب شد. در فاصله سی سال از آغاز حکومت أباقاخان، قوم مهاجم مغول به تدریج در فرهنگ ایرانی تحلیل رفت و با آن انس گرفت. به طوری که جانشین او یعنی غازان خان، در همان آغاز حکومتش به همراه تمامی سپاهیان به دین اسلام مشرف شد و دستور داد تا تمامی معابد بودایی که در زمان هولاکو خان تأسیس شده بود، ویران سازند. او همچنین تابعیت از خان بزرگ مغولستان را نیز کنار گذاشت و به این ترتیب سلسله ایلخانیان ایران به استقلال کامل رسید. این پادشاه که در تاریخ با لقب عادل شهرت یافته است، با راهنمایی وزیر دانشمند خود خواجه رشیدالدین همدانی^۱ دست به یک رشته اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زد و برای ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوز سرداران مغول به اموال و ناموس مردم، قوانین جدیدی وضع کرد.

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی. وزیر دانشمند دوره ایلخانی، مدتها وزارت غازان خان و برادرش اولجایتو را برعهده داشت. او در کتاب بزرگ و مشهور خود به نام جامع التواریخ، سیر تحولات تاریخی ایران را از دوره پادشاهان اساطیری تا ظهور اسلام و روی کار آمدن سلسله های مختلف مرور کرده و بخش مهمی را به زندگی نامه جنگیز خان و جانشینان او در ایران (از هولاکو تا غازان خان) اختصاص داده است. از دیگر کارهای درخشان این دانشمند بزرگ می توان به ایجاد شهرک ربع رشیدی در نزدیکی تبریز اشاره کرد. این شهرک آموزشی که بزرگترین و عظیم ترین مرکز آموزشی آن زمان بود با داشتن چهار دانشکده پزشکی و بیمارستان و کتابخانه های مجهز، پذیرای خیل عظیم دانشجویان و اساتیدی بود که از سراسر کشور برای کسب علم به آن مکان می رفتند.

حکایت سه یار دبستانی از کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین همدانی:

... و عداوت و وحشت را میان ایشان سبب آن بود که سیدنا (حسن صباح)، عمر خیام و نظام‌الملک به نیشابور در کُتاب (=مدرسه) بودند و چنان که عادت ایام صبی (=کودکی) و رسم کودکان باشد، قاعده مصادقت و مصافات ممهد و مسلوک می‌داشتند (=در دوستی و درگیری همراه هم بودند) تا غایتی که با یکدیگر عهد و سوگند در میان آوردند که از ما هر کدام که به درجه بزرگ و مرتبه عالی رسید، دیگران را تربیت و تقویت کند. از اتفاق، به موجبی که در تاریخ آل سلجوق مسطور و مذکور است، نظام‌الملک به وزارت رسید. عمر خیام به خدمت او آمد و عهد و موثیق ایام کودکی را یاد آورد. نظام‌الملک حقوق قدیم بشناخت و گفت: "تولیت نیشابور و نواحی آن، تو را باشد." عمر خیام که مردی فاضل و عاقل بود، گفت: "من سودای ولایت‌داری و امر و نهی ندارم؛ مرا بر سیل مشاهره و مسانهه اداری (=مستمری سالیانه) وظیفه فرمای." نظام‌الملک او را ده هزار دینار ادرار کرد از محروسه نیشابور. پس از او سیدنا (حسن صباح) به خدمت او رفت و گفت: "الکریم! إذا وَعَدَ وَفَا". نظام‌الملک گفت: "تولیت ری یا از آن اصفهان اختیار فرمای." اما سیدنا همتی عالی داشت، بدان مقدار قانع و راضی نشد چه توقع شرکت در وزارت داشت. نظام‌الملک از آن به تنگ آمد و او را گفت: "یک چندی ملازمت حضرت سلطان نمای." خواجه چون دانست که سیدنا طالب وزارت است و قصد جاه و مرتبه او را دارد، از او احتراز (=دوری) می‌نمود. بعد از چندی، سلطان ملک‌شاه از نظام‌الملک جمع و خرج تمامی ممالک طلب کرد. نظام‌الملک مدتی مهلت طلبید. سیدنا در خفا به یکی از ارکان دولت گفته بود که به دو هفته آن را تمام می‌کنم و هم چنان تمام کرد. روز موعود که کتاب محاسبه به عرض سلطان می‌رسانیدند، نظام‌الملک غلام خود را آموخت که به وقت عرض محاسبه تدبیری کن که دفتر او را از هم فروریزی و اوراق آن را متفرق گردانی... غلام به موجب مشافهه و مواضعه (=گفتگو و همراهی) با خواجه، پنهانی آن دفتر پریشان کرد و چون حسن (صبحاح) پیش سلطان درآمد و دفتر بگشاد، اوراق را نه بر حال خود دید و خواست که منتظم و مرتب گرداند و میسر نمی‌شد، چنان که سلطان ملول شد. نظام‌الملک به وقت گفت: "خداوند! (=جناب سلطان)، کاری که شش ماه به اهتمام (=پشتکار) نمی‌توان کرد، به ده روز به از این توان ساخت! سیدنا (حسن صباح) دل آزاده و ملول از بارگاه سلطان بیرون آمد و به شهر ری درآمد... و از آنجا به مصر رفت و باز آمد و بر الموت متمکن گشت و ساکن شد...

و الموت کوهی است که تشبیه آن به شتری زانو زده گردن به زمین نهاده کرده‌اند و آن قلعه‌ای است که مدخل و مخارج آن را نظیر و شبیه نیست... و چون سیدنا بر آنجا مستقر گشت، اظهار مذهب (اسماعیلی) کرد و دعوت آشکار نمود و داعیان به اطراف و اکناف فرستاد... و چون آوازه دعوت سیدنا در عالم منتشر گشت، سلطان امیر ارسلان تاش را به حرب (=جنگ) الموت نامزد فرمود. امیر ارسلان در جمادی الاول به محاصره الموت بنشست و در آن هنگام با سیدنا در قلعه، هفتاد نفر بیشتر نبودند و اندک مایه ذخیره داشتند و به جنگ با محاصران مشغول بودند تا اینکه قومی از مردم قزوین و ولایات طالقان و رودبار به یاری او آمدند... در شبی از آخر ماه شعبان، شیخون بر لشکر ارسلان تاش بردند و قومی بکشتند و باقی منهزم (=پراکنده) بازگشتند. نزاریان غنایم بسیار یافتند از سلاح و غله و قماش و اطعمه و اشربه و عاقبت رخصتی در قلعه پدید آمد...

تاریخ مبارک غازانی ؛ گزیده‌ایی دیگر از کتاب جامع‌التواریخ رشیدی :

حکایت به زیارت رفتن غازان خان به آرامگاه امام رضا(ع) در زمان ولیعهدی :

شهزاده در خراسان به زیارت مشهد مقدس طوس و تربت سلطان ابویزید بسطامی و شیخ ابوسعید ابی‌الخیر و دیگر اولیاء رفت... و فرمان فرمود در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک، دارالسیاده سازند تا سادات آن جا فرود آیند و جهت مصالح ایشان وجهی معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او بابه‌ره باشند و همواره می‌فرمود که من منکر هیچ کس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم، لیکن چون رسول(ص) را در خواب دیده‌ام و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی عطا فرموده است، هرآینه با اهل‌البیت(ع) دوستی زیادت می‌ورزم و فرمود تا در مشهد حسین علیه‌السلام(=کربلا) نیز نه‌ری جاری گردانیدند...

حکایت مسلمان شدن غازان خان و حکم ابطال ادیان دیگر :

در چهارم شعبان بر در کوشکی که تختگاه بود، به مقام دماوند طوبی(=جشنی) عظیم ساختند و غازان خان در حمام غسل کرده، به جامه‌های شیخ ملبس شد و بر بالای قصر برآمد و در پایه تخت به قدم تواضع به حضرت آفریدگار بایستاد و شیخ صدرالدین کلمه شهادتین تلقین کرد و شهزاده از سر صدق دل، کلمه اخلاص سراییدن گرفت و ایمان آورد و تمامت لشکریان که قریب صد هزار تن بودند به موافقت او مسلمان شدند و نثارها کردند... چون پادشاه اسلام به توفیق و هدایت یزدانی در دایره مسلمانی درآمد، فرمود تا تمام اصنام را بشکنند و بتخانه‌ها و آتشکده‌ها و دیگر معابد که شرعاً وجود آنها در بلاد اسلام جایز نیست، جمله را خراب گردانیدند و اکثر جماعت ایشان را مسلمان کردند... و پادشاه اسلام به دو نوبت جمال خواجه کائنات حضرت رسول علیه الصلوات و السلام را مشاهده کرده و میان ایشان محاوره بسیار رفته و امیرالمومنین علی و حسن و حسین علیهم السلام با نبی(ع) بوده‌اند و تعریف ایشان بسیار فرموده است... و از آن تاریخ، دوستی پادشاه با اهل بیت نبوت زیادت شده و مزارات خاندان را زیارت می‌کند و سادات را عزیز و محترم می‌دارد...

حکایت لشکرکشی غازان خان به مصر و شکست دادن ایشان و فتح شام :

در آن روزها که پادشاه اسلام به مبارکی به تبریز آمده بود، ایلچیان(=جاسوسان) متعاقب از روم و دیاربکر خبر می‌آوردند که شامیان به سرحدات ولایت آمده‌اند و غله‌ها می‌سوزانند و در ماه رمضان در مساجد با دختران به فساد مشغول می‌شوند و شراب می‌نوشند... چون این حکایت به سمع مبارک پادشاه رسید، از غایت غیرت دین و حمیت اسلام بر خود بجوشید و دفع آن طاغیان بر خود لازم دانست... فرمان فرمود تا لشکریان جمع شدند و امرا را بر حسب مصلحت از یمین و یسار روانه گردانید... و چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الاول بر سه فرسنگی شهر حمص به کنار آب نزول فرمود و فرمان داد تا سه روزه آب بردارند و از راه بیابان درآمده، قفای ایشان بگیرند. چون سپاه به آب برگرفتن مشغول شدند، مصریان را گمان افتاد که لشکر مغول را قصد هزیمت(=بازگشت) افتاده است... و در اثنای جنگ ناگاه لشکر عرب کمین بگشاد و جمله را متفرق گردانید و پادشاه اسلام از وادی ایمن آوازی شنید که " لاتحف نجوت من القوم الظالمین " و بدان بشارت قوتی هر چه تمام‌تر در نفس مبارک ظاهر گشت و چون شیر غران بر لشکر خصم درید و به زخم سنان، گردان ایشان برانداخت... و از چاشت(=صبح) تا به شب جنگ بود و عاقبت مصریان شکسته و منهزم(=پراکنده) شدند...



قلمرو حکومت ایلخانیان مغول در زمان اولجایتو خدابنده

اما غازان خان عادل عمر طولانی نداشت و در حالی که تنها هشت سال از سلطنتش می‌گذشت، چشم از جهان فرو بست. پس از او برادرش اولجایتو که نام اسلامی محمد خدابنده را بر خود گذاشته بود، به سلطنت رسید. این پادشاه جوان پس از تحکیم قدرت، اجرای احکام اسلامی و قوانین غازانی را الزامی کرد و دستور داد شهر سلطانیه را در محل بیلاق تابستانی مغول‌ها بسازند. اولجایتو که ابتدا به مذهب حنفی گرویده بود، در پی مشاجرات علمای فرقه‌های مختلف اهل تسنن به مذهب تشیع روی آورد و فرمان داد نام خلفای سه‌گانه را از خطبه و سکه‌ها بیاندازند و به جای آنها اهل بیت پیامبر را مدح و ستایش کنند. اولجایتو پس از ۱۲ سال حکومت و در سن ۳۵ سالگی به هنگام شکار در چمنزار سلطانیه، به طرز مرموزی بیمار شد و در پی آن درگذشت. جسد او را در روز عید فطر سال ۷۱۶ هجری، در سردابه آرامگاهی که پیشتر به فرمانش ساخته شده بود، به خاک سپردند.



روی این درهم ایلخانی نام پادشاه با عبارت "السلطان الاعظم/ولجایتو غیاث‌الدین محمد خدابنده خلداتله ملکه" و پشت سکه نیز عبارت شهادتین به همراه اسمی ۱۲ امام شیعه حک شده است. محل ضرب: سلطانیه سال ضرب: ۷۰۶ هجری

علامه حلی و داستان شیعه شدن اولجایتو :

حکایت شده است: روزی سلطان الجایتو از روی عصبانیت، همسر خود را سه طلاقه می‌کند اما فوراً پشیمان شده و تمام علمای مذاهب اهل سنت (حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی) را جمع می‌کند و حکم شرعی درباره طلاق خود می‌خواهد. تمام علما به اتفاق، حکم بر سه طلاقه همسر پادشاه و عدم امکان رجوع بدون محلل می‌دهند. در این میان یکی از وزراء به پادشاه می‌گوید که در حله (تهنیه نزدیک کربلا) عالمی است شیعی مذهب که این طلاق را باطل می‌داند.

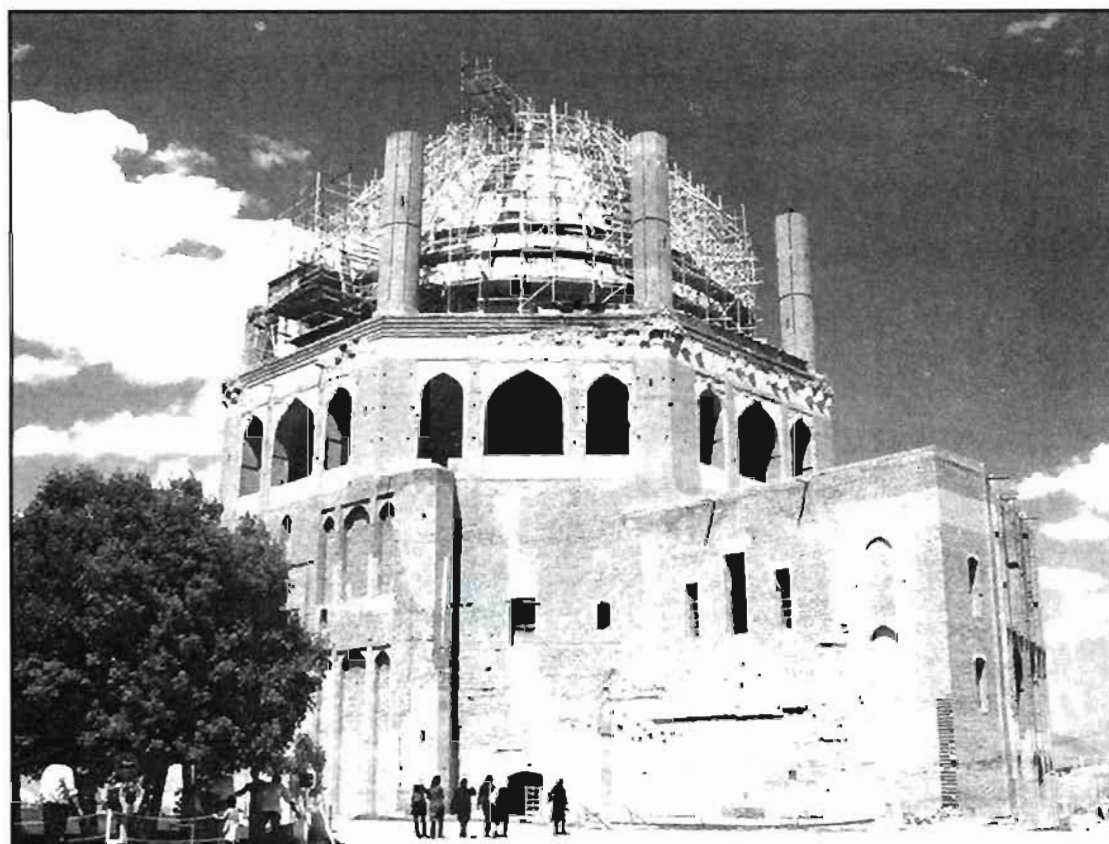
به دستور پادشاه، مجلسی از علما تشکیل می‌شود و علامه حلی را به آن مجلس احضار می‌کنند. در روز موعود، علامه حلی به هنگام ورود به مجلس کفش‌هایش را درآورده، به بغل می‌گیرد و نزد سلطان می‌نشیند. حاضرین از این امر ناراحت شده و به وی می‌گویند: "چرا در برابر سلطان سجده نکردی؟" علامه جواب می‌دهد: "حضرت رسول الله (ص) که سلطان السلاطین بود، مردم برایش سجده نمی‌کردند و جز برای خدای تعالی سجده کردن روا نباشد." حاضرین دوباره اعتراض می‌کنند که: "چرا نزد سلطان نشستنی و حرمت او را نگاه نداشتی؟" علامه جواب می‌دهد: "چون غیر از اینجا، جای خالی دیگر نبود و حدیث نبوی است که در ورود به مجلس هر جا که خالی بود، همان جا باید نشست." حاضرین باز می‌پرسند: "مگر نعلین (کفش) چه ارزشی داشت که آن را به مجلس سلطان آوردی و این کار زشت، مناسب هیچ عاقلی نیست." علامه جواب می‌دهد: "ترسیدم که حنفی مذهبی‌ها کفش مرا بزدند، چنانچه شنیده‌ام رییس ایشان کفش حضرت رسول الله (ص) را دزدیده بود!" حنفی‌ها بانگ برمی‌آورند که ابوحنیفه در زمان حضرت رسول وجود نداشت و سال‌ها پس از وفات ایشان متولد شده است. علامه می‌گوید: ببخشید، فراموش کرده بودم، گویا دزد کفش حضرت، مالک بود! پس مالکی مذهب‌ها نیز شکایت می‌کنند. علامه می‌گوید: "شاید دزد کفش، احمد بن حنبل بوده است؟" این بار حنبلی‌ها شاکی می‌شوند و آن را نسبت ناروا می‌دانند. سپس علامه رو به سلطان می‌کند و می‌گوید: "حال معلوم شد که هیچ یک از رؤسای مذاهب اهل تسنن در عهد رسول (ص) یا در زمان صحابه آن حضرت وجود نداشتند و آراء ایشان فقط رأی و نظر و اجتهاد خودشان است اما سلطان بدانند که فرقه شیعه، تابع حضرت امیرالمومنین (ع) می‌باشند که وصی و برادر آن حضرت بود."

علامه سپس به اصل مطلب می‌پردازد و از سلطان می‌پرسد: "آیا حکم طلاق شما با حضور ۲ شاهد عادل وقوع یافته است؟" سلطان جواب می‌دهد: "خیر، در تنهایی بود." و علامه جواب می‌دهد: "چون شاهی نداشتید، پس این حکم طلاق شرعاً باطل است و آن زن هنوز همسر شما است!"

سلطان که از دانش و زیرکی علامه به شگفت آمده بود، تصمیم می‌گیرد جلسات مناظره بیشتری میان او و علمای دینی حاضر در مجلس برگزار کند. با انجام این مناظرات که در همه آنها علم و درایت (= زیرکی) علامه آشکار شده بود، سلطان اولجایتو مذهب شیعه را قبول می‌کند و دستور می‌دهد در نمازهای جماعت تمام بلاد، به نام دوازده امام خطبه بخوانند و در همه شهرها به نام مقدس ائمه سکه زنند و سردر مساجد و اماکن را به نام ایشان مزین گردانند.

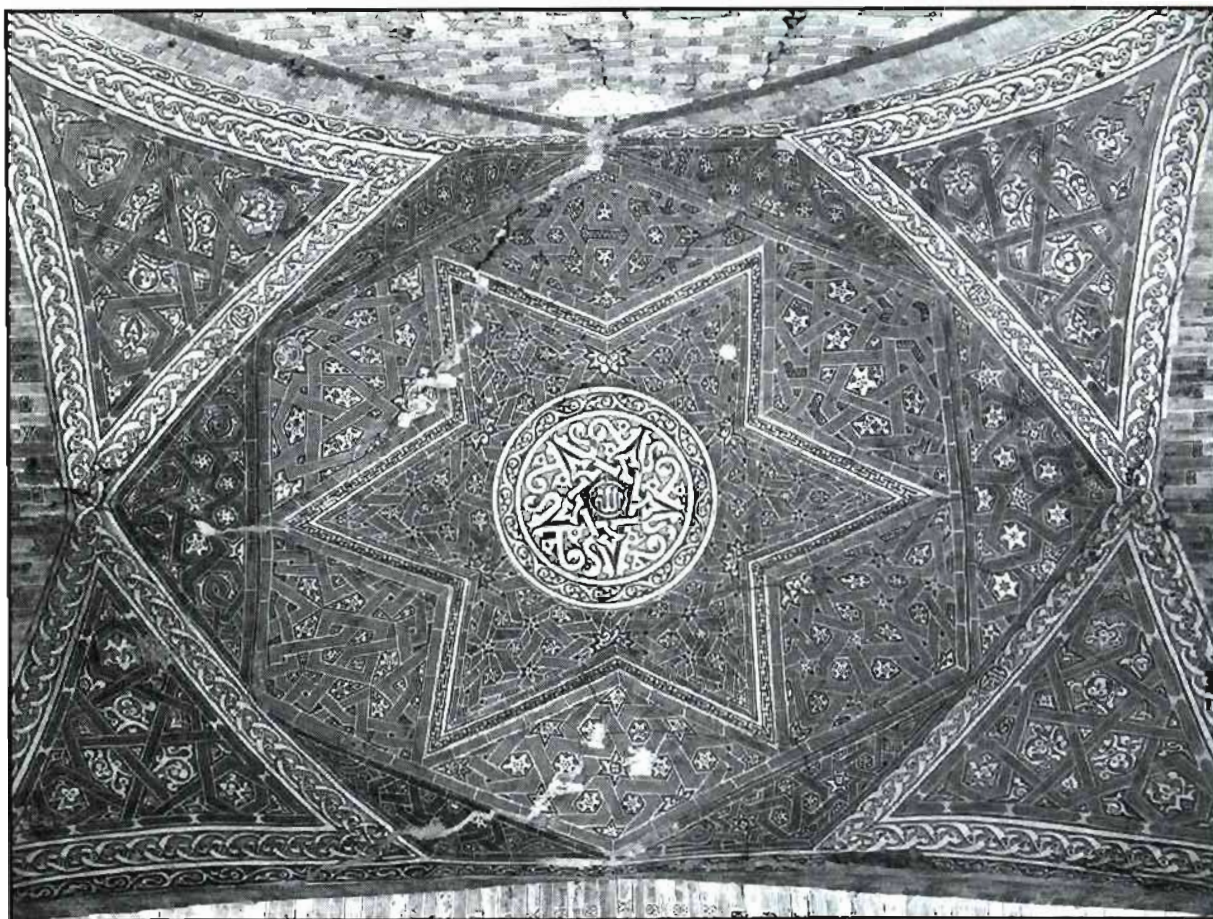
گنبد سلطانیه؛ بزرگ‌ترین گنبد تمام آجری جهان:

گنبد سلطانیه یکی از زیباترین بناهای اسلامی و شاهکاری از معماری دوره ایلخانی در ایران است. بنای عظیم گنبد سلطانیه که آرامگاه سلطان اولجایتو (محمد خدابنده) نیز می‌باشد، در اوایل قرن هشتم هجری در شهر سلطانیه (۳۰ کیلومتری شهر زنجان کنونی) ساخته شد.^۱ بلندی این بنای هشت ضلعی نزدیک به ۵۰ متر است و بدنه اصلی ساختمان و گنبد دوجداره آن تماماً با آجر ساخته شده است. معماران ایرانی این گنبد عظیم را با ابتکاری هوشمندانه چنان طراحی کرده‌اند که بدون نیاز به بناهای اضافی و تنها با استفاده از سنگینی هشت مناره کوچک آن، فشار زیاد گنبد به‌طور عمودی به زمین منتقل می‌شود. طرح بنای این گنبد که از مقبره امیر اسماعیل سامانی در بخارا و مقبره سلطان سنجر سلجوقی در مرو الهام گرفته شده بود، در زمان خود مرتفع‌ترین بنای جهان بود و سال‌ها معماران اروپایی برای ساخت گنبد کلیساها از آن الهام گرفتند.^۲



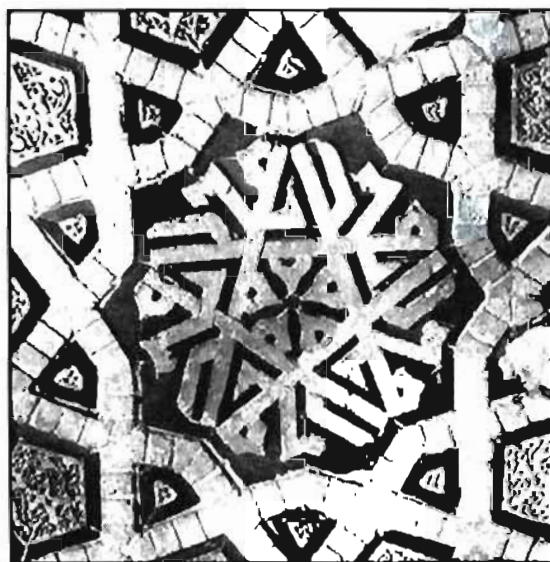
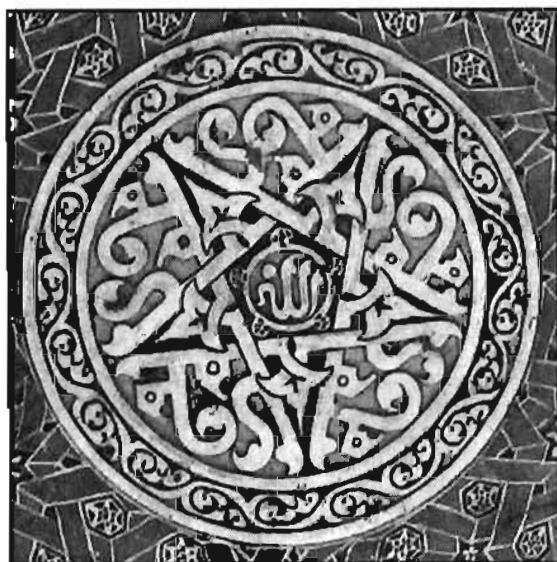
گنبد سلطانیه زنجان؛ شاهکاری از هنر معماری ایلخانی و هفتمین اثر ثبت شده ایران در یونسکو

- ۱- مورخین در مورد علت احداث این بنا نوشته‌اند که اولجایتو پس از ساخت شهر سلطانیه، تصمیم گرفت تا به تقلید از مقبره برادرش غازان خان، آرامگاه باشکوهی برای خود در آنجا بسازد. به همین منظور، هنرمندان بسیاری را از سراسر امپراتوری به سلطانیه دعوت کرد تا یکی از شاهکارهای عظیم دوره مغول را به عرصه ظهور برساند. وی در سال ۷۰۹ هجری یعنی زمانی که کار ساختمانی گنبد رو به اتمام بود، سفری به عراق نمود و تربت پاک امام علی (ع) و امام حسین (ع) را در نجف و کربلا زیارت کرد. سلطان مغول که در آنجا به مذهب شیعه مشرف شده بود، تصمیم گرفت آرامگاه خود را به ائمه اطهار اختصاص دهد و اجساد مطهر آن دو امام را به سلطانیه منتقل کند اما انتقال اجساد به‌خاطر مخالفت علمای شیعه یا به‌قولی به‌خاطر خواب سلطان که حضرت علی (ع) را ناراضی دیده بود، انجام نگرفت. چهار سال پس از این واقعه، الجایتو وفات یافت و جسد وی در تابوتی از زر ناب در سردابه آرامگاه ابدیش دفن شد.
- ۲- نمونه آن را می‌توان در گنبد کلیسای هاگیا صوفیه (مسجد اباصوفیه امروزی) استانبول و کلیسای سانتاماریای فلورانس مشاهده کرد.

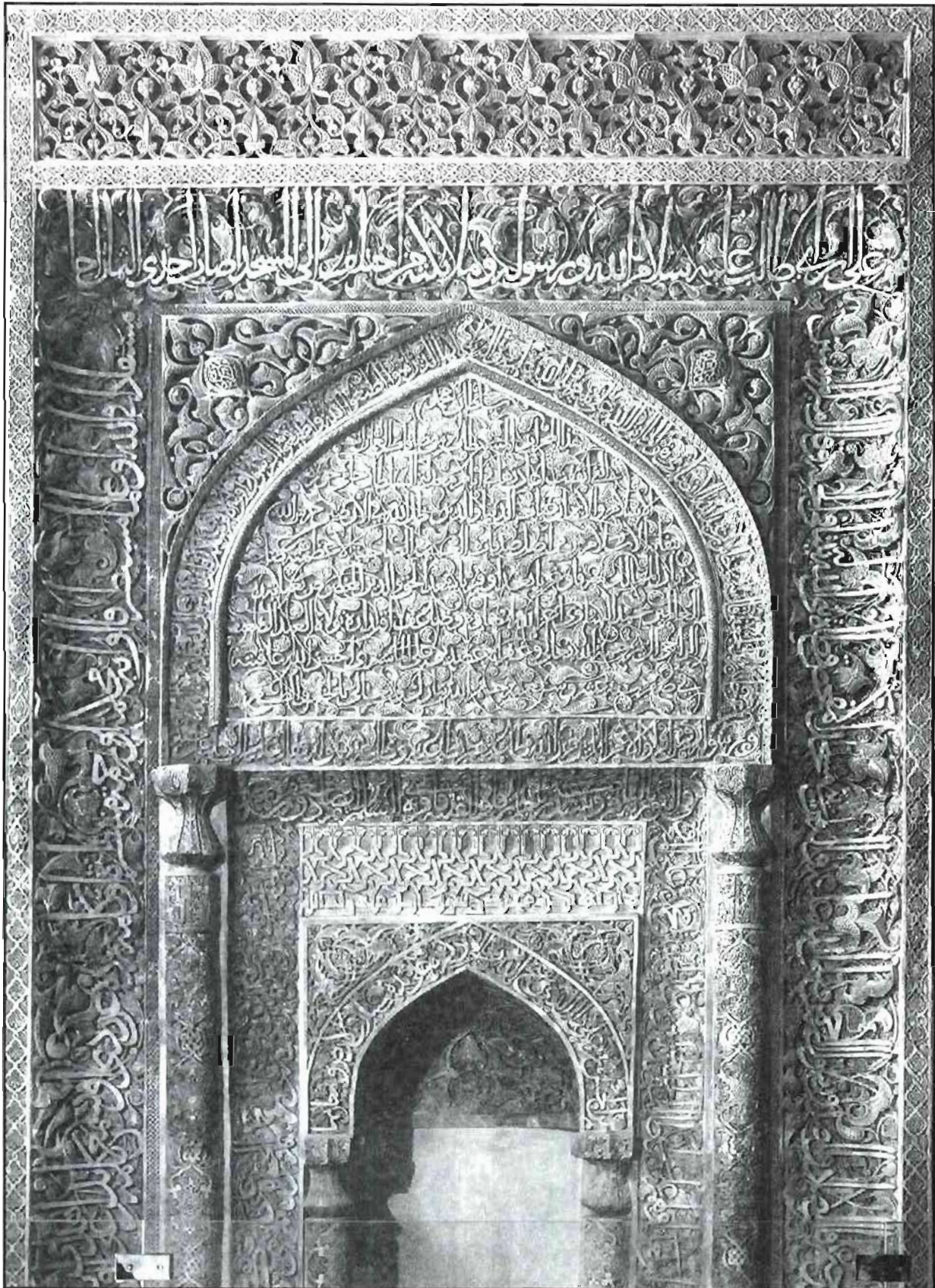


تزئینات گچبری و کاشی‌کاری در طاق ایوان گنبد سلطانیه

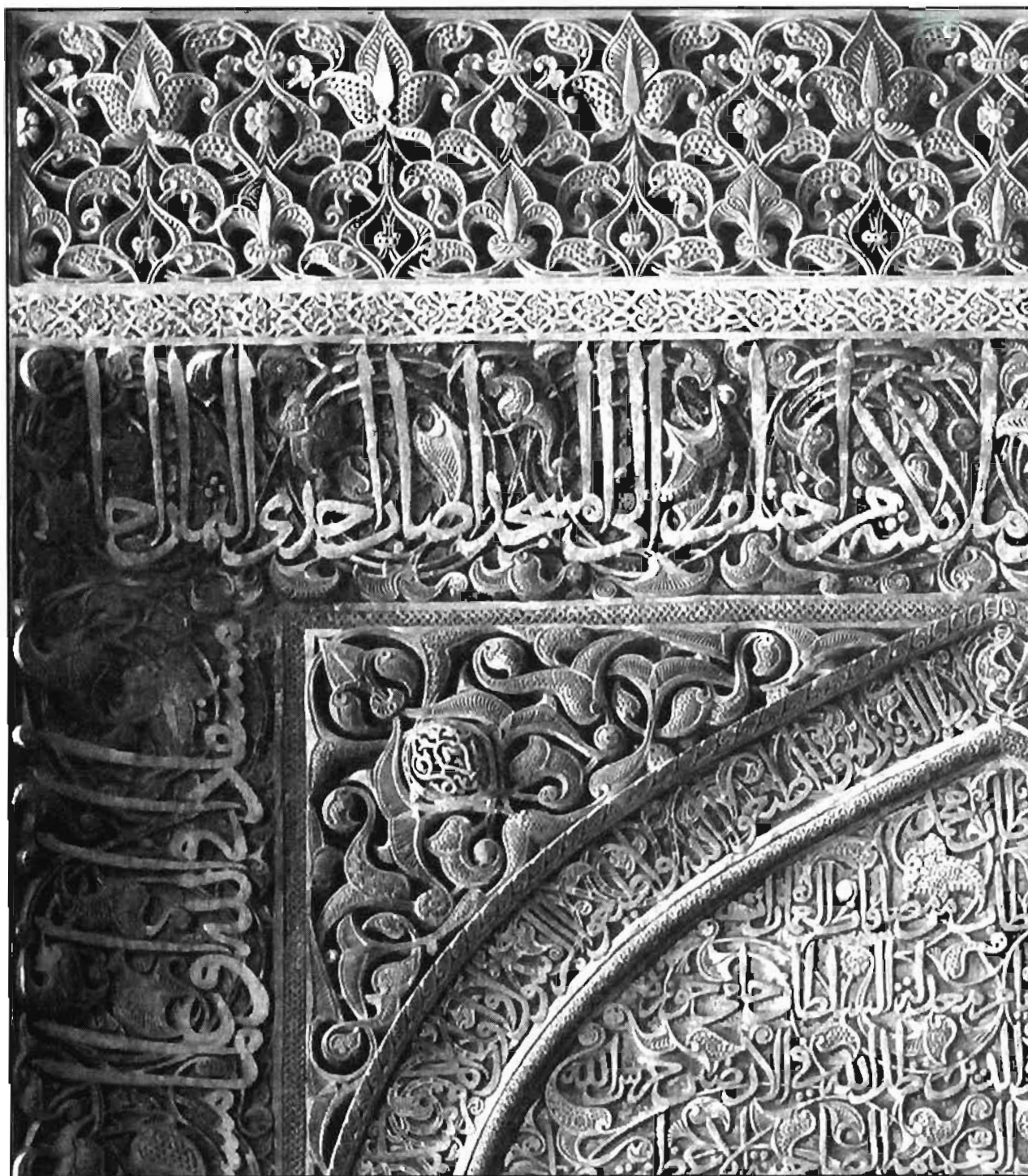
ساختمان گنبد سلطانیه روی یک نقشهٔ هشت ضلعی (هر ضلع به طول هفده متر) بنا شده است. ضخامت دیوارهای آن حدود ۷/۴۰ متر و قطر گنبد دوجدارهٔ آن ۲۵ متر است. ساختمان این گنبد به گونه‌ای طراحی شده است که در نمای خارجی دوطبقه و از داخل سه طبقه به نظر می‌رسد. در ساخت این گنبد از تزئینات مختلفی چون گره‌چینی آجری، کاشی‌کاری، تزئینات گچی و نقاشی استفاده شده است و غیر از این تزئینات، کتیبه‌های متعددی شامل آیات قرآن کریم، احادیث معروف و اسامی مبارکهٔ ائمه در فضای داخلی و بیرونی گنبد به چشم می‌خورد.



اسامی مبارک الله، محمد(ص) و علی(ع) در بیشتر تزئینات آجری و کاشی‌های رنگی گنبد سلطانیه مشاهده می‌شود.



محراب اولجایتو : گوهری نابناک و شاهکاری بی‌همتا از هنر گچ‌بری ایرانی



مسجد جامع اصفهان را می‌توان الیومی از معماری ۱۰۰۰ ساله ایرانی نامید. در این مسجد از پایه‌های ستون دوره‌ال‌بویه و گنبد‌های سلجوقی گرفته تا محراب و شبستان ایلخانی و تیموری و نیز تزئینات کاشی‌کاری دوره‌صفوی به چشم می‌خورد. مشهورترین اثر این مسجد پس از گنبد‌های نظام‌الملک و تاج‌الملک، شبستان کوچکی از دوره ایلخانی معروف به مسجد اولجایتو است که زیباترین و عالی‌ترین محراب گجیری جهان را در بردارد. بر این محراب ریبا علاوه بر تزئین آن با نقوش گیاهی و آیاتی از قرآن کریم، نام سلطان محمدخداپنده (اولجایتو) و سازنده آن استاد حیدراصفهانی حک شده است. همچنین در جوار این مسجد، شبستان زمستانی معروف به بیت‌الشماه قرار دارد که به موجب کتیبه سردر آن در زمان حکومت سلطان محمد بن بایسنقر تیموری ساخته شده است. این شبستان باشکوه، دارای ستون‌های قطور و اتاق‌های خیمه‌ای شکل است که در وسط هر چشمه طاق آن، قطعه سنگ مرمر شفاف نصب شده است تا نور شبستان را در زمستان تأمین کند.

گزیده‌ای از تاریخ اولجایتو^۱:

اولجایتو خان پسر دومین ارغون خان است پس از غازان خان که از اروک خاتون در وجود آمده است... و چون شجره پادشاهی غازان خان از جویبار حیات منقطع گشت، در مبارک‌ترین وقت و خجسته‌ترین ساعت به طالع میمون و اختر همایونی در روز دوشنبه منتصف ماه ذی‌الحجه سنه ۷۰۳ هجری به حکم بارگاه الهی، پادشاه اولجایتو به عروس مملکت داماد شد و سریر شاهی و افسر شهریاری به تارک مبارک و قدوم همایونی او مفاخر و مباهی گشت... و سلطان عالم از آن‌گاه که باز پادشاهی بر او قرار گرفت، خون از بینی کسی نیاورد، معهدا از خوف و ترس و هراس او هیچ کس از اهل ثغور (=آن سوی مرزها)، متمرّد و عاصی نتوانست شد... و در مدت دولتش که جاوید و مخلّد باد، هرگز از او غبار آزاری بر دامن خاطر موری بی‌زور نشست.

پادشاه دیرخشم، زودرضا، گران‌حلم و پرعطا، عفو و صفح او تا غایتی بود که روزی اسبی تازی نژاد از اصطبل معمور (=سلطنتی) بدزدیدند و دزد را گرفته و سخت بر بسته، نزد حضرت سلطان حاضر کردند و اجازت خواستند که به تیغ سیاست او را قربان کنند. سلطان از دزد پرسید: "ای بیچاره، این دلیری و جرأت چرا نمودی؟" دزد گفت: "محتاج بودم و روانداشتم که اسب درویشان بدزدم." همان‌دم اثر عفو و مرحمت بر صفت جبین مبارک سلطان لایح گشت و فرمود که: "درویش بیچاره چون از ما ندزدد از که دزد؟ چون حضرت ما محل رحمت و آشیانه عاطفت است، گناه او بخشیدیم به شرط آنکه دیگر نکند."

و در شهر سنه ۷۰۶ هجری رایات همایون عزیمت دارالسلام بغداد جزم کرد و چون به محول نزول فرمود، به زیارت مشهد امیرالمومنین علی (ع) مبادرت نمود و شب را عارضه‌ای دید بشارت دهنده و رغبت‌انگیز به خلاص و نجات... دیگر روز، سلطان از علامه جمال‌الدین (=علامه حلی) پرسید که "این چهار مذهب که به سنت و جماعت معروف، خود را مُحَقِّق می‌دانند و دیگر مذاهب را مبطلی (=باطل)، خود به مصیبان (=برحق هستند) یا نه؟ و این چهار امام اهل سنت از جمله صحابه کرامند و صحبت رسول‌الله دریافته‌اند یا نه؟" علامه به پاسخ گفت: "اینان نه حضرت رسول بلکه صحابه را هم دریافته‌اند... و اما شیعه قایلند به امامت علی بن ابی‌طالب و از اولاد او امامت بیرون نرود مگر به ظلم و عدوان..." و از ایراد کلام مولانا و افاضت بیان و استماع این فصل زیبا، رخ پادشاه جهاندار چون گل به‌هنگام بهار شکفت و بر طبع او فراوان آفرین گفت... و علما گفته‌اند که خوی رعیت از سیرت پادشاه مستفاد (=تأثیر پذیر) است و مثال آن چنانکه: هولاکو خان، جهانگیر و جهاندار و حکمت‌دوست بود و به نجوم و هندسیات مشعوف (=شیفته)، لاجرم حکمای مشرق و مغرب بر درگاه او مجتمع بودند و به چاغ (=دوران) آباخان چون همت او به زراعت و عمارت مصروف بود، خالایق ایام به وی مقتدی بودند و به چاغ ارغون خان به صنعت اکسیر و حرفت کیمیاگری و زمان کیخاتو به نشاط و عیش، و زمان غازان خان عادل به کیاست و سیاست و عدالت، و به چاغ این پادشاه بزرگوار (اولجایتو) به مباحث علوم دینی و طلب دانش‌های یقینی و دین‌پروری...

۱- این کتاب مشهور تألیف عبدالله بن محمد کاشانی، نویسنده عهد مغول و شاگرد خواجه رشیدالدین فضل‌الله می‌باشد. کاشانی در این کتاب که ادامه همان جامع‌التواریخ رشیدی است، به شرح وقایع زمان حکمرانی اولجایتو پس از مرگ غازان خان پرداخته است.

پس از مرگ اولجایتو، پسرش ابوسعید بر تخت ایلخانی نشست. او که هنگام تاجگذاری ۱۳ سال بیشتر نداشت، به راحتی آلت دست امیران و سپهسالاران مغول قرار می‌گرفت. او ابتدا حکم وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله را که وزیر پدرش اولجایتو بود، تأیید کرد اما چندی بعد به تحریک وزیر دیگرش تاج‌الدین علیشاه، دستور قتل خواجه را صادر کرد. ابوسعید سپس عنوان امیرالامرای را که وظیفه سرکشی به اردوها و حفظ مرزها بود، به سپهسالاری به نام امیرچوپان سپرد.

امیرچوپان دختری زیبا به نام بغدادخاتون داشت که زن شیخ حسن جلایری بود و چون ابوسعید جوان دلباخته بغداد خاتون شد؛ بنا به حکم یاسای چنگیزی (که اگر ایلخانی عاشق زنی می‌شد، شوهرش می‌باید او را طلاق دهد)، بغدادخاتون به ناچار از شوهرش جدا شد و با ابوسعید ازدواج کرد. با کشته شدن پسر امیرچوپان به اتهام ساختگی داشتن رابطه نامشروع با یکی از زنان اولجایتو، امیرچوپان به قصد جنگ با ابوسعید روانه شد. اما زمانی که دو سپاه روبروی هم صف‌آرایی کردند، لشکریان امیرچوپان حاضر نشدند با سلطان ایلخانی بجنگند و امیرچوپان که تنها مانده بود به هرات گریخت و در آنجا به قتل رسید. در این میان ابوسعید جوان که دلباخته دختر زیبایی دیگری شده بود، با حسادت همسرش بغدادخاتون با زهر مسموم شد و مدت کوتاهی بعد از دنیا رفت. با مرگ ابوسعید و از آنجا که فرزندی از خود نداشت، اختلاف میان امیران و شاهزادگان ایلخانی بر سر جانشینی او بالا گرفت و عاقبت امپراتوری پهناور ایلخانی به چند دولت کوچک تقسیم شد.

دوران حکومت ایلخانان مغول هر چند با نظم و انضباط آغاز شد، اما در پی بی‌نظمی و هرج و مرج پایان یافت. اگر تجربه حکومت ایلخانان مغول را به عنوان یک تحول جالب اجتماعی بررسی کنیم، می‌توانیم ذوب‌شدن و تحلیل‌رفتن قوم پیروز را در فرهنگ برتر قوم مغلوب به‌وضوح مشاهده کنیم.^۱ اینکه سرداران وحشی مغول در فاصله دو نسل به دین اسلام گرویدند و فرزندان آنان که در ایران متولد شده بودند، خود را ایرانی می‌دانستند و با تمام توان از قلمرو و مرزهای کشور در برابر تهاجمات دیگران و هجوم بیگانگان دفاع می‌کردند، بیانگر این موضوع است که زور و شمشیر هیچ‌گاه نمی‌تواند فرهنگ والا را پایمال کند و در نهایت خود این قدرت است که باید در برابر اندیشه برتر سر تعظیم فرود آورد. اما به هر حال از زمان فروپاشی حکومت ایلخانی تا ظهور تیمور، طی چندین سال سلسله‌های پراکنده‌ای از بازماندگان مغول‌ها در گوشه و کنار امپراتوری پدید آمدند^۲ و نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی به‌وجود آمد که نتیجه آن جز جنگ و خونریزی و ناامنی در سراسر ایران نبود.

۱- نمونه بارز این ادعا را می‌توان در اناری که از کاخ تابستانی آباق‌خان (پسر هولاکو) در منطقه تخت‌سلیمان آذربایجان کشف شده است، مشاهده کرد. در حفاری‌های به‌عمل آمده از خرابه‌های کاخ شکارگاهی ایلخانان، تعداد زیادی کاشی و نقش برجسته زیبا و نفیس کشف شده‌اند که بیشتر آنها بیانگر اساطیر باستانی ایرانی برگرفته از داستان‌های شاهنامه فردوسی بزرگ بودند.

۲- از این حکومت‌های محلی می‌توان به سلسله چوپانیان در آذربایجان، آل‌جلایر در عراق، آل‌مظفر در اصفهان و کرمان، آل‌اینجو در فارس، طغاتیوریان در خراسان و طبرستان اشاره کرد.

تاج‌الدین علیشاه ؛ تنها وزیر ایلخانان مغول که به مرگ طبیعی درگذشت !

مشهورترین وزیران دوران مغول سه تن بودند: خواجه رشیدالدین همدانی، تاج‌الدین علیشاه و سعدالدین ساوجی. تاج‌الدین علیشاه که در ابتدا تاجر جواهر بود، به کمک یکی از امیران ایلخانی به دربار سلطان اولجایتو راه یافت اما ساوجی که از بالاگرفتن کار علیشاه احساس خطر می‌کرد، سرپرستی کارخانه پارچه بافی بغداد را به وی پیشنهاد کرد و به این ترتیب او را برای مدتی از دربار سلطان دور کرد اما موفقیت او در اداره امور کارخانه و پذیرایی باشکوهش از اولجایتو به هنگام ورود وی به بغداد سبب شد تا مورد لطف خاص سلطان قرار گیرد. از سوی دیگر اختلاف سعدالدین ساوجی و خواجه رشیدالدین که هر دو عهده‌دار امور وزارت بودند، به سود علیشاه تمام شد. در سال ۷۱۱ هجری، ساوجی به اختلاس در اموال دیوانی متهم شد و به دستور اولجایتو به قتل رسید.

پس از ساوجی وزارت به علیشاه رسید تا با مشارکت خواجه رشیدالدین به اداره سرزمین وسیع ایلخانان مشغول شود. اما در سال ۷۱۵ هجری، پرداخت مخارج سپاه خراسان موجب بروز اختلاف میان دو وزیر شد زیرا هیچ‌یک از آن دو مسئولیت مالی دیوان را نمی‌پذیرفت. اولجایتو به ناچار منطقه نفوذ آنان را به دو بخش تقسیم کرد تا موقتاً کدورت میان آن دو را از میان ببرد. به این ترتیب که محدوده عراق، فارس و کرمان به خواجه رشیدالدین و محدوده تبریز و مغان و دیاربکر به علیشاه واگذار شد اما این سیاست نیز موجب سازش آن دو نشد و عاقبت اولجایتو در پی درخواست‌های مالی بی‌پای شاهرزاده ابوسعید که آن زمان ولایت خراسان را بر عهده داشت، سپهسالار امیرچوپان را مأمور رسیدگی به دفاتر مالی دیوان کرد. تاج‌الدین در ادامه کینه‌ورزی به خواجه رشیدالدین او را به سوءاستفاده در اموال شاهزادگان و خزانه سلطان متهم کرد و توانست نظر اولجایتو را نسبت به خواجه تغییر دهد و حتی حکم یاسای کشتن او را بگیرد اما با میانجی‌گری زیرکانه، عفو وی را از سلطان درخواست کرد.



با مرگ اولجایتو در سال ۷۱۷ هجری، سلطان ابوسعید به حکومت رسید و چون خواجه رشیدالدین با او اختلاف عقیده داشت، از وزارت استعفا کرد. چندی بعد با توطئه علیشاه، خواجه رشیدالدین و پسرش به اتهام قتل اولجایتو دستگیر و به فرمان پادشاه در بازار تبریز به دو نیم شدند!

از آن پس، علیشاه به تنهایی عهده‌دار وزارت بود تا اینکه در سال ۷۲۴ هجری بیمار شد و درگذشت. جسد وی را به تبریز بردند و در جوار مسجدی که خود بنا کرده بود و امروزه به ارگ علیشاه مشهور است، به خاک سپردند.

نهضت سربداران :

یکی از مهم ترین وقایع تاریخی دوره زوال حکومت ایلخانان، قیام سربداران در خراسان بود. ماجرا از این قرار بود که در آن زمان ارغون شاد (که توسط سلطان ابوسعید به حکومت خراسان منصوب شده بود)، پس از مرگ سلطان شروع به آزار شیعیان و به خصوص مردم سبزوار و نیشابور می کند و شیخ حسن جویری (رهبر شیعیان آن منطقه)، علیه ظلم و جور او اعلام قیام می نماید. در همین زمان، چند مأمور مغول که برای وصول مالیات به روستای باشتین از نواح سبزوار رفته بودند، به خانه ای می روند و شب هنگام قصد تعرض به زنان خانه را می کنند. مردان روستا که تحمل این ننگ را نداشتند، مأموران را می کشند و چون خبر به اهالی سبزوار می رسد، شورش بالا می گیرد و حاکم شهر کشته می شود. مردم سبزوار با داس و تیشه به نبرد مغولان بر می خیزند و اعلام می کنند که حاضرند سرشان بالای دار برود ولی تن به ذلت ندهند. سربداران پس از پیروزی های متوالی بر سپاهیان مغول موفق می شوند حکومتی خودمختار در این بخش از خراسان تشکیل دهند که تا زمان حمله تیمور لنگ پیرجا بماند.

غیب زاکانی :

خواجه نظام الدین عبید زاکانی قزوینی از شاعران و نویسندگان نام آور اواخر دوره ایلخانی است که هم زمان با حافظ شیرازی می زیست. او در جوانی به دربار بزرگان روزگار راه یافت و به عنوان شاعری توانا و استادی صاحب سبک مشهور شد. او در اشعار خود نام بسیاری از شاهزادگان ایلخانی را نام برده و برخی از آثارش را به نام آنها کرده است. شهرت عبید زاکانی بیشتر به سبب رساله دلگشا و منظومه انتقادی موش و گربه است که در آن با طبع لطیف و نکته سنجی ظریف به بیان نابسامانی های اخلاقی زمان خود پرداخته است.

حکایاتی از رساله دلگشا :

- درویشی گیوه در پا نماز می گزارد. دزدی طمع در گیوه او بست. گفت: با گیوه نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر نماز نباشد، گیوه که باشد!
- درویشی را پیتس خلیفه بردند. او را دید که بر تخت نشسته و دیگران در زیر پای او ایستاده اند. گفت: السلام علیک یا الله. خلیفه گفت: من الله نیستم. درویش گفت: یا جبرائیل. خلیفه گفت: من جبرائیل نیستم. درویش گفت: الله نیستی. جبرائیل تبستی. پس چرا در آن بالا تنها نشسته ای. تو نیز به زیر آی و در میان مردم بنشین.
- عربی به حج شد و بیش از دیگر مردم داخل خانه کعبه دوید و به پرده کعبه آویخت و گفت: بار خدایا! پیش از آنکه دیگران در رسند و زحمت افزایشند. مرا بیامرز!
- شخصی خانه ای به کرایه گرفته بود. چوبهای سقفش سیار صدا می کرد. به صاحب خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد. صاحب خانه پاسخ داد که نترس، این صدای چوبهاست که ذکر خداوند می کنند. گفت: نیک است، اما ترسم که این ذکر منجر به سجده شود!

سعدی شیرازی: شیخ مصلح مشرف‌الدین شیرازی

مشهور به سعدی از برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان تاریخ ادب ایران است که در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز به دنیا آمد. او در جوانی و پیش از حمله مغول‌ها برای تحصیل به مدرسه نظامیه بغداد رفت و در سال‌های اقامت در آن شهر، با مشایخ بزرگ صوفیه آشنا شد و از محضرشان بهره‌های بسیار برد. او سپس عازم سفری طولانی شد و پس از سیاحت در حجاز، شام و لبنان به شیراز بازگشت تا تجربیات خود را از این سفر دور و دراز در غالب کتابی گردآوری کند. در آن سال‌ها که سعدی در سفر بود، خان مغول به ایران حمله کرد و دستگاه خلافت عباسی را برانداخت. —————



اما در حمله مغول‌ها، شهر شیراز به خاطر سیاست و چاره‌اندیشی اتابکان فارس از کشتار و ویرانی در امان مانده بود. سعدی پس از بازگشت به عنوان پیری محترم و دانشمند و جهان‌دیده در شمار نزدیکان سعد بن ابوبکر (اتابک فارس) درآمد و مابقی عمر خود را صرف نوشتن کتاب کرد.

سعدی بی‌تردید از شاعران درجه اول زبان فارسی و هم‌ردیف فردوسی بزرگ است. قدرت او در غزل‌سرایی و بیان مضامین عالی عاشقانه و عارفانه با فصاحت و بلاغت به حد اعجاز می‌رسد. سعدی در زمان زندگی خود شهرت بسیار یافت و شاعران زیادی تلاش کردند از او تقلید کنند اما هیچ‌یک نتوانستند در زیبایی و روانی اشعارشان به اوج هنری استاد سخن نزدیک شود. برترین منظومه شعر سعدی، بوستان نام دارد که شاعر در آن ضمن شرح حکایت‌های شیرین به تحلیل عمیق روابط انسانی پرداخته است. در آثار منثور وی نیز گلستان چنین مقامی دارد. این کتاب کوچک که با نثری بسیار روان و آمیخته با شعر نوشته شده است، مجموعه‌ای است از داستان‌ها و حکایات که هریک به نوعی چشم خواننده را بر زشتی‌ها و زیبایی‌های زندگی اجتماعی می‌گشاید. نثر او در عین توجه به بعضی از صنایع لفظی ساده، بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است و از همین رو ایشان را باید در ردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان قرار داد.

بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی	صوفی نشود صافی، تا درنکشد جامی
گر پیر مناجاتی، ور رند خراباتی	هر کس قلمی رفتست، بر وی به سرانجامی
فردا که خلایق را دیوان جزا باشد	هر کس عملی دارد، ما چشم به انعامی
ای بلبل اگر نالی، من با تو هم آوازم	تو عشق گلی داری، من عشق گل اندامی
سروی به لب جویی، گویند چه خوش باشد	آنان که ندیدستند، سروی به لب بامی
سعدی به لب دریا، دردانه کجا یابی؟	در کام نهنگان رو، گر می‌طلبی کامی



حافظ شیرازی: خواجه شمس‌الدین محمد، بزرگ‌ترین شاعر غزل سرای ایران در قرن هشتم هجری در شیراز می‌زیست. او به همه علوم مذهبی و ادبی زمان خویش و نیز زبان عربی آشنایی کامل داشت و چون قرآن را به‌طور کامل حفظ کرده بود، به حافظ مشهور شد. حافظ در جوانی به دربار امرای آل‌اینجو راه یافت و نزد شاه شیخ ابواسحاق که حاکم فارس بود به مقام والایی رسید. اما دیری نگذشت که امیر مبارزالدین محمد، مؤسس سلسله آل مظفر بر شیخ ابواسحاق دست یافت و او را در میدان شهر شیراز کشت. سپس خود با خشونت و سخت‌گیری تمام به حکومت پرداخت.

امیر مبارزالدین، در امور مذهبی بر مردم بسیار سخت می‌گرفت و حافظ نیز که اعمال او را ریاکارانه می‌دانست و در اشعار خود سخت به او می‌تاخت. چندی بعد پسران امیر که از سخت‌گیری‌های پدرشان به تنگ آمده بودند، بر وی شوریدند و او را از حکومت خلع کردند. شاه شجاع، شاه یحیی و شاه منصور امیران بعدی آل مظفر بودند که در زمان زندگی حافظ یکی بعد از دیگری به پادشاهی رسیدند. اما در همین روزگار، تیمور بر ایران حمله کرد و در اصفهان قتل عام عظیمی به راه انداخت. این احوال غم‌انگیز در شعر حافظ به صورت ناپایداری دنیا و ضرورت گرمی داشتن لحظه‌های خوش زندگی انعکاس یافته است. حافظ در چنین دوران آشفته‌ای همه عمرش را در همان زادگاهش یعنی شیراز زیست و در همان شهر نیز درگذشت. آرامگاه او در حافظیه شیراز زیارتگاه رندان جهان است.

از حافظ دیوان شعری برجای مانده است که از دیرباز در خانه هر ایرانی و در کنار قرآن کریم جای گرفته است. با آن که فهم دقیق شعر حافظ آسان نیست، اما ایرانیان با شعر او راز و نیازها دارند و فال گرفتن از دیوان حافظ، چه با اعتقاد و چه از روی تفریح، نزد مردم رسمی دیرینه دارد و لقب لسان‌الغیب (گویای اسرار) نیز به همین مناسبت به او داده شده است.

کنار آب رُکن آباد و گلگشت مصلاً را	بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
چنان بردند صبر از دل که تُرکان خوان یغما را	فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار شهر آشوب
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را	ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را	من از آن حُسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
جوانان سعادتمند، پندِ پیرِ دانا را	نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را	حدیث از مُطرب و می‌گوی و راز دهر کمتر جو
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را	غزل گفتمی و دُر سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ

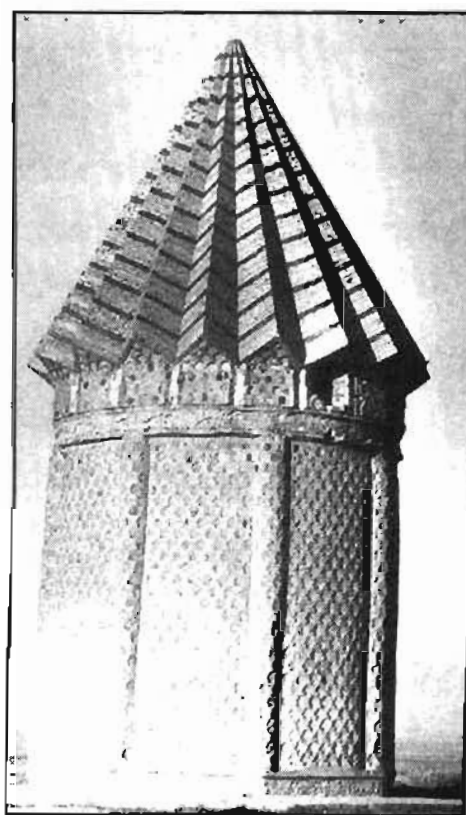
سلسله تیموریان:

در اواخر قرن هشتم هجری درحالی که شاهزادگان مغول در گوشه و کنار ایران حکومت‌های محلی تشکیل داده و سرگرم جنگ با یکدیگر بودند، سرزمین ما با یورش دیگری از ماوراءالنهر مواجه شد. این بار امیر تیمور (معروف به تیمور لنگ) که خود را از نوادگان چنگیز خان می‌دانست و خیال احیای امپراتوری مغول را در سر می‌پروراند، وارد ایران شد و چون با مقاومت چندانی مواجه نشد، توانست به راحتی بخش‌های زیادی از کشور را تصرف کند. تیمور پس از فتح ایران به آسیای صغیر، شام، گرجستان و هند لشکر کشید و آن مناطق را نیز ضمیمه قلمرو حکومت خود کرد.

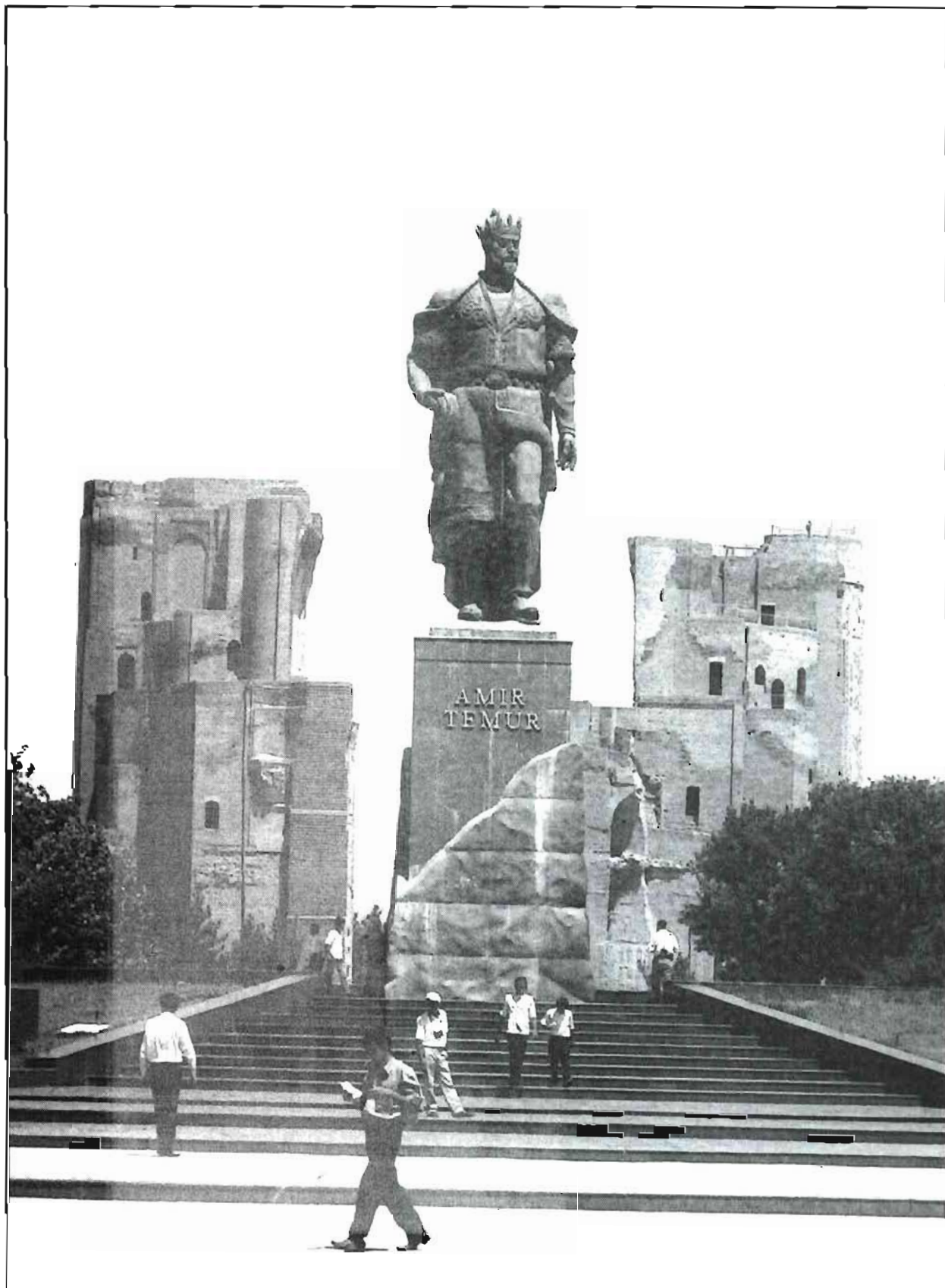
تیمور پس از هر بار لشکر کشی، هنرمندان و صنعتگران سرزمین‌های مغلوب را به پایتخت خود سمرقند می‌برد و از آنها برای ساخت بناها و آباد کردن شهر استفاده می‌کرد. بیشتر آثاری که از دوره تیموریان در دو شهر سمرقند و بخارا برجای مانده، به دست هنرمندان اصفهانی ساخته شده است که در جریان سقوط شهر دستگیر و به آن دیار منتقل شده بودند.

بعد از مرگ تیمور، جنگ قدرت میان بازماندگان و مدعیان سلطنت آغاز شد و سرانجام پسر چهارم شاهرخ موفق شد حکومت را از آن خود کند. شاهرخ مردی فرهنگ‌دوست بود و برخلاف پدرش چندان تمایلی به جنگ و خونریزی نداشت. او پایتختش را از سمرقند به شهر هرات منتقل کرد و در آن شهر بناهای بسیاری ساخت. شاهرخ همسر فرزانه‌ای به نام گوهرشاد داشت و به خواست او مسجد زیبایی را در کنار آرامگاه امام رضا (ع) در شهر طوس (مشهد) ساخت.

پس از شاهرخ پسرش الغ بیگ که او نیز هردوست و خود دانشمندی فرهیخته بود، به سلطنت رسید. به دستور او رصدخانه و مدارس بزرگی در شهر سمرقند ساختند و اداره آن را به دانشمند مشهور آن زمان غیاث‌الدین جمشید کاشانی سپردند. در روایات آمده است که خود پادشاه نیز در اوقات فراغت برای تحقیق و تدریس به این مکان‌های علمی می‌رفت. الغ بیگ بیشتر عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه درباره ریاضیات و نجوم کرد و کمتر به امور مملکتی پرداخت. همین امر باعث غفلت او از امور سیاسی و نظامی کشور شد و به تدریج قدرت‌های جدیدی در گوشه و کنار قلمرو حکومت او سر بر آوردند. چند سال بعد هم در زمان جانشینان او، قوم ازبک که از بازماندگان مغولان منطقه خوارزم بودند، به ماوراءالنهر حمله کردند و آنجا را از سلطه تیموریان درآوردند.



برج اخنگان خراسان از آثار دوره تیموری در ایران



تندیس امیر تیمور (بیانگذار سلسله تیموریان) در کشور ازبکستان

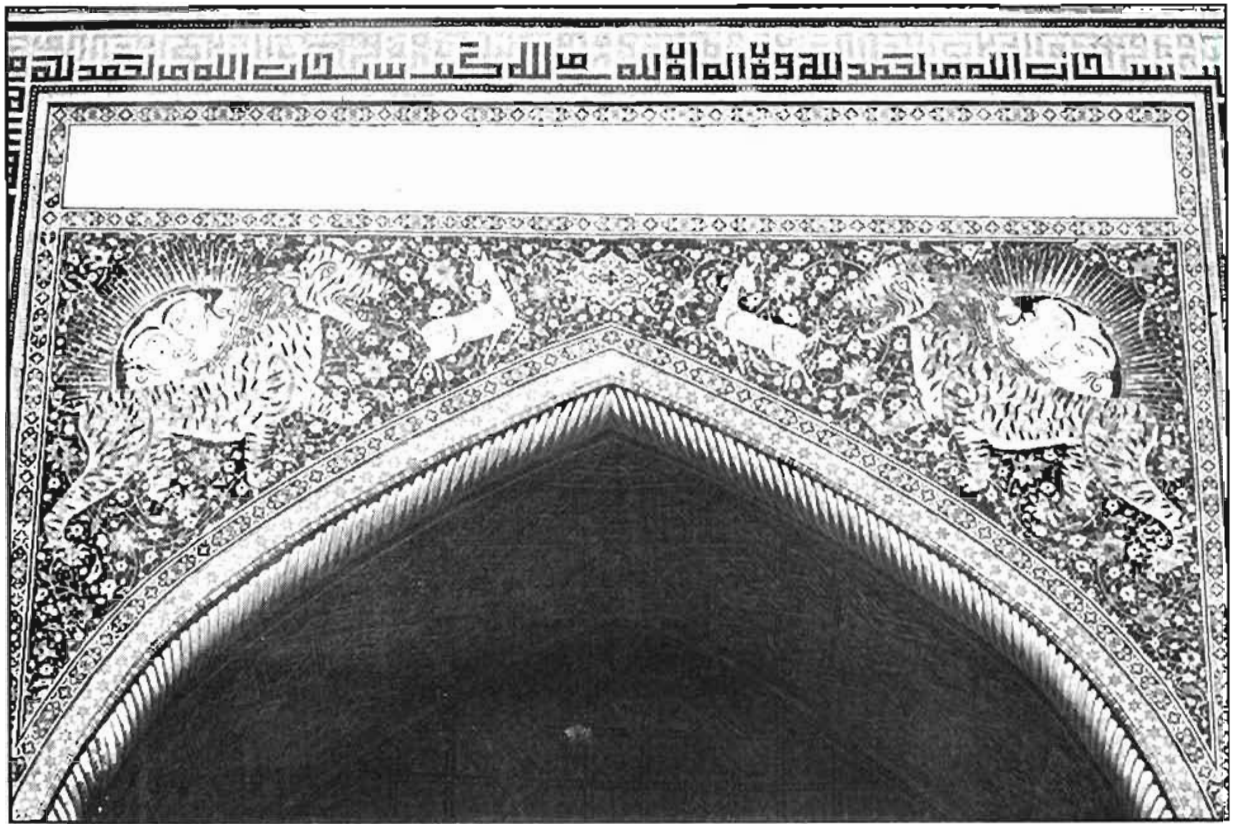
شاهکارهای معماران ایرانی در سمرقند و بخارا :

دو شهر سمرقند و بخارا که تا دوره قاجار بخشی از سرزمین پهناور ایران بودند، امروزه در کشور ازبکستان قرار دارند.^۱ در شهر سمرقند که روزگاری مرکز علم و دانش دنیای اسلام محسوب می‌شد، آثار و ابنیه فراوانی از دوره تیموری به جای مانده است که از مشهورترین آنها می‌توان به مدارس سه‌گانه ریگستان^۲، رصدخانه الغیگ، آرامگاه تیمورلنگ، مسجد بی‌بی‌خانم (همسر تیمور) و آرامگاه شاه‌زنده^۳ اشاره کرد. از آثار باستانی شهر بخارا نیز می‌توان از آرامگاه امیر اسماعیل سامانی، ارگ قدیمی شهر، مسجد و مناره عظیم کلان، مسجد لب‌حوض، مدرسه چهارمناره و مدرسه میرعرب (که در آن تمامی دروس به زبان عربی تدریس می‌شد)، نام برد.

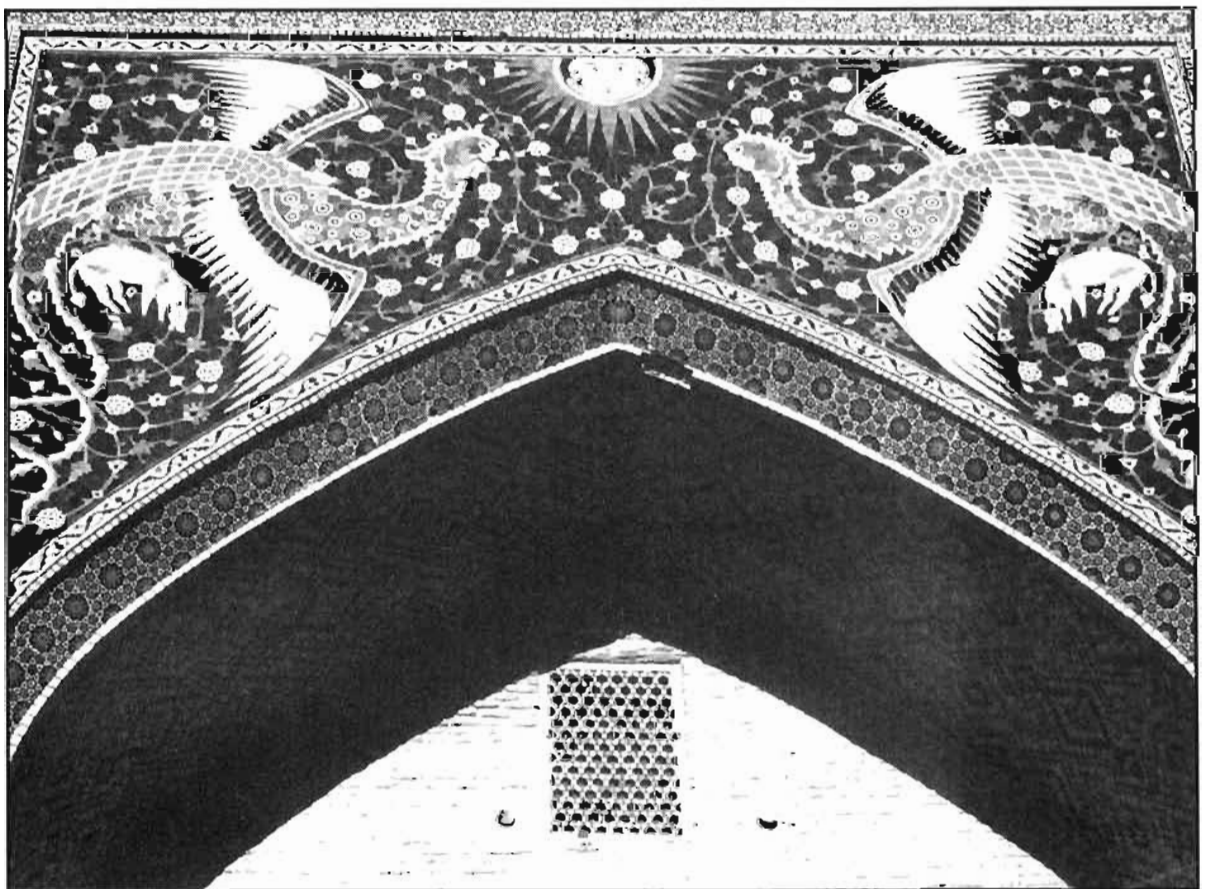


مدرسه شردار، مدرسه الغیگ و مدرسه طلاکاری در میدان ریگستان شهر سمرقند

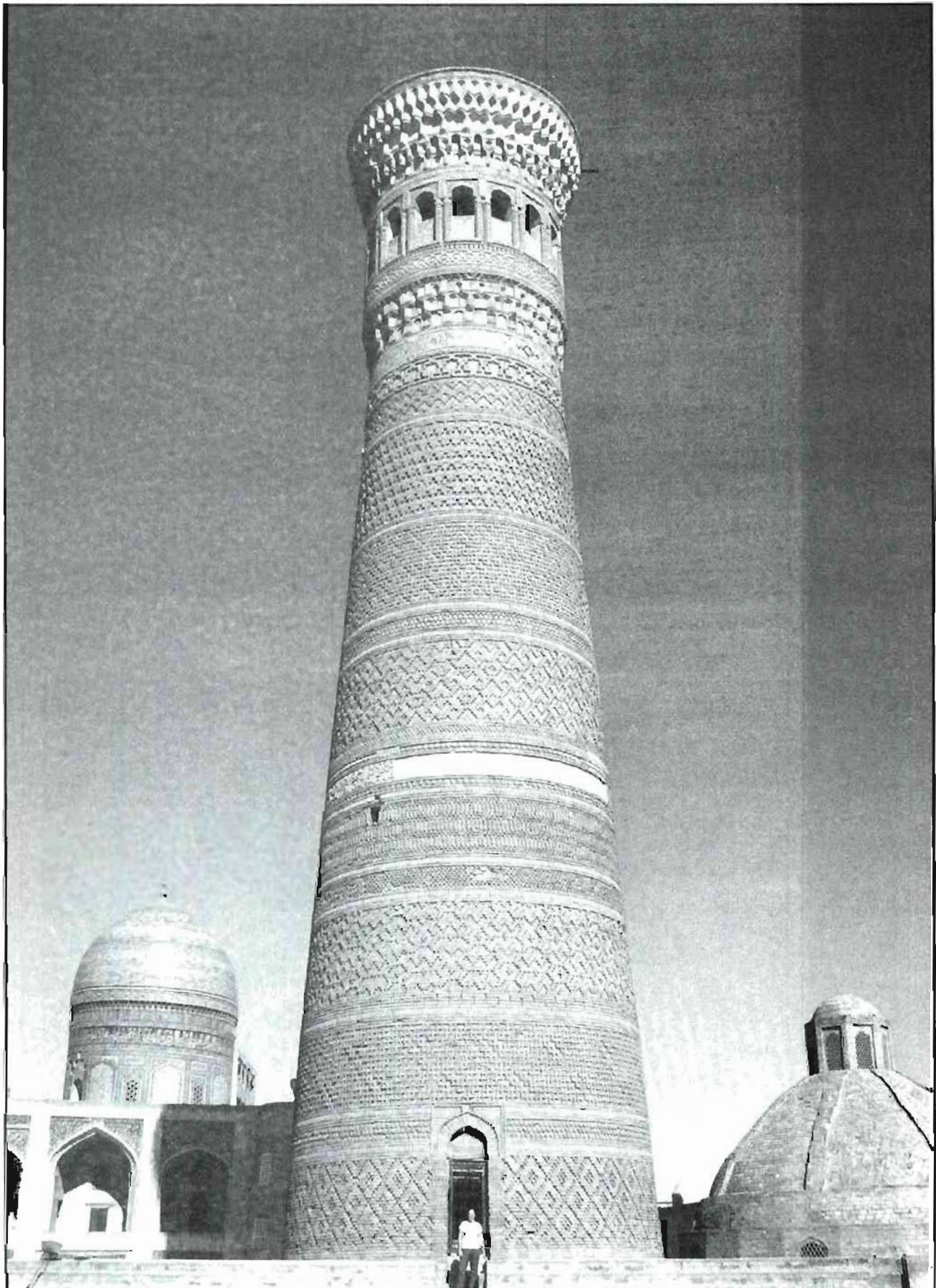
- ۱- گرچه اکثریت ساکنین سمرقند و بخارا به زبان فارسی صحبت می‌کنند، دولت شوروی سابق در سال ۱۹۳۴ میلادی با هدف بیگانه‌سازی مردم با فرهنگ گذشته، این دو شهر را از کشور فارس‌زبان تاجیکستان جدا و به کشور ترک‌زبان ازبکستان الحاق کرد!
- ۲- این مدارس به دستور الغیگ (نوه تیمور) و به دست معماران افغانی ساخته شده‌اند. گفته می‌شود خود الغیگ نیز در این مدرسه‌ها به تدریس ریاضیات و نجوم می‌پرداخته است.
- ۳- طبق روایات قدیمی آرامگاه شاه‌زنده متعلق به قیس بن عباس، پسرعموی پیامبر (ص) است که در صدر اسلام برای ترویج دین به آسیای میانه آمد و در نبرد با کفار در نزدیکی شهر سمرقند به شهادت رسید.



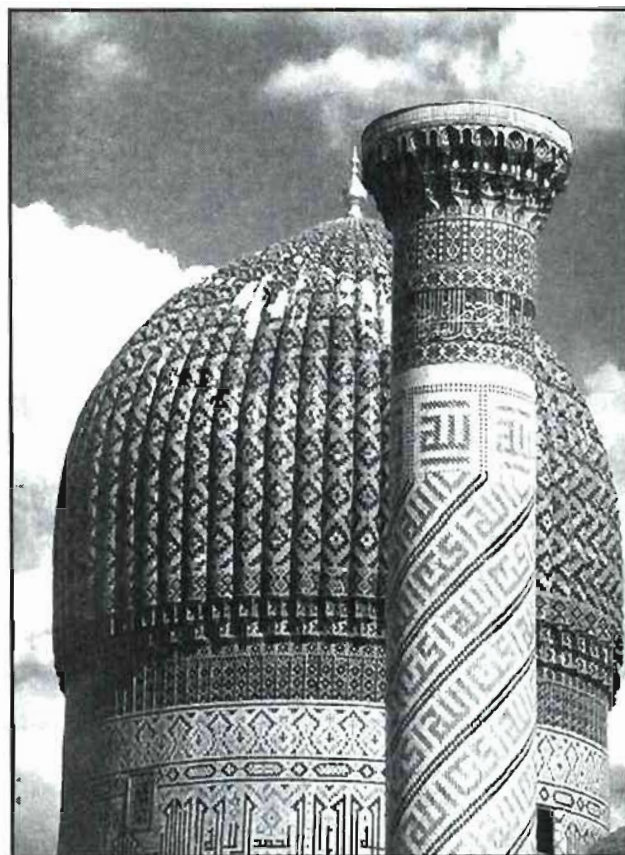
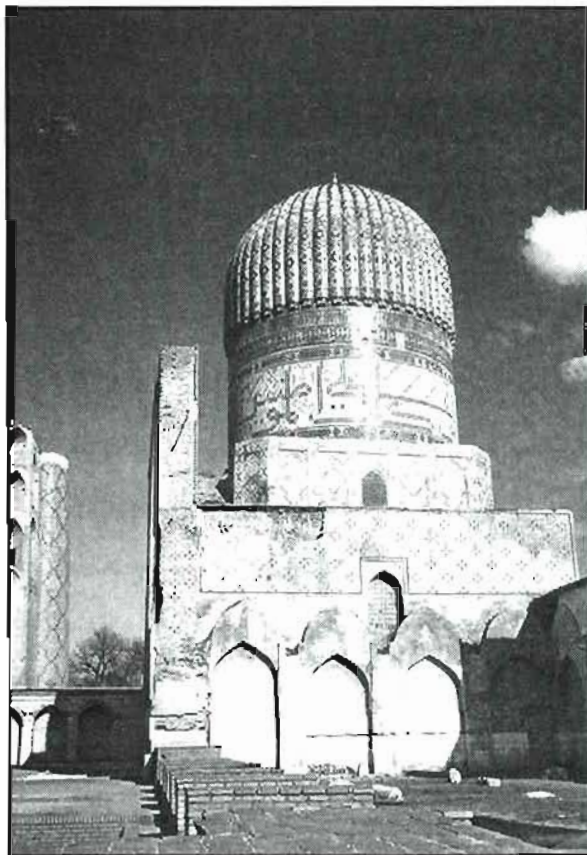
نقش شیر و خورشید و غزال بر سردر مدرسه شیردار (واقع در میدان ریگستان شهر سمرقند)



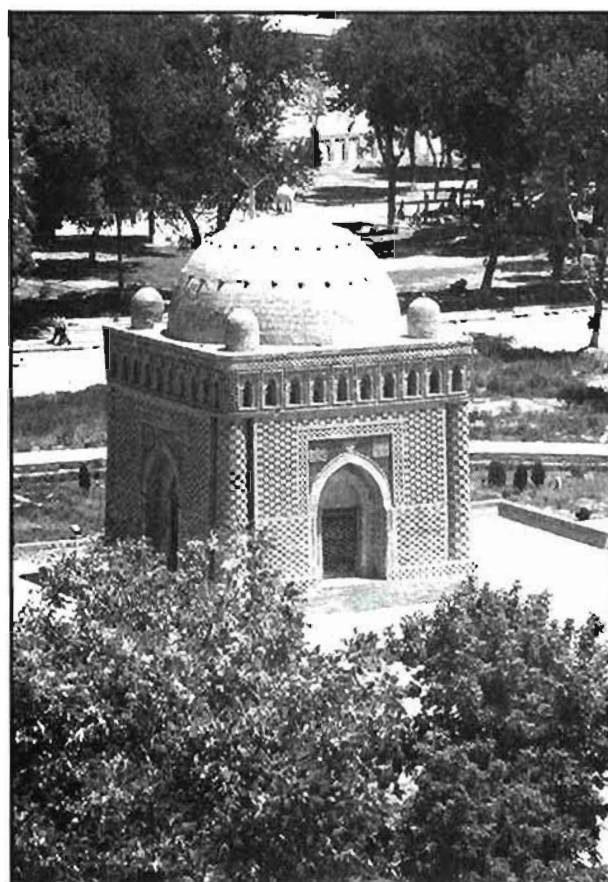
نقش مسجدیغ بر سردر کاروانسرای نادیم دیوان‌بیگی (واقع در شهر بخارا)



مناره عظیم مسجد کلان در شهر بخارا با ارتفاعی حدود ۵۰ متر
(ارتفاع مناره را با قد انسانی که جلوی آن ایستاده مقایسه کنید)



مناره و گنبد آرامگاه تیمور و مسجد بی‌بی‌خانم در شهر سمرقند



مدرسه چهارمناره و آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در شهر بخارا

عبدالرحمن جامی :

نورالدین عبدالرحمن جامی، آخرین شاعر پرآوازه ایرانی در سال ۸۱۷ هجری در ولایت جام از توابع خراسان به دنیا آمد. وی در جوانی به هرات و سمرقند رفت و علاوه بر فراگیری علوم مختلف، سرودن شعر را نیز آغاز کرد و به مناسبت ارادت به شیخ الاسلام احمد جام، تخلص جامی را اختیار نمود. او در فنون مختلف و علوم دینی از اساتید زمان خود بود و در شعر به سعدی و حافظ توجه داشت و از سبک نظامی پیروی می کرد. جامی به افتادگی و گشاده رویی نیز معروف بود و با اینکه زندگی بسیار ساده ای داشت، هیچگاه مدح سلاطین نمی گفت؛ با این حال شاهان و امراء همواره به او ارادت می ورزیدند و خود را مرید او می دانستند. الغبیک تیموری و برادرش بایسنقر میرزا و نیز سلطان حسین بایقرا (جانشین الغبیک) او را بسیار محترم می داشتند و امیران سرزمین های دیگر مثل سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی و ملک الاشرف، پادشاه مصر از ارادتمندان او بودند. این عارف بزرگ در سال ۸۹۸ هجری در هرات درگذشت و طی تشییع جنازه ای باشکوه که سلطان حسین بایقرا نیز پای پیاده در آن شرکت کرده بود، به خاک سپرده شد. از آثار مشهور او می توان به هفت اورنگ و بهارستان اشاره کرد.

حافظ ابرو :

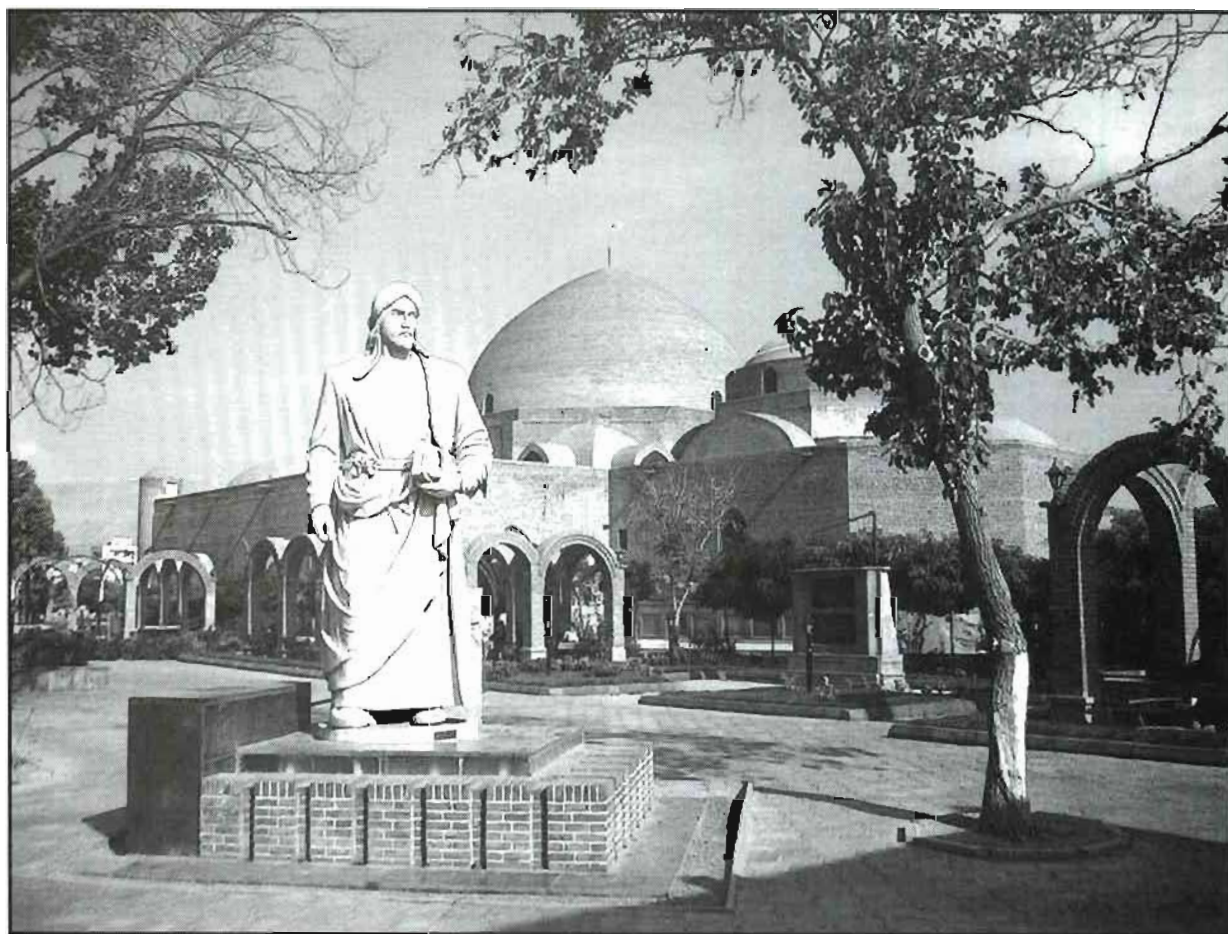
شهاب الدین عبدالله بن لطف الله ملقب به حافظ ابرو، مؤرخ و جغرافیدان مشهور عصر تیموری و صاحب آثار معتبر و گرانقدری چون زبده التواریخ و مجمع التواریخ سلطانی است. کتاب مجمع التواریخ در چهار جلد نوشته شده است که جلد اول تا سوم آن شامل وقایع تاریخی از صدر اسلام تا زمان حمله مغول ها و جلد چهارم آن مربوط به رویدادهای تاریخی از زمان مرگ ابوسعید ایلخانی تا زمان سلطنت الغبیک تیموری است. از این دانشمند بزرگ کتاب دیگری به نام جغرافیای دنیای اسلام برجای مانده است که در فصل مربوط به ایران و ماوراءالنهر آن اطلاعات مهم تاریخی نیز گنجانده شده است. بخش اعظم اطلاعاتی که حافظ ابرو درباره خصوصیات جغرافیایی سرزمین های اسلامی نوشته است، محصول مشاهدات خود وی است که در سفرهای جنگی تیمور همراه او بود و از این رو آگاهی های منحصر به فردی از زمان خود گردآوری کرده است.

کمال الدین بهزاد :

استاد کمال الدین بهزاد، یکی از بزرگ ترین و مشهورترین نقاشان مینیاتور ساز ایرانی در زمان تیموریان در شهر هرات به دنیا آمد. او سپس نزد امیر علیشیر نوایی (وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا) تقرب یافت و پس از برافتادن سلسله تیموریان خراسان به تبریز رفت و در دربار شاه اسماعیل اول صفوی ریاست کتابخانه سلطنتی را برعهده گرفت. این هنرمند نامی در دوره شاه طهماسب اول صفوی نیز در کمال عزت و احترام زیست و سرانجام در تبریز درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد.

قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها:

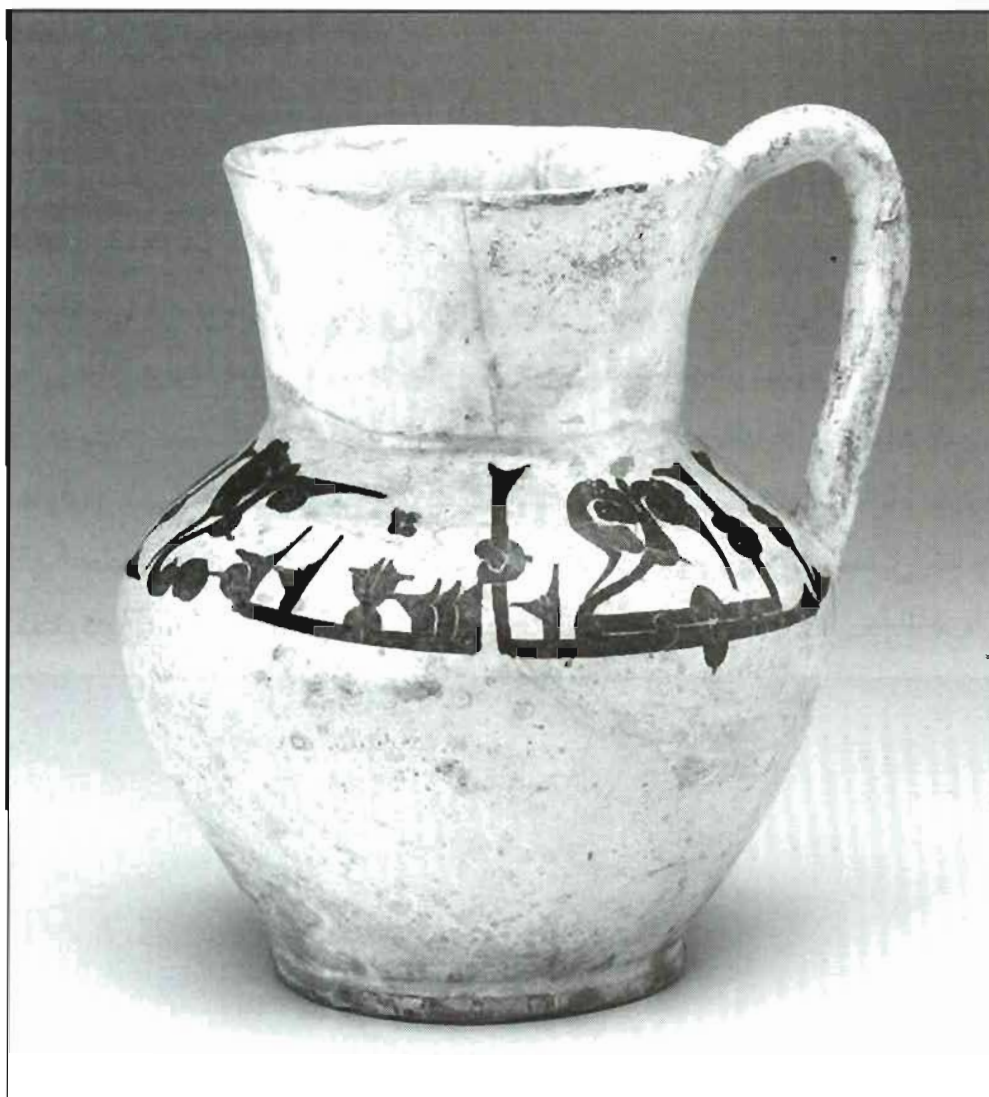
زمانی که سرزمین ایران به سبب جنگ‌های داخلی میان شاهزادگان ایلخانی و یورش خونبار تیمور رو به ویرانی گذاشته بود، دو خاندان ترکمن قره‌قویونلو و آق‌قویونلو از حدود خوارزم به آذربایجان و دیاربکر آمدند و در آنجا سکونت گزیدند. با مرگ تیمور و روی کار آمدن جانشینان ناتوان او، قره‌قویونلوها (=صاحبان گوسفندان سیاه) بر آذربایجان و آق‌قویونلوها (=صاحبان گوسفند سفید) بر ناحیه دیاربکر در شمال عراق مسلط شدند و بساط حکومت خود را گسترانیدند. مؤسس سلسله آق‌قویونلو فردی بود به نام اوزون‌حسن (=حسن قبلند) که با برادرزاده مسیحی امپراتور طرابوزان ازدواج کرد و چون به قدرت و نفوذ صوفیان در میان مردم پی برده بود، یکی از دختران خود به نام مارتا را به عقد شیخ حیدر (صوفی اعظم آذربایجان) درآورد. حاصل این ازدواج پسری بود به نام اسماعیل که چند سال بعد بزرگ‌ترین و مقتدرترین سلسله ایرانی به نام صفویه را تأسیس کرد.



تندیس خاقانی^۱ در کنار مسجد کبود تبریز

مسجد کبود در سال ۸۷۰ هجری مقارن با دوره حکومت سلطان جهان‌شاه (مقتدرترین حکمران سلسله قره‌قویونلوها) در تبریز ساخته شد. تزئینات بنای این مسجد از نظر کاشی‌کاری و معرق‌کاری جزو عالی‌ترین مظاهر هنر معماری ایران محسوب می‌شود.

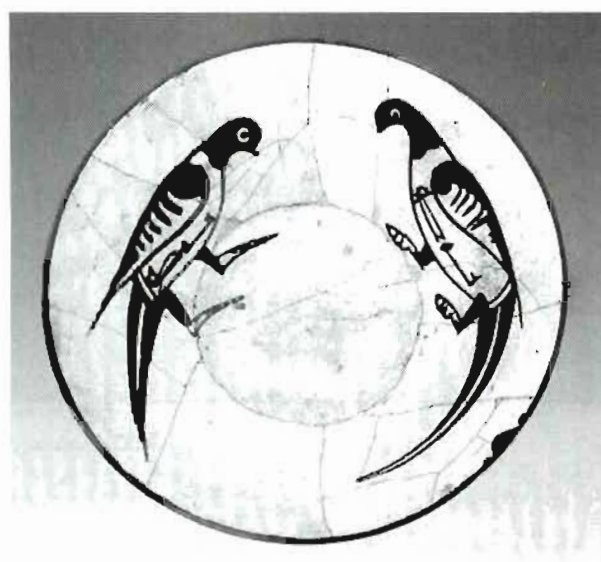
۱- خاقانی شروانی از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان شعر فارسی بود که در قرن ششم هجری در آذربایجان می‌زیست. ابداعات و ساخته‌های ادبی وی چنان پربار بود که بعدها شاعران بسیاری (حتی سعدی و حافظ) از آن مضامین در اشعار خود استفاده کردند.



کوزه سفالی: تزئین شده با کتیبه به خط کوفی محل کشف: خرابه‌های شهر قدیمی نیشابور



محل کشف آثار: شهر قدیمی نیشابور



کوزه و بشقاب‌های سفالی: تزئین شده با نقاشی تکررنگ زیر لعاب شفاف
قدمت آثار: قرن چهارم هجری (دوره سامانی)
محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکس واشنگتن

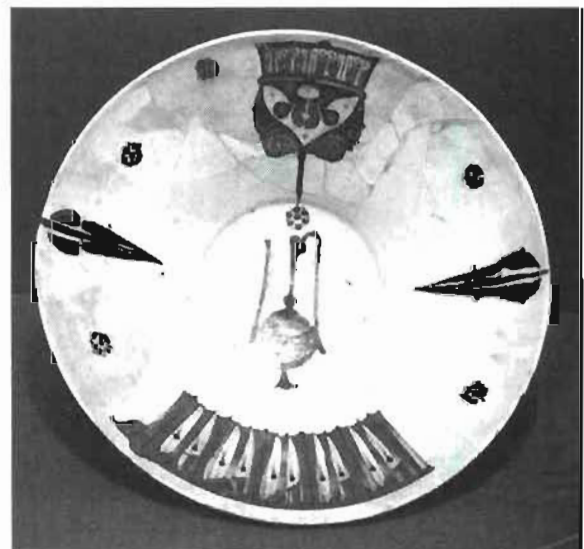


محل نگهداری: تهران - موزه رضا عباسی

کاسه سفالی با نقش سوارکار: تزئین شده با نقاشی زیر لعاب شیشه‌ای



محل نگهداری: تهران - موزه آبگینه و سفال



کاسه‌های سفالی ساخت نیشابور: تزئین شده با نقاشی چند رنگ زیر لعاب شفاف شیشه‌ای
قدمت آثار: قرن چهارم و قرن ششم هجری



بالا : کاسه سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوه
لعاب مینایی متعلق به دوره سلجوقی
(نقش داخل : شاعری در حال مدح پادشاه و
درباریان)

پایین : کاسه سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوه
لعاب مینایی متعلق به دوره سلجوقی یا
خوارزمشاهی (نقش داخل : پادشاه و خدمه
سوار بر فیل)

محل نگهداری آثار : آمریکا - موزه هنر لس آنجلس
و گالری فریر ساکسر واشنگتن

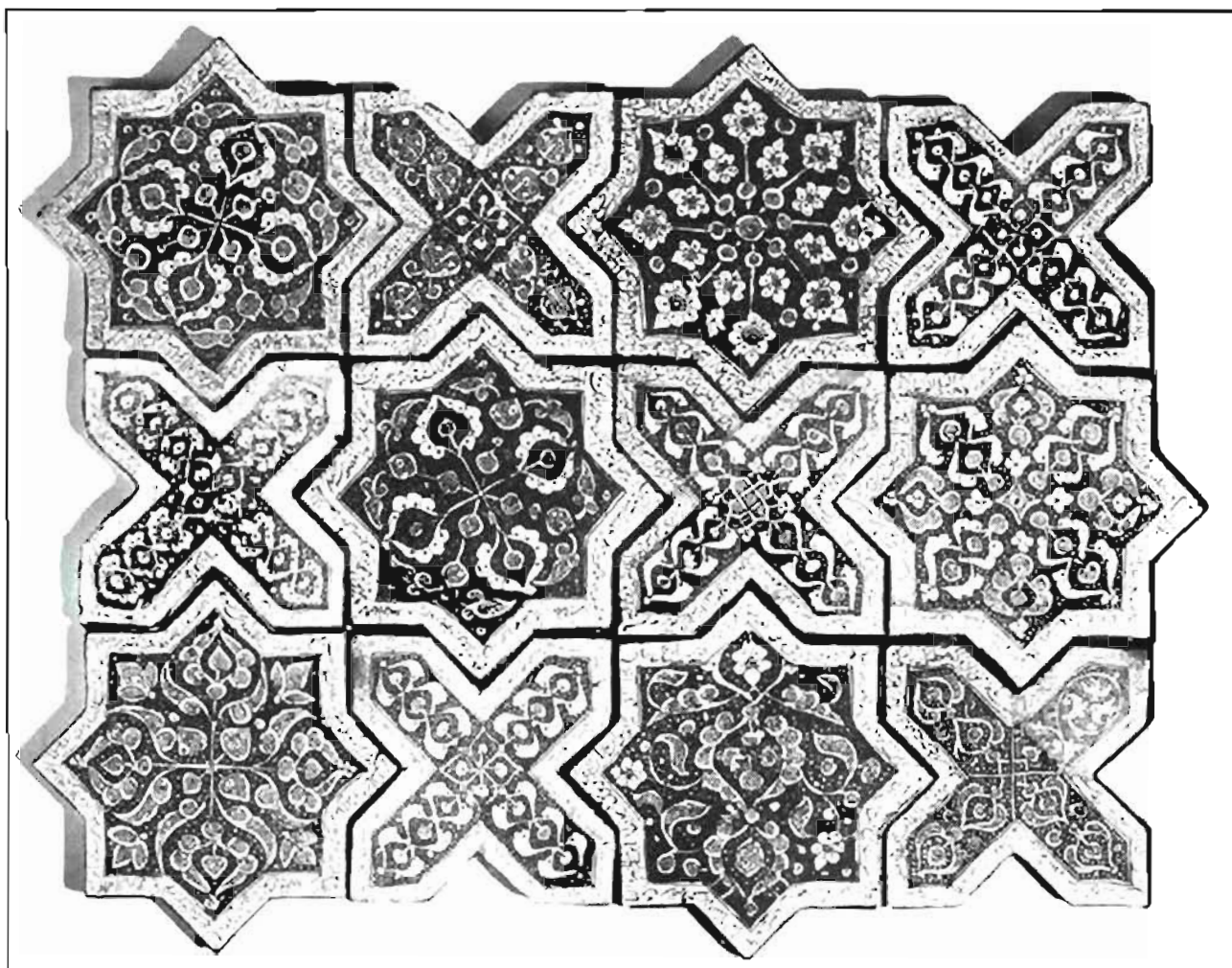




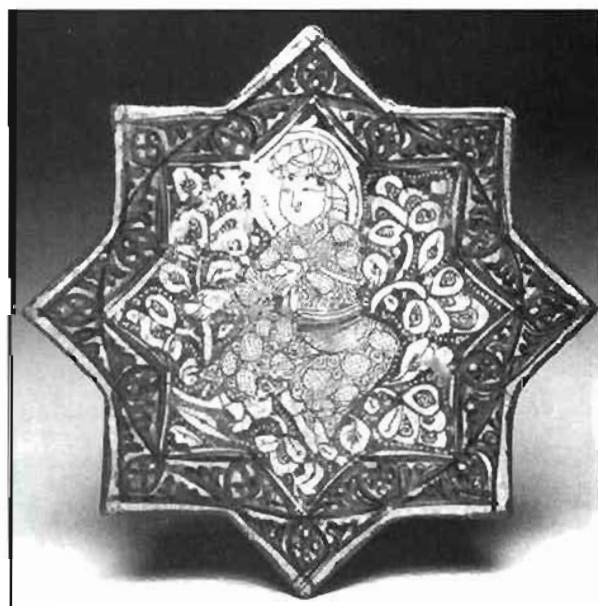
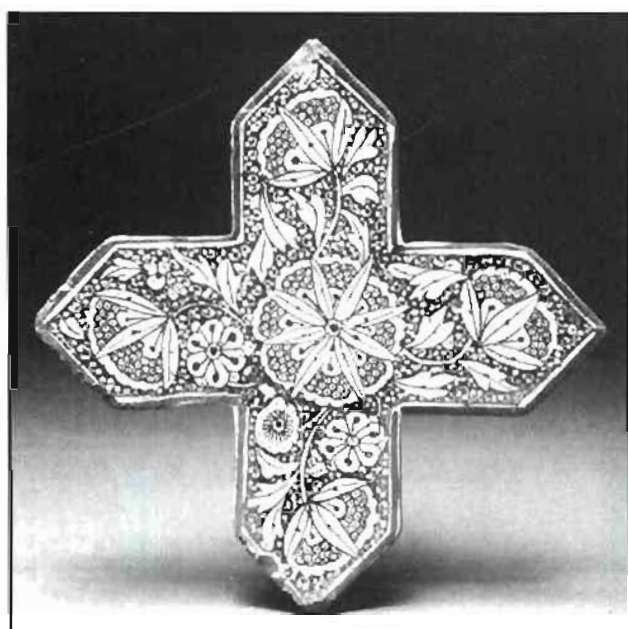
بالا : جام سفالی تزئین شده با نقاشی زیر لعاب شیشه‌ای متعلق به دوره سلجوقی (نقش درون کاسه : پادشاه بر تخت شاهی نشسته و وزیرانش در کنار او ایستاده‌اند)

پایین : کاسه سفالی تزئین شده با نقاشی زیر لعاب شیشه‌ای متعلق به دوره سلجوقی (نقش درون جام : خیاگری برای پادشاه و درباریان جنگ می‌نوازند)

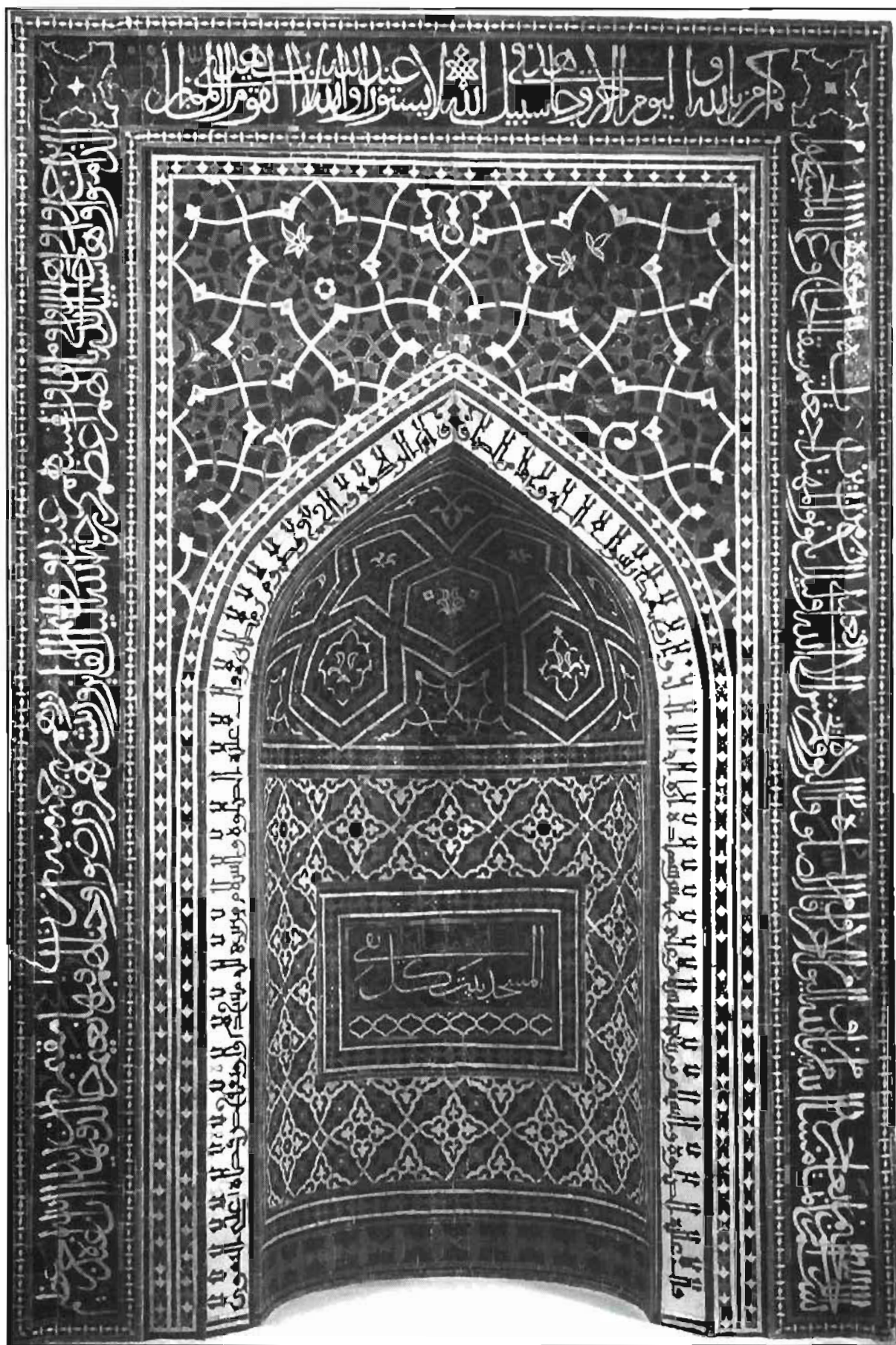
محل نگهداری آثار : آمریکا - موزه هنرها زیبای شهر بوستون



کاشی‌های دیواری دوره ایلخانی با طرح ستاره هشت‌ضلعی و چلیبا (صلیبی) که برای تزئین کاخ‌ها و مساجد استفاده می‌شد.
محل نگهداری: آمریکا - موزه هنر شهر لس آنجلس



کاشی‌های لعاب‌دار به شکل ستاره هشت‌ضلعی و چلیبا متعلق به دوره ایلخانی
محل نگهداری: انگلیس - موزه ویکتوریا و آلبرت لندن



محراب معروف مسجد امامیه اصفهان. از نخستین محراب‌های ایرانی که به شیوه کاشی‌کاری معرق (شکسته) تزیین شده است.
 قدمت اثر: قرن هشتم هجری (دوره ایلخانی) محل نگهداری فعلی: انگلیس - موزه ویکتوریا و آلبرت لندن

لعاب کاری :

برخلاف تصور عموم، لعاب نوعی رنگ نیست بلکه در اصل پوششی است از جنس شیشه که جهت زیبایی و استحکام روی سفال یا کاشی قرار می‌گیرد. رنگ لعاب نیز نتیجه تغییرات شیمیایی اکسیدات فلزی است که همراه خمیر لعاب در کوره پخته می‌شود.^۱

در دوران پس از اسلام، به خاطر منع علما و بزرگان دین در استفاده از ظروف طلا و نقره، عموم مردم به استفاده از ظروف سفالی گرایش پیدا کردند. در قرن چهارم هجری اغلب ظروف سفالی با نقوشی از پرندگان، گل‌ها و کتیبه‌هایی به خط کوفی (حاوی دعاها و احادیث بزرگان) زیر لعاب شفاف و بی‌رنگ شیشه‌ای تزئین می‌شدند. بعدها و در دوره سلجوقی برای تزئین سفال، تکنیک‌های نقاشی رولعابی (مینایی و زرین‌فام) اختراع شد و آثار بسیار زیبا و بی‌نظیری با نقوش انسانی خلق شد.^۲ در دوره ایلخانی، ساخت ظروف با لعاب تک‌رنگ لاجوردی و در زمان تیموریان با ورود ظروف چینی به ایران، ساخت ظروف با خاک چینی رواج یافت. بعدها در دوره صفویه، کارگاه‌هایی برای ساخت ظروف چینی در اصفهان و تبریز تأسیس گردید. در زمینه معماری نیز، هنرمندان دوره سامانی و سلجوقی برای تزئین بناهای مذهبی بیشتر از آجرهای بدون لعاب استفاده می‌کردند، اما از اواخر دوره ایلخانی به بعد استفاده از کاشی‌های لعابدار شکسته مورد توجه واقع شد و کاشی‌کاری معرق^۳ رواج یافت. اما با توجه به وقت‌گیر بودن نصب کاشی‌های معرق، از اواخر دوره صفویه تکنیک ارزانتری به نام هفت‌رنگ^۴ اختراع شد که استفاده از آن تا دوره زندیه و قاجار نیز ادامه یافت.

۱- اصول کار لعاب‌کاری به این شیوه است که پس از پخته شدن ظروف گلی در کوره و تبدیل آن به سفال، روی سطح سفال را با نوعی دوغاب که از مخلوط آب، سیلیس (پودر شیشه)، کائولن (خاک سفید) و اکسید فلز تهیه شده است، می‌پوشانند و ظرف را برای بار دوم داخل کوره قرار می‌دهند. این بار در حرارت بالای کوره، سیلیس و کائولن ذوب شده و مانند لایه شیشه‌ای روی سطح سفال قرار می‌گیرند. اکسیدات فلزات نیز نقش عامل رنگ‌کننده لعاب را دارند. برای نمونه اگر دوغاب با پودر اکسید آهن (یا همان آهن‌رنگ زده) مخلوط شده باشد، لعاب پخته‌شده به رنگ قرمز و اگر اکسید مس با آن مخلوط شده باشد، لعاب به رنگ سبز یا فیروزه‌ای درمی‌آید.

۲- دوره سلجوقی را می‌توان عصر طلایی سفالگری ایران نامید. در این دوره برای تهیه ظروف سفالی به جای گل رس نوعی خمیر سنگ ساخته شده که از ترکیب پودر سنگ کوارتز، شیشه و خاک رس سفید به دست می‌آمد. همچنین در این دوره، تکنیک پیچیده لعاب‌کاری زرین‌فام اختراع شد. در لعاب‌کاری به شیوه زرین‌فام، ابتدا ظرف را با روش معمولی لعاب کرده و حرارت می‌دادند. سپس روی لعاب سردشده را با ترکیبی از اکسید مس و نقره، نقاشی کرده و ظرف را دوباره درون کوره قرار می‌دادند. این بار در دمای خاصی با افزایش دود درون کوره، اکسیژن هوا را کم می‌کردند. این کار باعث سوختن و جداسدن اکسیژن موجود در اکسید فلزی می‌شد و به این ترتیب پس از پخت لعاب، لایه نازکی از فلز درخشان شبیه طلا روی سفال باقی می‌ماند. لعاب‌کاری به شیوه زرین‌فام در همان دوران نیز به خاطر پیچیدگی‌های زیاد به روشی سری تبدیل شده بود و دانش آن تنها محدود به معدودی از لعاب‌کاران کاشان و ری بود. از آنجا که تاکنون کتیبه‌ای از نحوه ساخت و حرارت‌دهی این نوع لعاب به دست نیامده است، لعاب‌کاران و شیمی‌دانهای امروزی با همه تلاشی که در این زمینه انجام داده‌اند، هنوز موفق به کشف فرمول کامل این نوع لعاب‌دهی نشده‌اند!

۳- در کاشی‌کاری به شیوه معرق (شکسته)، ابتدا کاشی‌های تک‌رنگ را به قطعات کوچک می‌شکستند و سپس بر اساس طرح کلی کنار هم می‌چیدند. این نوع کاشی‌کاری بیشتر در تزئین محراب مساجد استفاده می‌شد. اوج کاشی‌کاری معرق را می‌توان در تزئین گنبد داخلی و خارجی مسجد شیخ‌لطف‌الله اصفهان (دوره صفویه) مشاهده کرد.

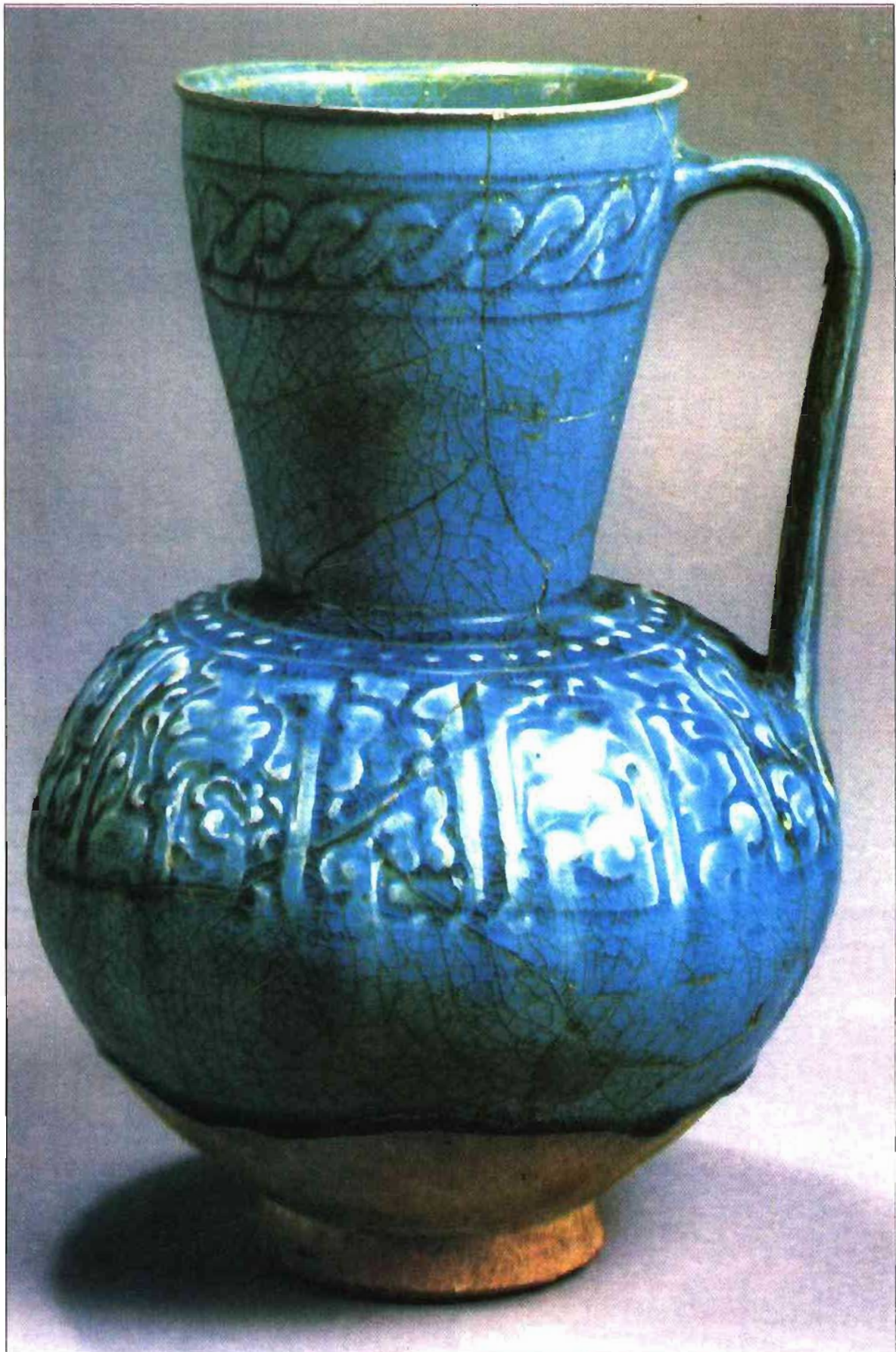
۴- در این شیوه با نصب کاشی‌های چهار گوش در قاب‌های بزرگ، منظره‌های جالبی از مراسم جشن یا نقوش گل و بوته ساخته می‌شد. نمونه این کاشی‌کاری را می‌توان در مسجد شاه اصفهان (دوره صفویه) و کاخ گلستان تهران (دوره قاجار) مشاهده کرد.



جام سفالی ساخت نیشابور و تزئین شده با نقاشی به شیوه زیرلعاب شیشه‌ای محل نگهداری : انگلیس - موزه اشمولین لندن



کاسه‌های سفالی تزئین شده با نقاشی رنگی زیرلعاب شیشه‌ای با طرح پرند و گل و بوته
قدمت آثار : قرن چهارم و پنجم هجری (دوره سامانی تا غزنوی) محل نگهداری : آمریکا - انستیتو هنر شهر مینیاپولیس



کوزه سفالی با تزئین نقش قالب‌زده (کشیه‌ای به خط کوفی) زیر لعاب تک‌رنگ فیروزه‌ای
 قدمت : قرن ششم هجری (دوره سلجوقی) محل نگهداری: انگلیس - موزه اسمولین لندن



ابریق سفالی ساخت کاشان با نقش قالب زده پرنده و گل و تزئین شده با لعاب تک‌رنگ لاجوردی
 قدمت: قرن ششم هجری (دوره سلجوقی) محل نگهداری: آمریکا - انیسیتو هنر مینیاپولیس



کاسه سفالی با تزئین نقاشی به شیوه زیر لعاب شیشه‌ای با نقوش گل‌های اسلیمی و زوج‌های جوان^۱



بشقاب و دوات‌دان سفالی تهیه شده از خمیر سنگ سفید و تزئین شده با نقاشی به شیوه زیر لعاب شیشه‌ای
قدمت آثار: قرن ششم هجری (دوره سلجوقی یا خوارزمشاهی) محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکتر واشنگتن

۱- روی بیشتر ظروف دوره سلجوقی، تصاویری برگرفته از داستان‌های تاریخی و ادبی- به ویژه حکایت بهرام و آزاده و بیژن و منیژه - یا صحنه‌هایی از مجالس رزم و بزم و زیارت شاهان در باغ و شکارگاه نقاشی می‌شد. همچنین در لبه و پشت این ظروف دعا‌های کوتاهی به زبان عربی در طلب سلامتی و توانگری برای صاحب ظرف (نظیر السلامه و الدوله) و نیز اشعاری به زبان فارسی نوشته می‌شد. نمونه شعر: "غم در ره عشق، کمتر از شادی نیست، جز شادی و غم، زمانه را یادی نیست"



کوزه سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوه رولعابی مینایی^۱ قدمت: قرن ششم هجری (دوره سلجوقی یا خوارزمشاهی)
محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکسر واشنگتن

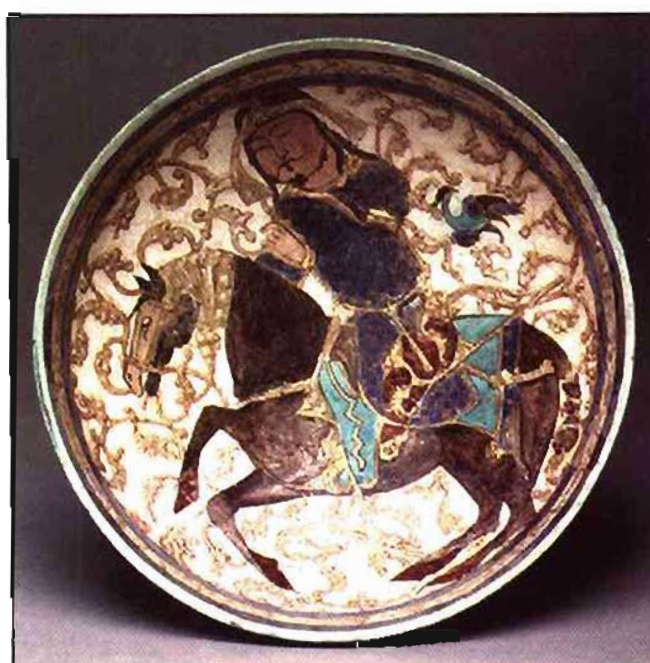
۱- در لعاب کاری به شیوه مینایی، ابتدا ظرف را با لایه نازکی از لعاب مخصوص می پوشانند و در کوره می پزند. سپس روی لعاب سرد شده را با انواع اکسیدهای فلزی (مثل اکسید مس و کبالت) نقاشی می کنند. این رنگدانه های فلزی پس از پخت دوباره سفالینه در کوره، یا لعاب زیرین ترکیب شده و جلای فلزگونه زیبایی به ظرف می دهد.



بالا : بشقاب توگود سفالی با تزئین نقاشی رولعابی
به شیوه مینایی با نقش سوارکار و پرند
محل نگهداری : فرانسه - موزه لوور پاریس

پایین : کاسه سفالی تزئین شده با نقاشی رولعابی
به شیوه ترکیبی مینایی و زرین فام
محل نگهداری : آمریکا - موزه متروپولیتن
نیویورک

قدمت آثار : قرن ششم هجری (دوره سلجوقی تا
خوارزمشاهی)





بالا: جام سفالی تزئین شده با نقاشی رو لعابی به شیوه ترکیبی مینایی و زرین فام: در مرکز این جام، نقش خورشید به همراه شش شاهزاده (نمادی از شش سیاره عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل و ماه) به همراه نقوش حاشیه‌ای از سوارکاران و خنیاگران نقاشی شده است.

پایین: کاسه سفالی با نقش بیژن و میثرا و تزئین شده با نقاشی به شیوه مینایی

محل نگهداری آثار: آمریکا - موزه متروپولیتن نیویورک و گالری فریر ساکسر واشنگتن



سفالینه دوره سلجوقی یا خوارزمشاهی با نقش معروف بهرام و آزاده^۱ محل نگهداری: آمریکا- موزه متروپولیتن نیویورک

۱- در شاهنامه فردوسی بزرگ آمده است که روزی، بهرام گور (پادشاه ساسانی) کنیزک و چنگ‌نواز رومی خود - آزاده - را بر پشت شترش سوار کرده و برای شکار آهو به شکارگاه می‌برد.

چنان بُد که یک روز بی‌انحمن به نخچیر گه رفت با چنگ‌زن

کجا نام آن رومی، آزاده بود که رنگ رخانش به می داده بود

در شکارگاه پادشاه برای نشان دادن هنر تیراندازی خود به آزاده می‌گوید تا یکی از آهوان را برای شکار انتخاب کند اما گتیزگ از او می‌خواهد تا آهوی ماده‌ای را به نر و آهوی نری را به ماده تبدیل کند و سر و گوش آهوی دیگر را به پایش بدوزد.

بدو گفت آزاده که ای شیرمرد به آهو تچویند مردان نبرد

تو آن ماده را نره گردان به تیر شود ماده از تیر تو نره پیر

به پیکان، سر و پای و گوشش بدوز چو خواهی که خوانمت گیتی‌فروز

بهرام که از این تقاضای عجیب به خشم آمده بود، ابتدا دو شاخ آهوی نری را با تیر می‌شکند و آن را به آهوی ماده تبدیل می‌کند. سپس روی سر آهوی ماده‌ای دو تیر (به جای دو شاخ) می‌زند و آن را به آهوی نری تبدیل می‌کند. آنگاه قدری تأمل می‌کند تا آهوی سومی با پای جلوئی، گوشش را بخاراند. همان لحظه، تیر دیگری پرناب می‌کند و پا و گوش حیوان را به سرش می‌دوزد!

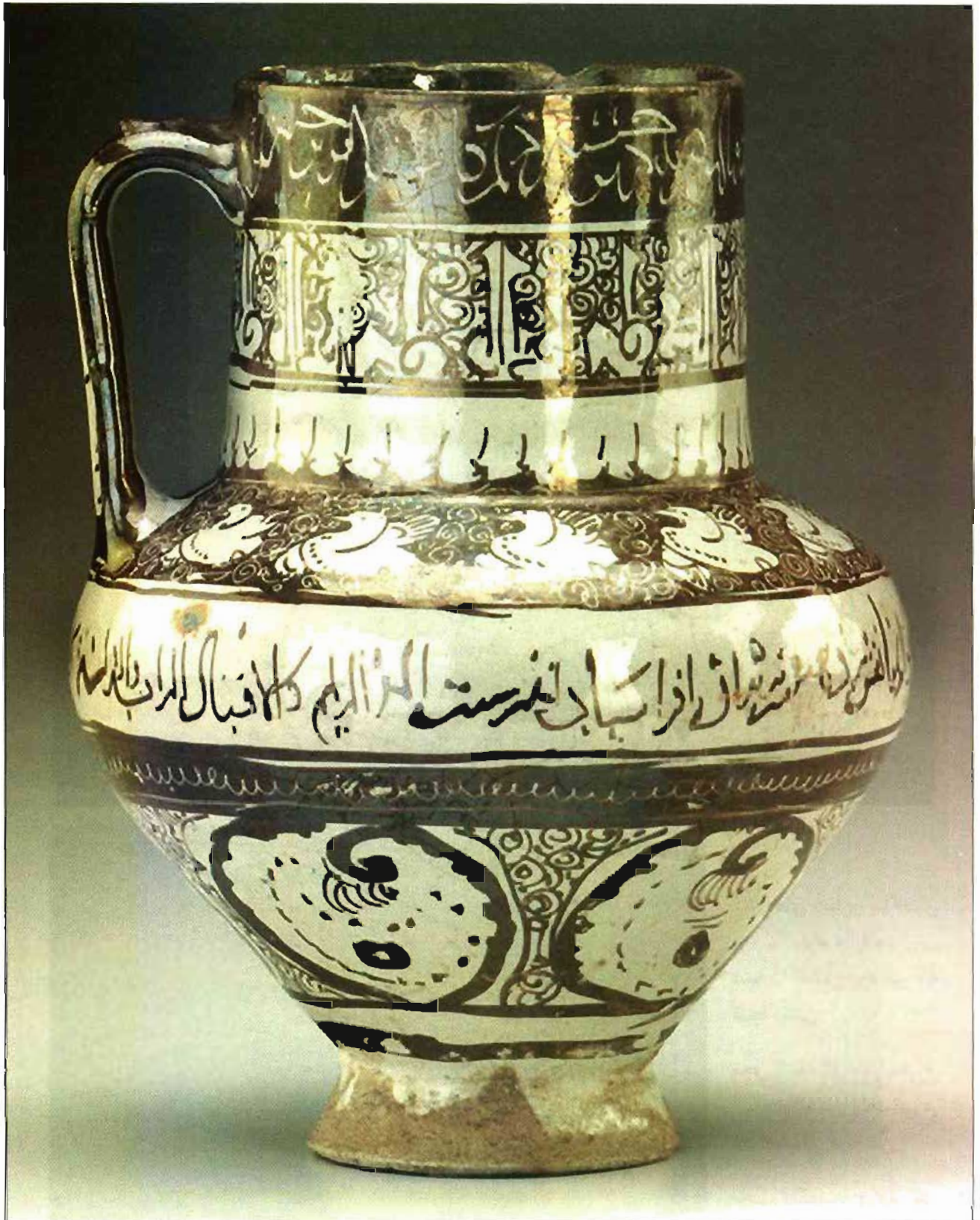


بالا : جام سفالی سلجوقی ساخت کاشان ؛ تزئین شده با نقاشی رولعابی به شیوه زرین فام : داخل این جام نقش چند دخترک زیبارو درحالی که مشغول تماشای ماهی های داخل برکه هستند، نقاشی شده است.
محل نگهداری اثر : انگلیس - موزه اشمولین لندن

پایین : بشقاب سفالی ساخت کاشان با تزئین نقاشی رولعابی به شیوه زرین فام ؛ در نقش داخل این جام، جوانی در کنار برکه ای که داخل آن حوری زیبایی (نماد عشق الهی) شنا می کند، به خواب رفته است. روبروی جوان نیز اسب و سوارانی (نماد از علایق دنیوی) قرار دارند که جوان اهل صوفی در جستجوی معنویات از آنها روی گردانده است.
محل نگهداری اثر : آمریکا - گالری ساکلی واشنگتن



ابریق (تنگ) سفالی دوجداره متعلق به دوره سلجوقی محل ساخت گران محل نگهداری: آمریکا - انستیتو هنر دترویت دهانه این ظرف به شکل سَر خروس ساخته شده و پوسته مشبک آن با لعاب فیروزه‌ای و نقوش ابوالهول و غزال تزیین شده است.



کوزه دوره سلجوقی ساخت کاشان با تزئین نقاشی روی لعاب به شیوه زرین فام پهوه‌ای
محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکلیر واشنگتن



کاشی‌های دیواری با نقش
برجسته بهرام و آزاده : تزئین
شده با نقاشی رولمایی به
شیوه مینائی

محل کشف آثار : خرابه‌های
کاخ آباقاخان ایلخانی در
تخت سلیمان آذربایجان

محل نگهداری : موزه
ویکتوریا و آلبرت لندن و
موزه شخصی در شهر
لس‌آنجلس آمریکا





کاشی‌های دیواری با نقش برجسته سیمرغ و
اژدها و تزیین شده با لعاب تک رنگ لاجوردی

محل کشف آثار: خرابه‌های کاخ آباقلان
ایلخانی در محوطه تخت سلیمان آذربایجان

محل نگهداری: موزه متروپولیتن نیویورک و
موزه ویکتوریا و آلبرت لندن



کاشی ستاره‌ای هشت ضلعی : تزئین شده با لعاب فیروزه‌ای و نقش برجسته زراندود سیمرغ
محل کشف: خرابه های کاخ ایلخانی در تخت سلیمان محل نگهداری: آمریکا - گالری فریرساکلر واشنگتن



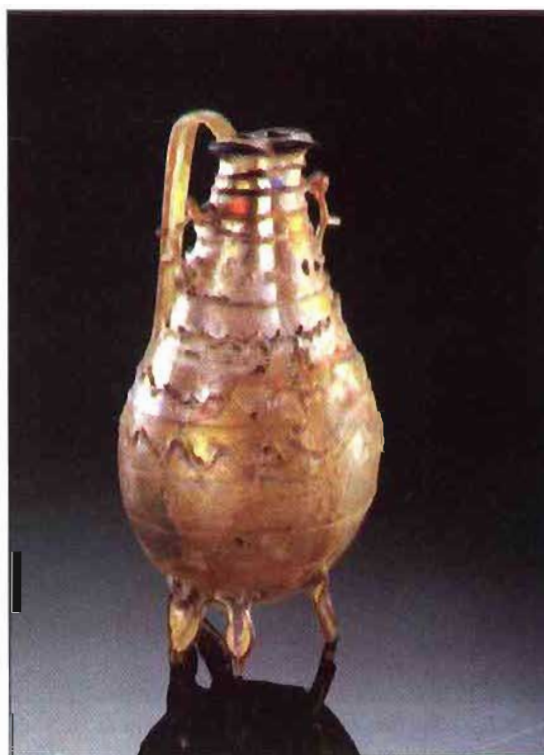
کاشی‌های ستاره‌ای ۸ ضلعی متعلق به دوره ایلخانی با نقوش حیوانی محل نگهداری: آمریکا - موزه هنرهای زیبای بوستون



کاسه سفالی با نقش سیاه‌قلم در زمینه فیروزه‌ای متعلق به دوره تیموریان محل نگهداری: آمریکا - موزه متروپولیتن نیویورک



محل نگهداری آثار: آمریکا - انستیتو هنر دترویت



کوزه دو خنداره و گلاب‌پاش تیش‌های



رجل چوبی با نقوش کنده کاری شده بسیار عالی متعلق به دوره ایلخانی
محل نگهداری اثر : آمریکا - موزه متروپولیتن نیویورک



محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکлер واشنگتن

برگ‌هایی از کتاب فارسی منافع الحيوان^۱

برگی از کتاب جامع التواریخ (اثر خواجه رشیدالدین همدانی، وزیر ایلخانان مغول) محل نگهداری: انگلیس - دانشگاه ادینبورگ

۱- کتاب منافع الحيوان که موضوع آن درباره شناخت حیوانات و فواید اعضای بدن آنها است، در سال ۶۹۸ هجری و به دستور غازان خان ایلخانی در شهر مراغه از به فارسی ترجمه و نگاشته شده است. این کتاب، قدیمی‌ترین اثر خطی مصور ایرانی است که امروزه تمام صفحات آن در موزه‌های کشورهای خارجی نگهداری می‌شوند.

و اگر گفت شاه شمر
ز کار دشمن ترا که گشت
یاد میاید نزد یک شاه
دل ترا جگر استی از روز
یا روزی در آن شهر تو شاه را
مکن که بر من من ستم
به کار کردی سوز بندها را
همان اوست شهر شاه نو که
فرمود که من و کرم و طوی
بسوی سیاه و سیاه بود
همی شهر یاری نای زگاه
دل شاه تو را تو بر دست
مرور در آن خانه انداخت
برد دست و روی شمشیر
که خواهد از دشمنان
دروزی من سوی ترا آید
چو گرد دشت روز را توام
بفرجام زو سختی اند بر
همان کشتن رخ و در
عن زلف داده دو و فشار
همی از بلندی سختی شیب
خان کفر و سخت و نگاه
که گشتی سپید و نایاب
در قشای من و دشمن در جهان
چه اند و زو و بیام سر که
که او دشمنان نه از آن
گذرد و زو و زو از طریقا
که منم که کبر و تو و کلاه
همی خرم بشم در دل
در خانه بایستد و شایند
محوای مرد دشمن کوی سخت
گدنان در کشور من
بگوشت که گشتی در دست
نگاه جگر مرا توام
ورزد و زلف خشن و نرم
خرد نیست ظاهر قدم بدکان
یست خشن و زو و زو و زو
سزا جباری میزدی شاه
میاید از دشت و بنای
یکی اجماع افکند که شاه
که تار و پود و زو و زو
کون من و نگاه کای شاه
چو که در کرم و زو و زو
سخت شدی بر من و دشمن
مده شمر تو را و زو و زو
بزد گفت کرد و بایستد
نه که کرد و زو و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
همی شمشیر و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
کون من و نگاه کای شاه
ورزد و زلف خشن و نرم
خرد نیست ظاهر قدم بدکان
یست خشن و زو و زو و زو
سزا جباری میزدی شاه
میاید از دشت و بنای
یکی اجماع افکند که شاه
که تار و پود و زو و زو
کون من و نگاه کای شاه
چو که در کرم و زو و زو
سخت شدی بر من و دشمن
مده شمر تو را و زو و زو
بزد گفت کرد و بایستد
نه که کرد و زو و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
همی شمشیر و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
سزای ترا بایستد و زو و زو
کون من و نگاه کای شاه



انكروى ويران سني دكر
 بگوشتك اراجا كندفت
 بگور شوم فالتاب
 كه مرادنيادنيك خواب
 جود شمر و انكند اندر
 كنداش مرود و درو شمع
 انكروى از مجيد انكروى
 كروى منقار مرديان
 ياد مرديان
 جود انكروى
 سينكروى از انكروى
 انكروى از انكروى

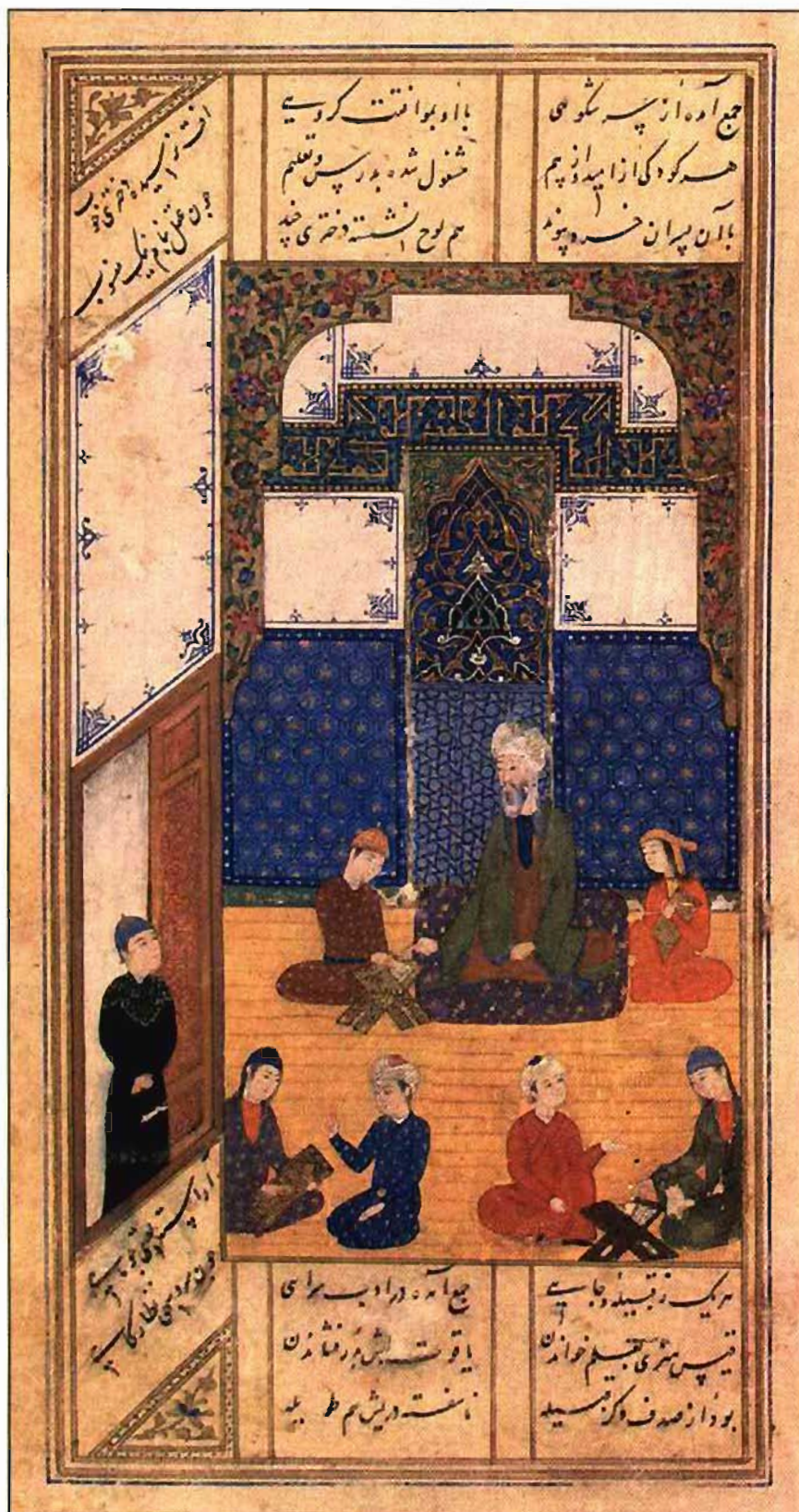
برگی از شاهنامه فردوسی دوره ایلخانی (معروف به شاهنامه دموت) با صحنه به قتل گاه بردن سیاوش و آخرین نجوای او با پروردگار
سیاوش بنالید بر کردگار که ای برتر از گردش روزگار
یکی شاخ پیدا کن از تخم من چو خورشید تابنده بر انجمن
که خواهد از این دشمنان کین من کند در جهان تازه آئین من

محل نگهداری اثر : آمریکا - گالری فریرساکلر واشنگتن



برگی از شاهنامه فردوسی دوره ایلخانی (معروف به شاهنامه دموت) با صحنه بر تخت نشستن زو طهماسب از پادشاهان پیشدادی

ز تخم فریدون بجستند چند
یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب زو
که زور کیان داشت و فرهنگ گو
به شاهی بر او آفرین خواند زال
نشست از بر تخت زو پنج سال
محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلی واشنگتن

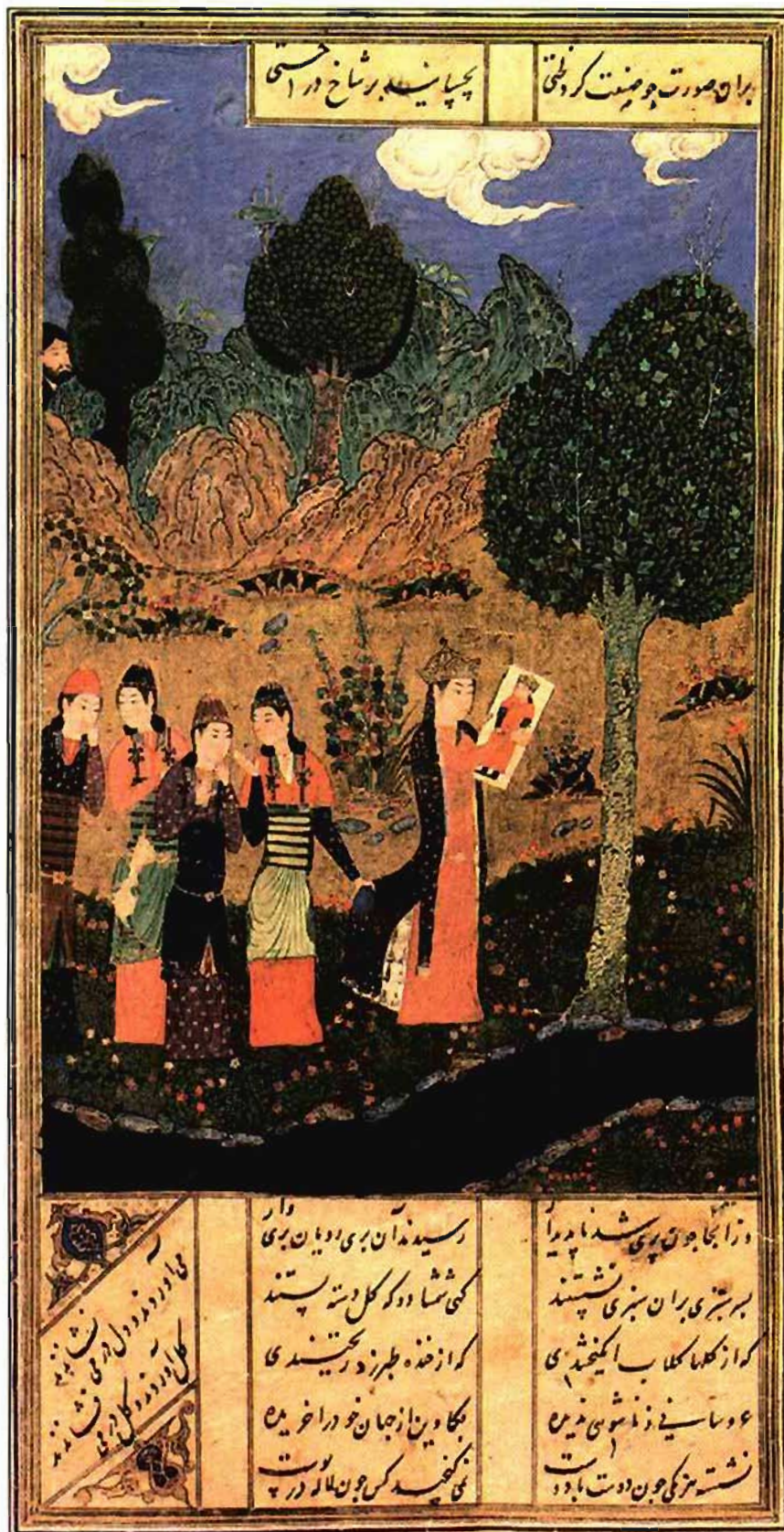


برگی از منظومه لیلی و مجنون اثر نظامی گنجوی : آشنا شدن لیلی و مجنون در مدرسه

با آن پسران خرد پیوند هم لوح نشسته دختری چند

هر یک ز قبیل و ز جایی جمع آمده در ادب شرایی

قدمت : قرن نهم هجری (دوره تیموری) محل نگهداری: روسیه- موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



برگی از منظومه خسرو و شیرین نظامی: دیدن شیرین تصویری را که شاپور نقاش از خسرو کشیده و بر شاخه درخت بسته بود.

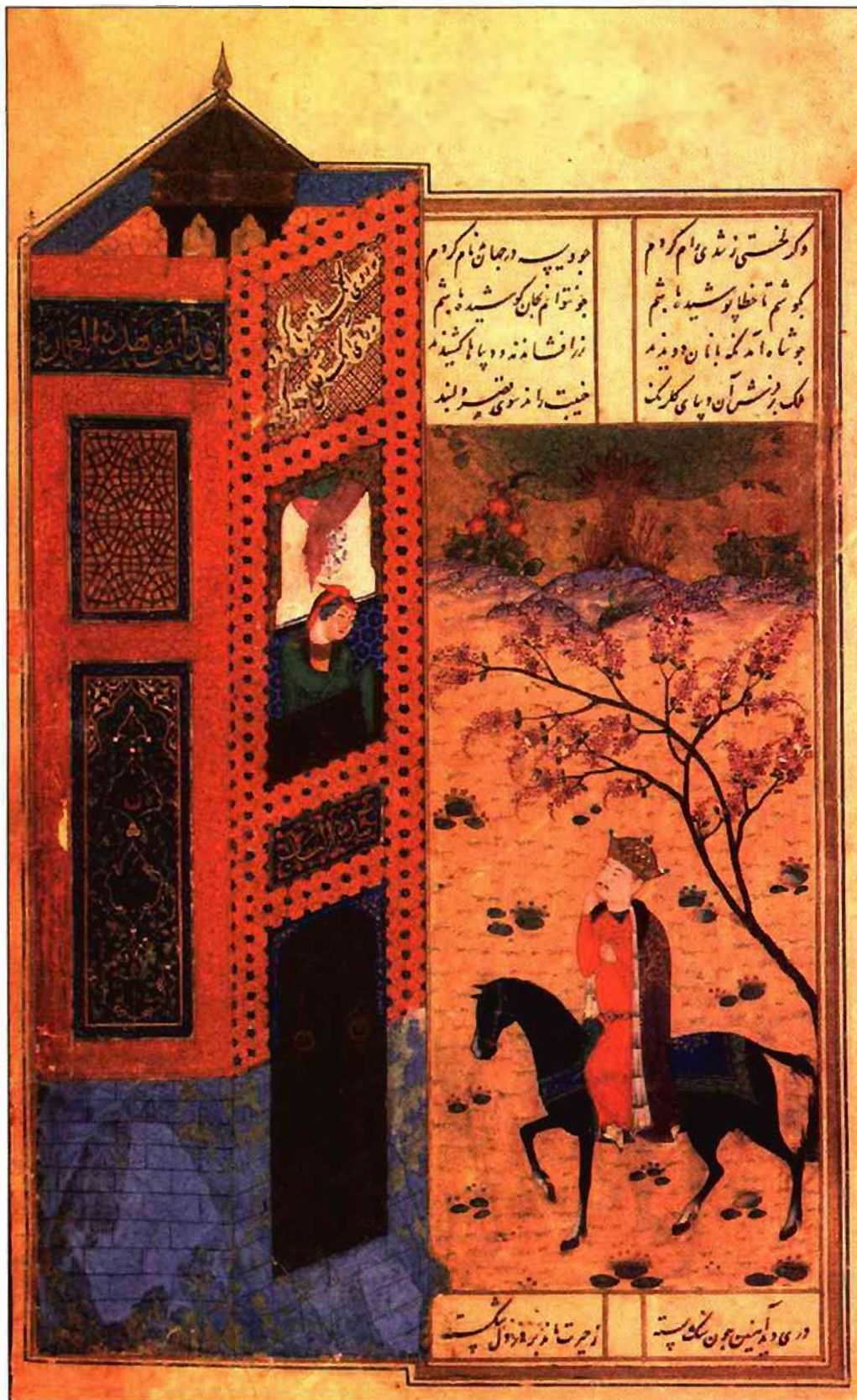
بر آن صورت چو صنعت کرد لختی بچسبانید بر شاخ درختی

بیاورند صورت پیش دلیند بر آن صورت فرو شد ساعتی چند

قدمت: قرن نهم هجری (دوره تیموری) محل نگهداری: روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



برگی از منظومه خسرو و شیرین نظامی: بهدوش گرفتن شیرین و اسبش شیدیز و پایین آوردن آنها از کوه بیستون توسط فرهاد
 چو عاشق دید کان معشوق چالاک
 فرو خواهد افتاد از باد بر خاک
 به گردن اسب را با شهسوارش
 ز جا برداشت و آسان کرد کارش
 محل نگهداری: روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ
 قدمت: قرن نهم هجری (دوره تیموری)

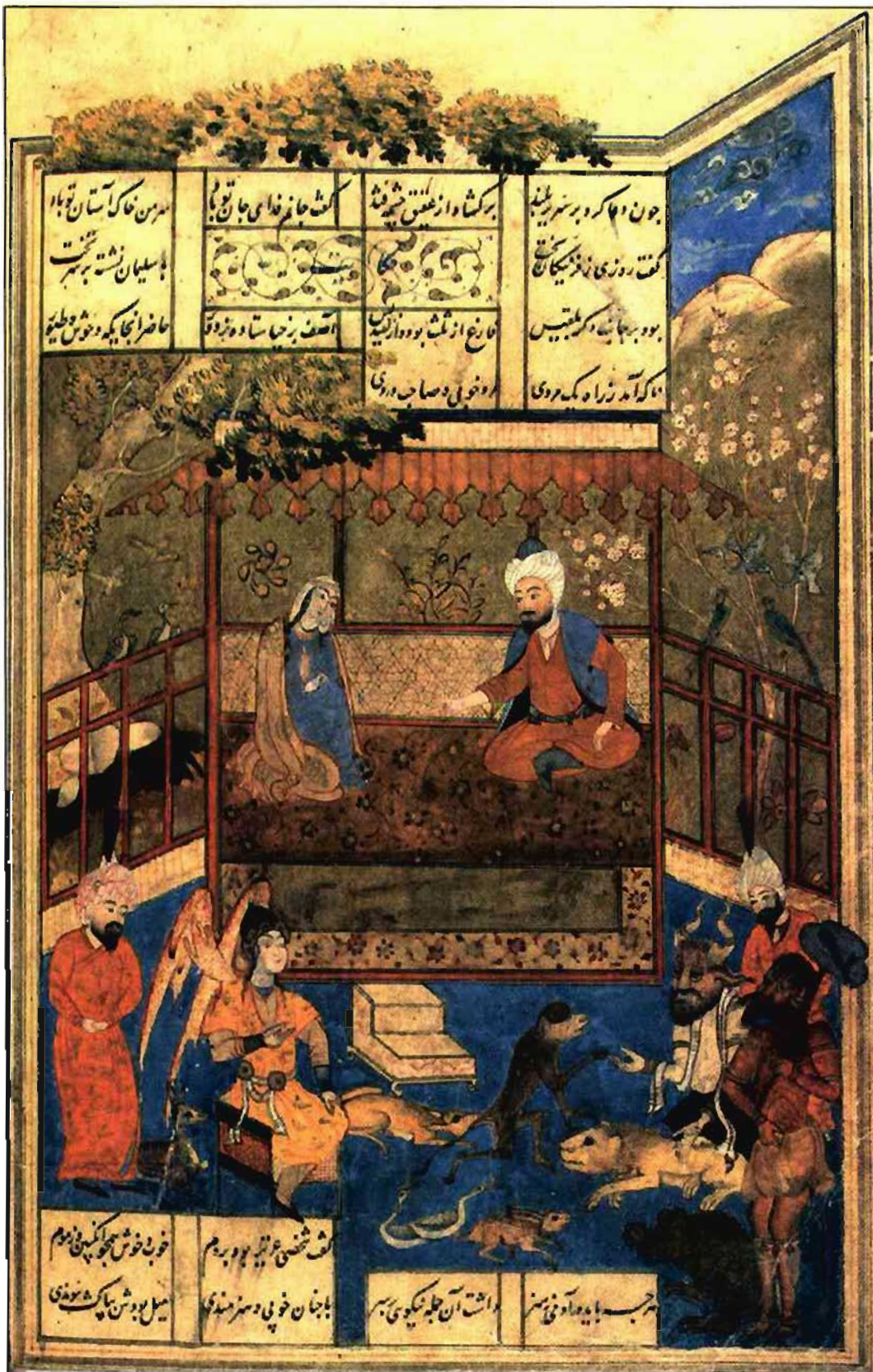


برگی از منظومه خسرو و شیرین نظامی: رفتن خسرو سوی قصر شیرین و گله کردن شیرین از بی‌وفایی‌های او
 چو شاه آمد، نگهبانان دویدند زرافشانند و دیباها کشیدند
 خبر کردند شیرین را رقیبان که اینک خسرو آمد بی‌نقیان
 محل نگهداری: روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ
 قدمت: قرن نهم هجری (دوره تیموری)

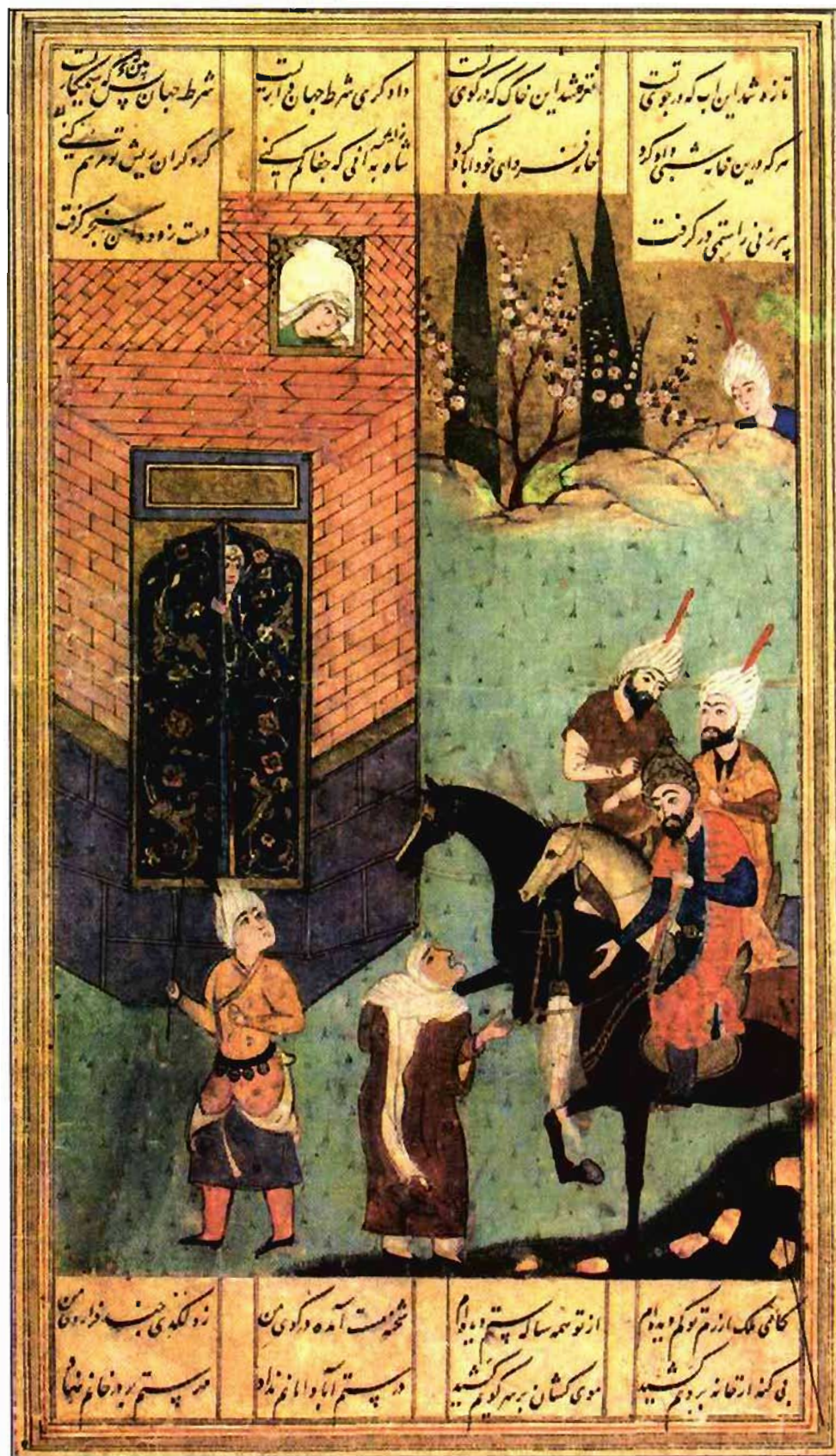


برگی از منظومه خسرو و شیرین نظامی : خیافت خسرو به افتخار آشتی کردن شیرین و آمدنش به کاخ مدائن^۱
 قدمت : قرن نهم هجری (دوره تیموری)
 محل نگهداری: روسیه- موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ

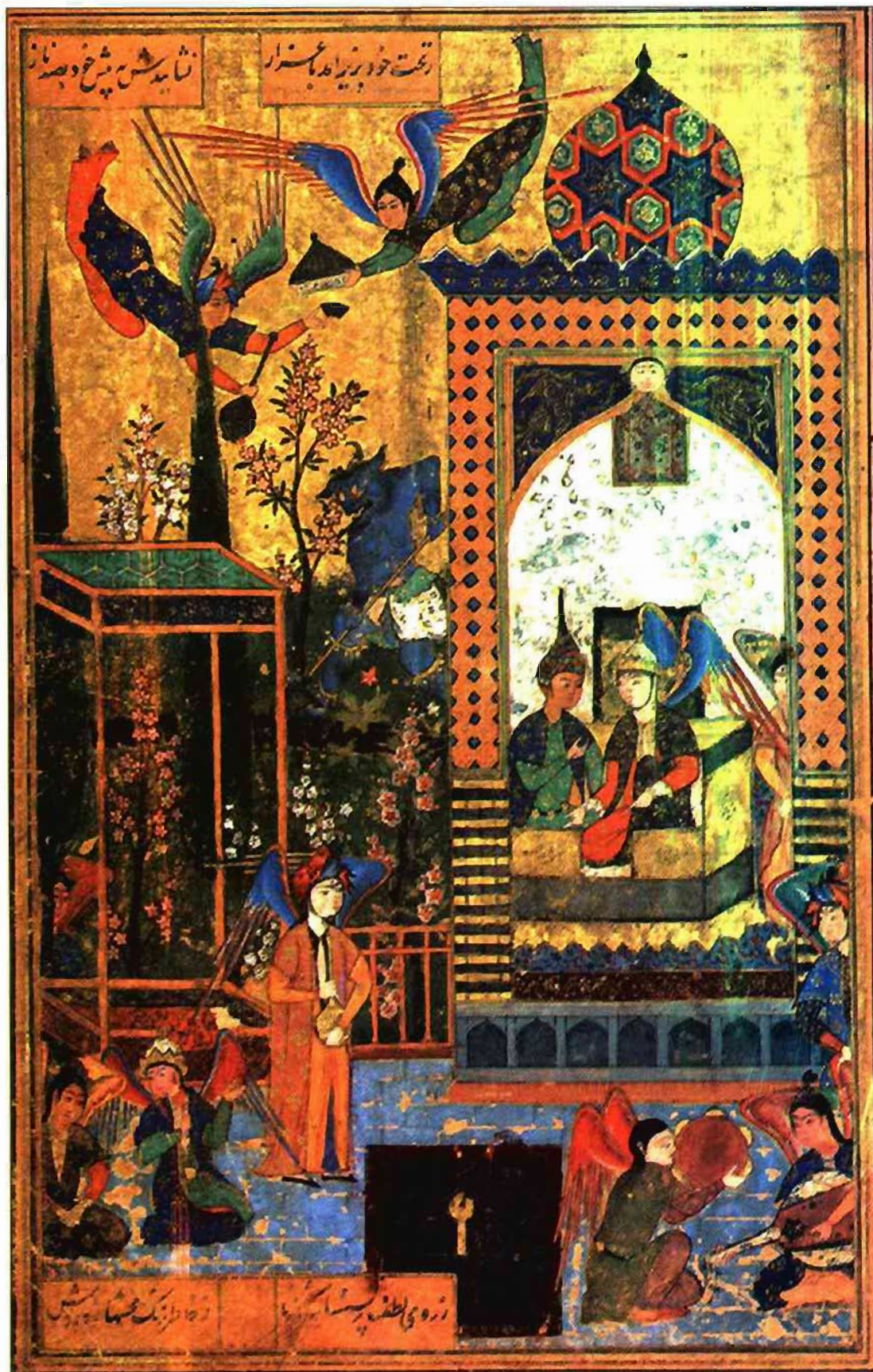
۱- روی فرش زیبایی که در وسط باغ پهن شده، خسرو (با لباس سبز) و دوستش شاپور صورتگر (با لباس آبی) نشسته و گرم گفتگو با شیرین (با لباس قرمز) هستند. پایین مجلس نیز تکبیرا و یارید (نوازندگان دربار) در حال نواختن چنگ و بربط هستند.



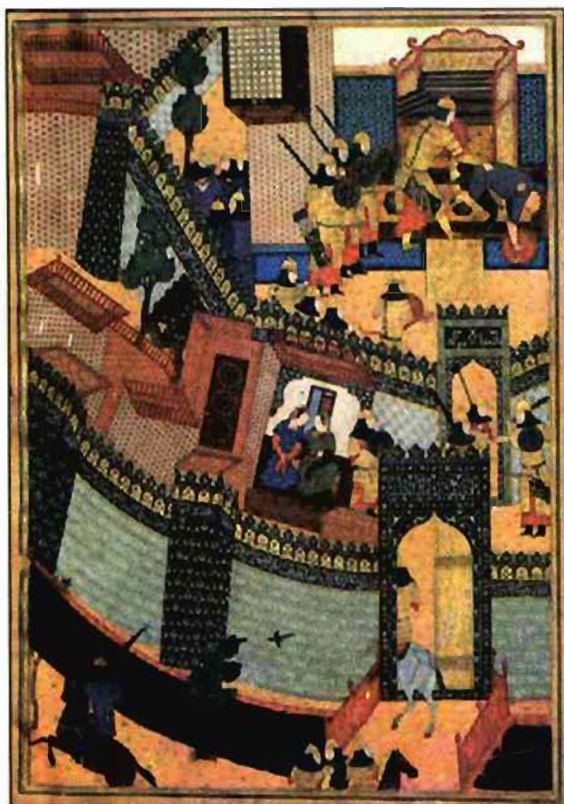
برگی از منظومه هفت پیکر نظامی؛ نشستن بهرام در گنبد سبز و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سوم
گفت شخصی عزیز بود به روم خوب و خوشدل چو انگبین در موم
هر چه باید در آدمی ز هنر داشت آن جمله نیکویی بر سر
قدمت : اواخر قرن نهم هجری محل نگهداری: روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



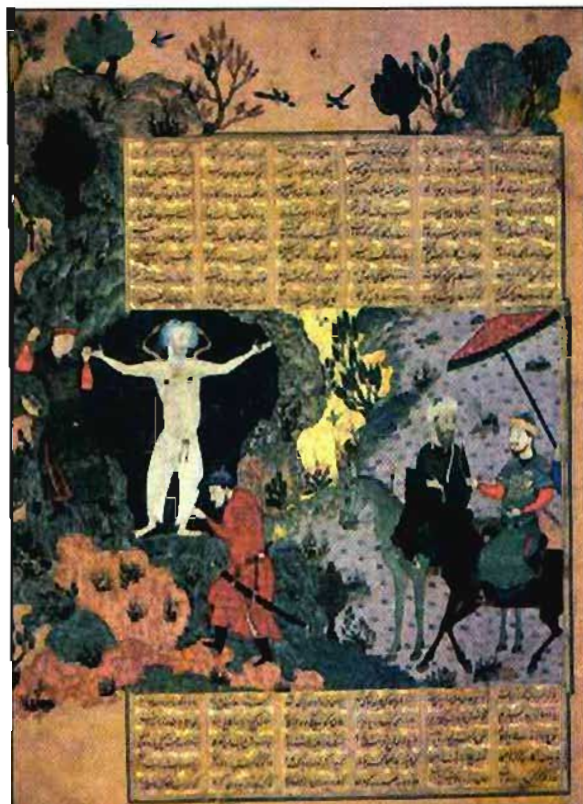
برگی از منظومه مخزن الاسرار اثر نظامی گنجوی بر اساس شعر پیرزن و سلطان سنجر
پیرزنی را ستمی در گرفت دست زد و دامن سنجر گرفت
کای ملک از تو کم دیدم از تو همه ساله ستم دیده‌ام
فدمت : اواخر قرن نهم هجری محل نگهداری : روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



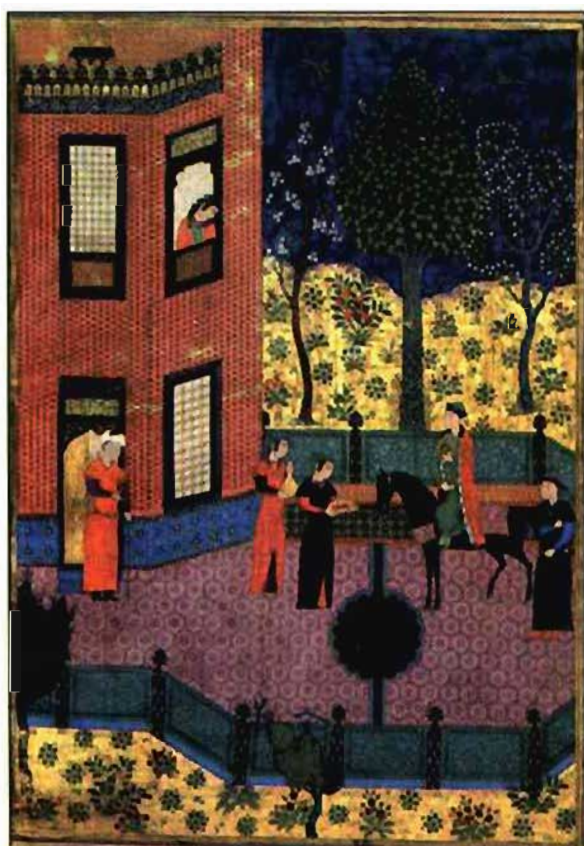
برگی از منظومه جمشید و خورشید اثر سلمان ساوجی
محل نگهداری اثر: تهران - کتابخانه کاخ موزه گلستان



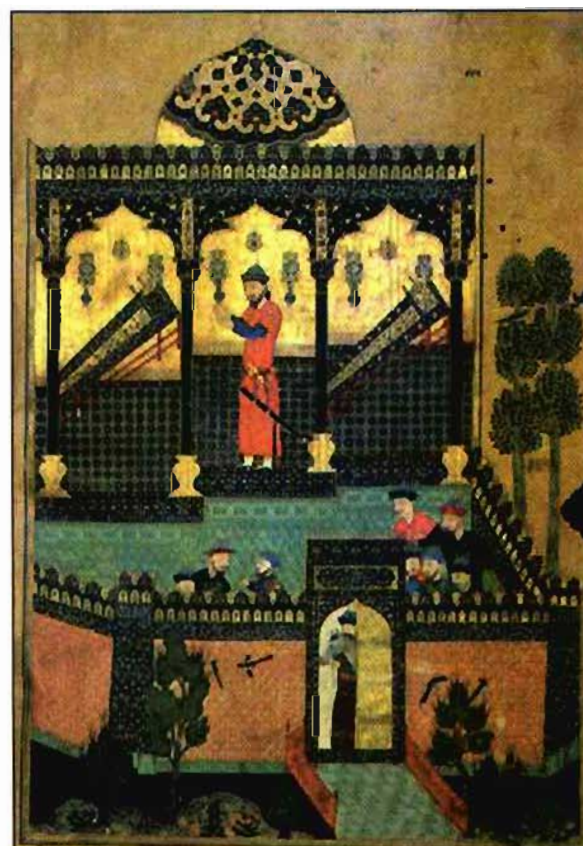
کشته شدن ارجاسب تورانی در روین دژ به دست اسفندیار



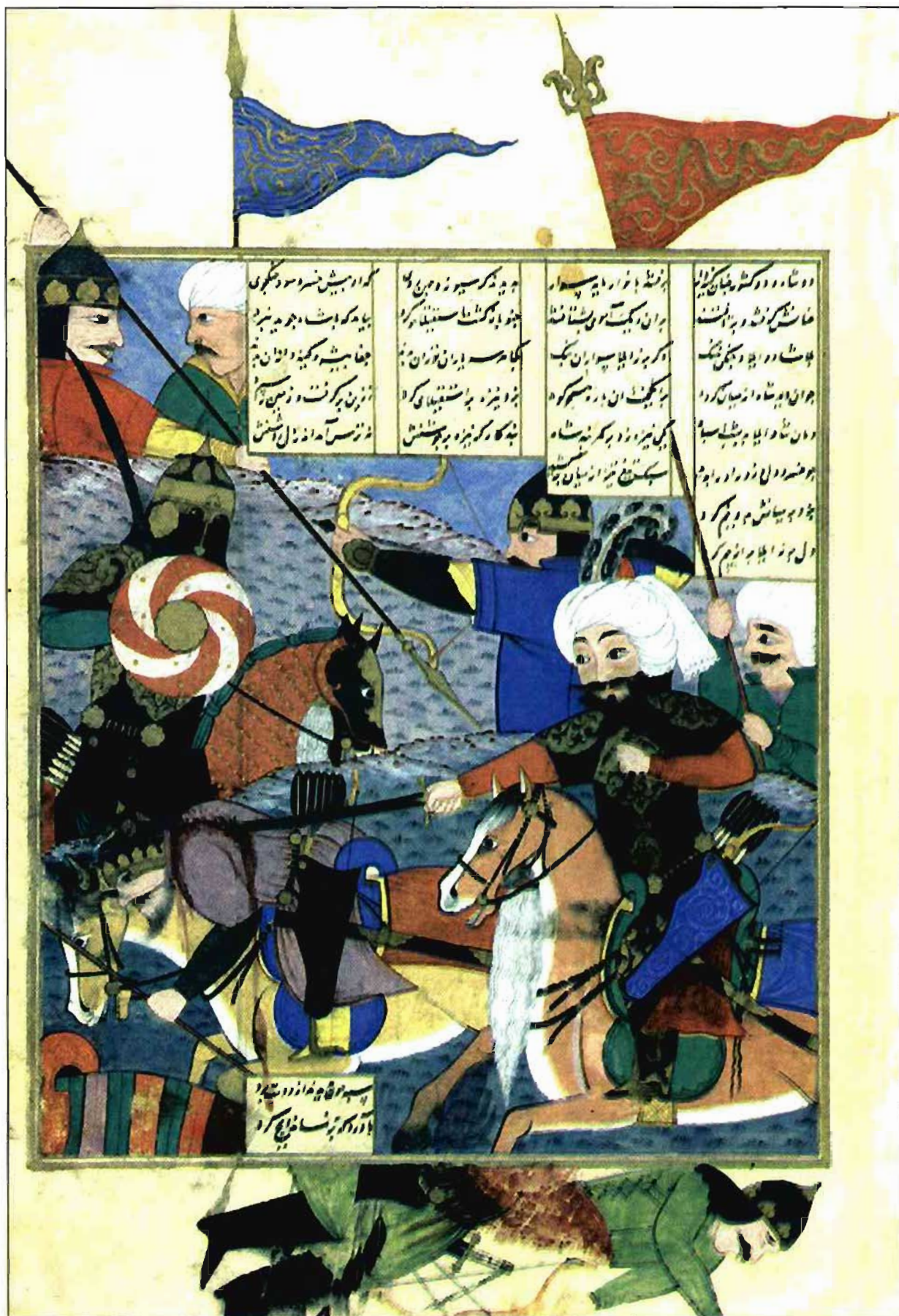
به بند کشیده شدن ضحاک در کوه دماوند به دست فریدون



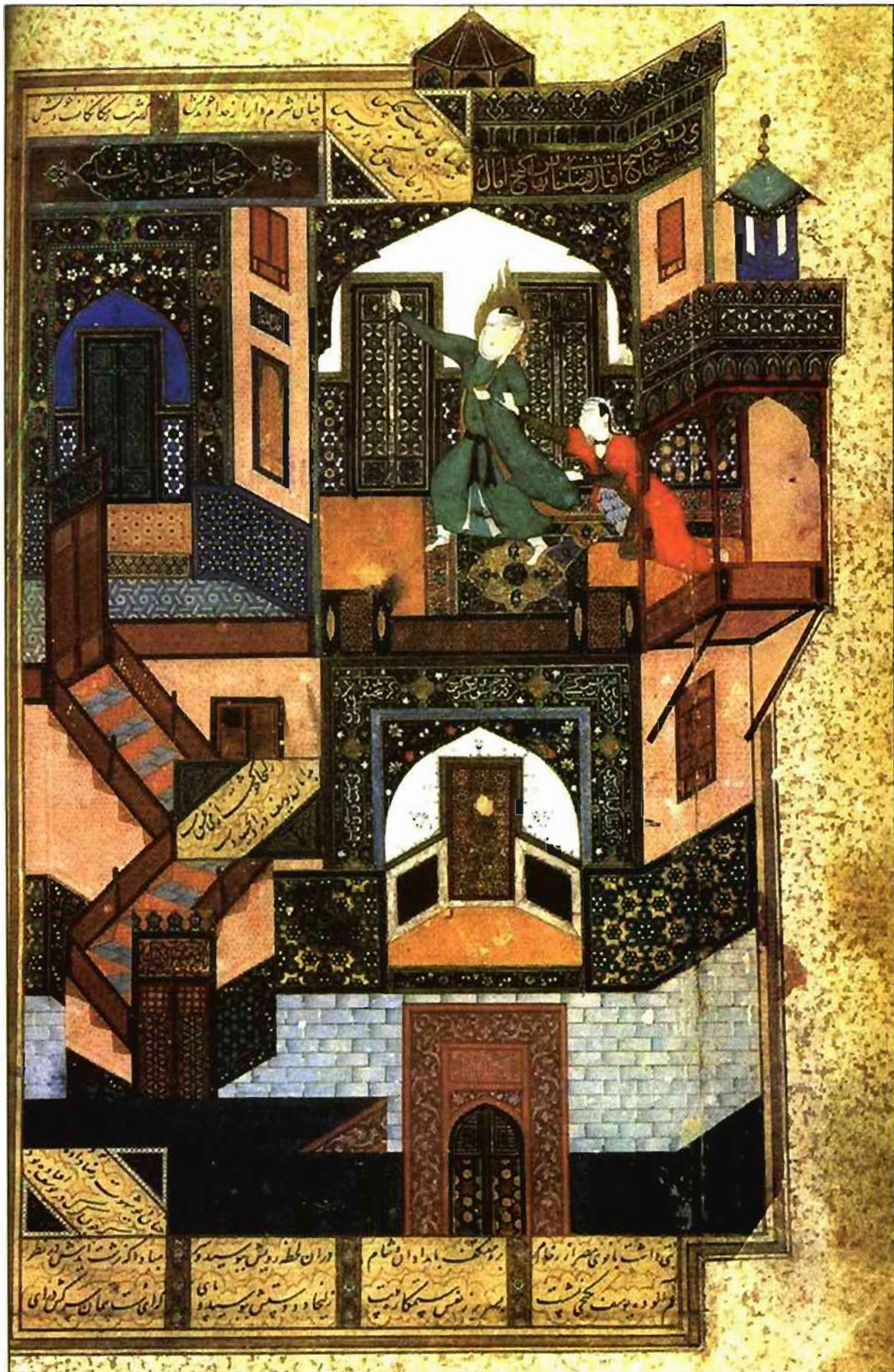
ملاقات اردشیر و گلنار در کاخ اردوان اشکانی
محل نگهداری آثار : تهران - کتابخانه کاخ موزه گلستان



سوگواری فرامرز در مرگ پدرش رستم
صفحاتی از شاهنامه منسوب به بایسنقر (برادر الغ بیگ تیموری)



برگی از شاهنامه فردوسی با صحنه به قتل رسیدن افراسیاب (پادشاه توران) به دست کیخسرو (پسر سیاوش و پادشاه ایران)
 قدمت : دوره فرمانروایی ترکمانان گیلان (اواخر دوره تیموری) ؛ محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلی واشنگتن

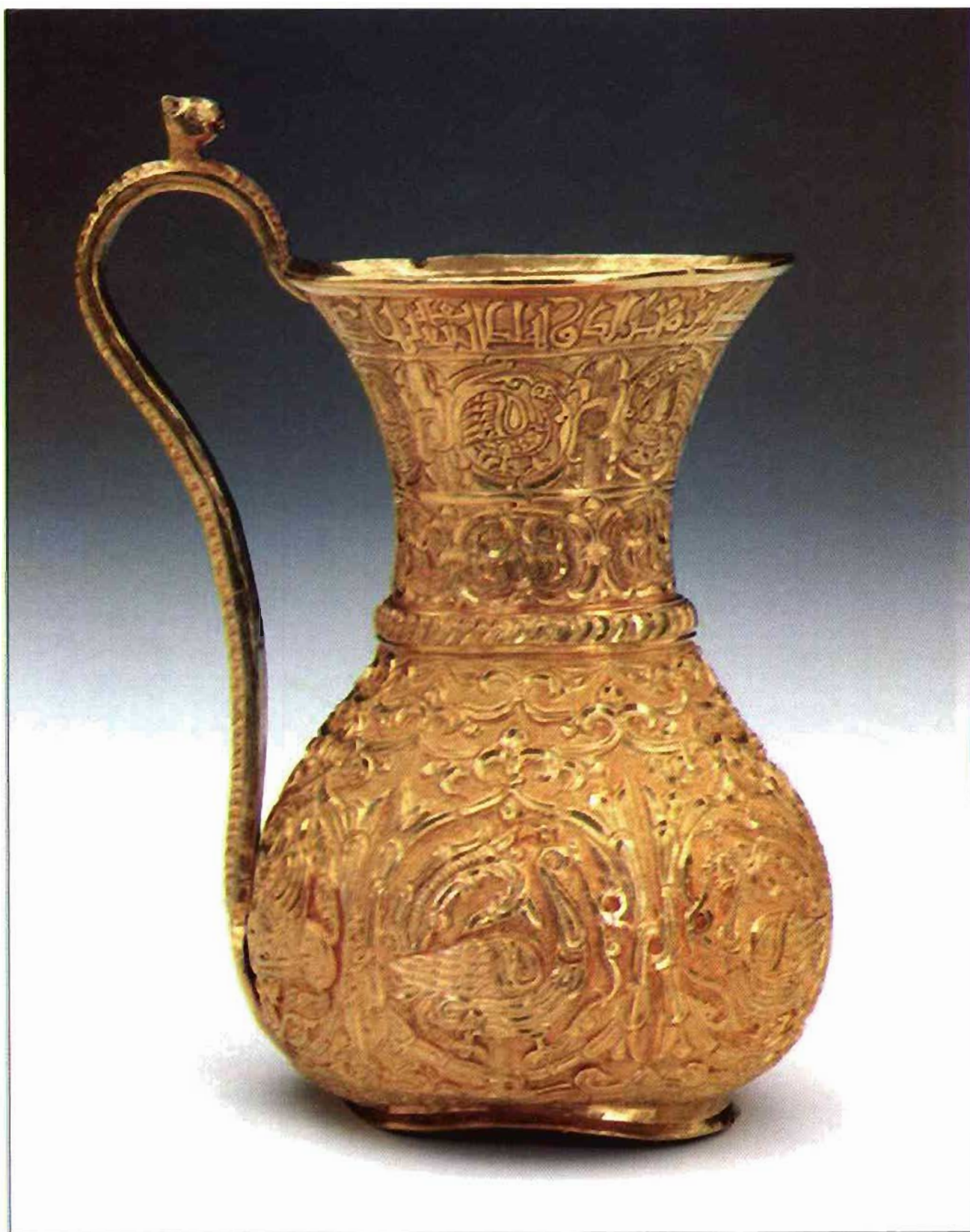


گریز حضرت یوسف (ع) از دست زلیخا : برگگی از کتاب بوستان سعدی

قدمت : اوایل قرن دهم هجری (اواخر دوره تیموری یا اوایل صفویه) نگارگر : استاد کمال الدین بهزاد



مشربه مفرغی به شکل عقاب متعلق به اوایل دوره اسلامی محل کشف : نیسفون (پایینخت سابق ناهان ساسانی)
محل نگهداری : روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



ابریق از جنس طلای زرد با نقش قلم‌زنی شده پرندگان و طرح‌های اسلامی قدمت: قرن چهارم هجری (دوره آل بویه)
محل نگهداری: آمریکا - گالری ارتور ساکлер واشنگتن

۱- بر اساس کتیبه‌ای که روی این ظرف نقش بسته است، صاحب آن عزالدوله بختیار معرفی شده است. عزالدوله یکی از امرای آل بویه بود که بین سال‌های ۳۵۶ تا ۳۶۶ هجری قمری در کرمان حکومت می‌کرد



چراغ بخور مشبك و زراندود شده از جنس مفرغ قدمت : قرن ششم هجری (اوایل دوره سلجوقی)
 محل نگهداری : آمریکا - انستیتو هنر شهر دترویت



دلوی مفرغی که روی آن نقوشی از شریاریان، توارندگان و شکارچیان کنده شده و سپس با قطعات نقره مزین کاری شده است.
 قدمت اثر : قرن ششم هجری (دوره سلجوقی)
 محل نگهداری : روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



مشربه با قالب مفرغی که روی آن نقوشی از حیوانات و شمایل نجومی با قطعات کوچک نقره و طلا مُرّصع کاری شده‌اند.
 قدمت: قرن هفتم هجری (دوره سلجوقی) محل ساخت: خراسان محل نگهداری: آمریکا- موزه متروپولیتن نیویورک



بازوبند طلایی با چهار قطعه سنگ تزئینی فیروزه : ساخت طبرستان (کرگان فعلی)
 قدمت : قرن هفتم هجری (دوره سلجوقی) محل نگهداری : آمریکا - گالری آرتور ساکлер واشنگتن



یک جفت انگوی طلا متعلق به دوره سلجوقی : محل نگهداری : فرانسه - موزه لوور پاریس



شمعدان برنجی چکش کاری شده و اندود شده با مس و نقره : محل نگهداری : آمریکا - گالری آرتور ساکлер واشنگتن

مدالی از جنس طلا با نقش قلم زنی شده سوارکار و شاهین
قدیمه آثار : قرن نهم تا هفتم هجری (دوره سلجوقی)پلاک زرین مشبک به شکل خورشید
محل نگهداری : آمریکا - موزه سین سناتی



کاسه برنجی مُرّصع کاری شده با قطعات طلا و نقره



جام نقره زراندود و قلم‌زنی شده با ابیاتی از حافظ شیرازی :

آنکس که به دست، جام دارد	سلطانی جم، مدام دارد
آبی که خضر، حیات از او یافت	در میکده جو که جام دارد
سر رشته جان به جام بگذارد	کاین رشته از او نظام دارد
محل نگهداری آثار : آمریکا - گالری آرتور ساکлер واشنگتن	قدمت : اواخر دوره تیموری یا اوایل دوره صفوی

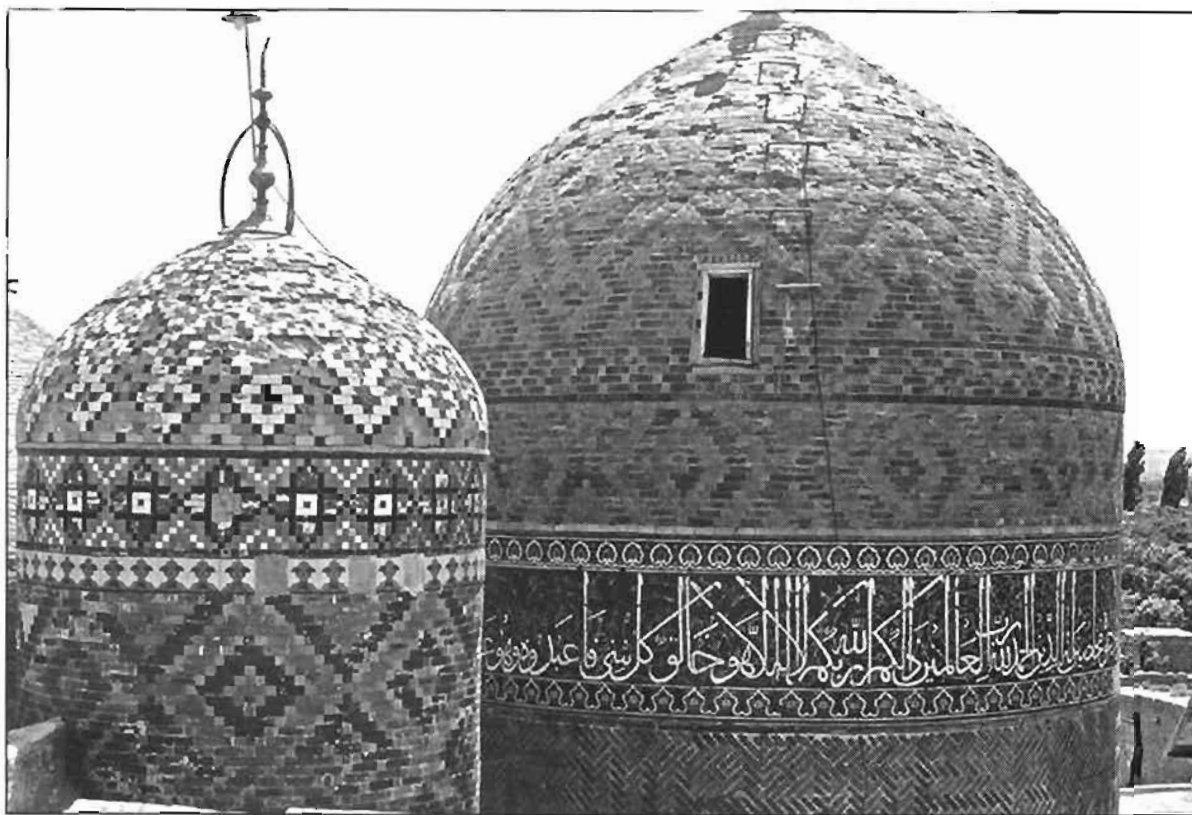
فصل سوم

کشور مستقل ایران در زمان شاهان صفویه

سلسله صفویه :

تقریباً صد سال پس از مرگ تیمور، در حالی که داخل کشور گرفتار هرج و مرج و تفرقه ناشی از فقدان حکومت مقتدر مرکزی شده بود و از جانب نیروهای مهاجم خارجی (امپراتوری عثمانی در غرب و مهاجمان ازبک در شرق) تهدید می شد، ناگهان حکومتی پدید آمد که توانست پس از نهصد سال از سقوط امپراتوری ساسانی، بار دیگر عظمت و اقتدار را به سرزمین ایران بازگرداند. بنیانگذار این حکومت شاه اسماعیل اول نام داشت که به پشتیبانی و جانفشانی گروهی از ترکمانان متعصب شیعی مذهب و صوفی مسلک موفق شد دولتی نوپا در منطقه آذربایجان تأسیس کند.

جد بزرگ شاه اسماعیل یعنی شیخ صفی الدین اردبیلی از مشایخ مشهوری زمان ایلخانان بود که با استفاده از آزادی های نسبی دوره مغول ها خانقاهی در اردبیل تأسیس کرد و در آنجا به ترویج مذهب شیعه و تصوف پرداخت و به تدریج شهرت و نفوذ زیادی میان هواداران خود به دست آورد. پس از شیخ صفی، جانشینان او (شیخ صدرالدین، شیخ جنید و شیخ حیدر) طریقت تصوف شیعه را به نهضتی سیاسی- مذهبی تبدیل کردند و با افزایش مریدانشان در آذربایجان و آسیای صغیر در صدد کسب قدرت برآمدند.



مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل

بیشتر گفتیم که پس از مرگ تیمور، دو قبیله آق قویونلو و قره قویونلو بر آذربایجان مسلط شده بودند. شیخ حیدر (نیره شیخ صفی الدین) پس از برقراری اتحاد با اوزون حسن (رهبر آق قویونلوها) و ازدواج با دختر وی، روند دستیابی خاندان صفوی به قدرت را شتاب بخشید. به دنبال مرگ اوزون حسن، شیخ حیدر حمایت بزرگان آق قویونلو را از دست داد اما با اعتماد به نفس، یاران خود را گرد آورد و به جنگ با چرکس‌های قفقاز که بی‌دینی را تبلیغ می‌کردند، رفت و با پیروزی در آن نبرد علاوه بر غنائم بسیار، نزد مسلمانان نیز شهرت زیادی به دست آورد. روایت شده است پس از این پیروزی، شیخ حیدر به دنبال رویایی که در آن امام علی (ع) را دیده بود، مقرر کرد تا همهٔ مریدانش کلاه حیدری (کلاهی سرخ رنگ با دوازده ترک به نشانهٔ احترام به دوازده امام شیعه) بر سر بگذارند و از آن پس هواداران خاندان صفوی به قزلباش (=سرخ سر) معروف شدند.

با کشته شدن شیخ حیدر در نبرد با شروان شاه، یاران شیخ، پسر کوچکش اسماعیل را مخفیانه به لاهیجان فرستادند تا از فتنه دشمنان در امان بماند. فرمانروای لاهیجان که از دوستداران خاندان صفوی بود، در مراقبت از شیخ خردسال تلاش بسیاری کرد. اسماعیل هنوز کودکی خردسال بود که از جانب مریدان پدرش (شیخ حیدر)، مرشد کامل و صوفی اعظم لقب گرفت و چون به سن سیزده سالگی رسید، با تشویق قزلباش‌های وفادارش به اردبیل بازگشت. در میانهٔ راه عدهٔ زیادی از صوفیان جانسپار همراه او شدند و چون تعداد سپاهیان به ۸ هزار تن رسید، عازم شروان شد و سپاه بزرگ شروانشاه را شکست داد و انتقام خون پدرش را گرفت.

اسماعیل پس از شکست دادن شروانشاه به تبریز رفت و در آنجا با آق‌قویونلوهای سنی مذهب جنگ کرد و پس از مغلوب کردن آنها پیروزمندانه وارد تبریز شد و خود را پادشاه ایران نامید. نخستین اقدام شاه اسماعیل در تبریز، اعلام رسمی بودن مذهب شیعه بود. روایت شده است چون اکثریت مردم تبریز در آن زمان از اهل تسنن بودند و امرای قزلباش از احتمال مخالفت و شورش اکثریت مردم شهر می‌ترسیدند، تلاش کردند شاه اسماعیل را از این کار برحذر دارند اما شاه صفوی در پاسخ چنین عنوان کرده بود: "در این کار خداوند و ائمه مرا یاری خواهند رساند و اگر رعیت بخواهد در مقابل تصمیم من کوچکترین مخالفتی بکنند، شمشیر خواهم کشید و یک تن را زنده نخواهم گذاشت!" همین قاطعیت شاه اسماعیل سبب شد که عامه مردم نتوانند در برابر اراده پادشاه مقاومتی کنند و اکثریت حاضر، اعلام پیوستن به مذهب شیعه کردند. پس از رسمی شدن مذهب شیعه، شاه اسماعیل طی نبردهای متمادی توانست قلمرو حکومت خود را گسترش دهد و تقریباً تمامی ایران را ضمیمه قلمرو خود کند. اما اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، مخالفت شدید دو دولت سنی مذهب همسایه یعنی ازبک‌ها و عثمانی‌ها را در پی داشت. نخستین نبرد ایران با این دولت‌ها در سال ۹۱۶ هجری روی داد. در این سال ازبک‌ها در سودای تصرف خراسان به مرزهای ایران تجاوز کردند. در نبرد بزرگی که در حوالی مرو روی داد، سپاه کم تعداد صفوی توانستند بر لشکر پرتعداد ازبک‌ها چیره شوند و با کشته شدن حاکم ازبک، تجاوز آنها دفع شد.



نبرد شاه اسماعیل اول با شیبک‌خان ازبک : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهل ستون اصفهان

اما از آن طرف، سلطان سلیم نیز که در اندیشه فرمانروایی بر جهان اسلام بود و دولت نوپای صفوی را مانعی در راه رسیدن به هدف خود می‌دانست، به بهانه آزار و اذیت اهل تسنن در ایران و فعالیت‌های مریدان صفوی در قلمرو عثمانی، به‌سوی مرزهای کشورمان لشکرکشی کرد. شاه اسماعیل این بار برای دفع تهاجم به غرب بازگشت. دو سپاه در منطقه چالدران (مرز ایران و ترکیه کنونی) به هم رسیدند و نبرد سختی میان دو طرف روی داد. در این جنگ نابرابر ۳۰ هزار سرباز ایرانی در برابر سپاه ۲۰۰ هزار نفری عثمانی، دلیرانه ایستادگی کردند اما علی‌رغم رشادت‌های شاه اسماعیل و قزلباش‌های وفادار به او، سپاه صفوی از لشکر عثمانی شکست خورد^۱ و در نتیجه بخش بزرگی از آذربایجان از جمله تبریز به اشغال عثمانی‌ها درآمد. اما اشغال تبریز بیش از چند ماه طول نکشید و سرانجام مقاومت دلیرانه مردم، سلطان سلیم مجبور به تخلیه آن شهر شد. گفته می‌شود سلطان عثمانی در زمان تسخیر تبریز، همسر محبوب شاه اسماعیل را به اسارت خود درآورده و برای آزادی او امتیازات بسیاری درخواست کرده بود اما شاه اسماعیل حاضر نشد هیچ امتیازی به سلطان عثمانی بدهد و سرانجام در غم فراق همسرش درگذشت.

پس از وفات شاه اسماعیل اول، پسرش شاه تهماسب اول به حکومت رسید. او که هنگام جلوس بر تخت سلطنت یازده سال بیشتر نداشت، تا مدت‌ها بازپچه دست امیران قزلباش بود و همین امر باعث آشفتگی در اوضاع مملکت شده بود.

اما بالاگرفتن بی‌نظمی و جنگ قدرت میان قزلباش‌ها، زمینه را برای یورش دوباره دشمنان همسایه آماده کرده بود. این شرایط باعث شد که ازبک‌ها برای جبران شکست خود وارد خراسان شوند و عثمانی‌ها برای تصرف آذربایجان به مرزهای غربی تجاوز کنند. شاه تهماسب که قدرت نظامی پدرش را نداشت، با تخریب منابع آب و آذوقه دشمنان تلاش کرد آنها را وادار به بازگشت کند. این نقشه مؤثر واقع گشت و سرانجام پیمان صلح میان طرفین امضاء شد. شاه تهماسب پس از اینکه خیالش از بابت مرزها آسوده شد، پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد و مابقی دوران حکومتش را صرف تحکیم قدرت دولت مرکزی نمود.



شاه تهماسب اول

۱- یکی از مهمترین دلایل شکست ایرانیان در نبرد چالدران این بود که شاه اسماعیل چون به کاربردن سلاح‌های سنگین را به دور از جوانمردی می‌دانست، تنها با شمشیر و نیزه به جنگ با توپخانه مجهز عثمانی‌ها رفته بود.

محتشم کاشانی :

کمال‌الدین علی محتشم کاشانی، شاعر مشهور قرن دهم هجری در کاشان زاده شد و بیشتر دوران زندگی خود را در این شهر گذراند. وی در جوانی به دربار شاه تهماسب صفوی راه یافت و به مناسبت قصیده و غزل‌های زیبایش مورد لطف شاه قرار گرفت اما مدتی بعد به‌خاطر احساسات و اعتقادات دینی شاهان صفوی که در صدد تقویت مذهب شیعه بودند، به سرودن اشعار مذهبی و مصائب اهل بیت (ع) که در نوع خود تازه و بی‌بدیل بود، پرداخت. محتشم پس از چندی به بزرگ‌ترین شاعر مرثیه‌سرای ایران تبدیل شد و اشعارش در سرتاسر کشور معروفیت خاصی یافت. مطلع "باز این چه شورش است که در خلق عالم است..." از این شاعر گرانقدر، جایگاه ویژه‌ای در میان هواداران شیعه دارد.

پس از مرگ شاه تهماسب پسر دومش اسماعیل میرزا (که به‌خاطر سوءظن پدرش در قلعه قهقهه زندانی شده بود) با حمایت تعدادی از امیران قزلباش به پادشاهی رسید. او تنها یک سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتاه دست به جنایات بسیاری زد و رسم بدی در خاندان صفوی به یادگار گذاشت. او ابتدا همه رجال مملکتی را که از سلطنت برادر بزرگ‌ترش حمایت کرده بودند، از میان برداشت و برای اینکه خیال خود را از دیگر رقبا آسوده کند، دستور قتل همه شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسی که از چنگ کینه‌های او نجات یافت، برادر نابینایش محمد میرزا بود که در هرات می‌زیست.



عمارت کلاه فرنگی فزوین : دولخانه شاه تهماسب اول صفوی

با مرگ اسماعیل دوم، دولتمردان و امیران قزلباش چاره‌ای نداشتند جز اینکه تنها شاهزاده صفوی را که از توطئه قتل عام در امان مانده بود، بر تخت بنشانند. به این ترتیب محمد میرزا با نام سلطان محمدخدا بنده به حکومت رسید. او که مردی ضعیف و نرم‌خو بود، چندان قادر به اداره امور مملکتی نبود و بیشتر کارها توسط همسرش مهدعلیا انجام می‌گرفت. اما ایستادگی مهدعلیا در برابر خواسته‌های بیجای امرای قزلباش، مخالفت آنها را برانگیخت و عاقبت در توطئه‌ای که علیه وی ترتیب داده بودند، به قتل رسید و پس از مدت کوتاهی سلطان محمد نیز از سلطنت خلع شد.

پس از آن نوبت به سلطنت شاه عباس اول (شاه عباس بزرگ)^۱ رسید. این شاه جوان که در سال ۹۷۸ هجری در هرات به دنیا آمده بود و هنگامی که هجده سال داشت، با تلاش قزلباش‌های خراسان به تخت سلطنت نشست. در آغاز حکومت او، اغتشاشات و آشوب‌های ناشی از سست‌کاری‌های پدرش و نیز نافرمانی برخی امیران قزلباش سراسر ایران را فرا گرفته بود. خراسان از همان زمان که او عازم تختگاه قزوین شد، عرصه تاخت و تاز ازبک‌ها شده بود و ترکان عثمانی به آذربایجان و عراق حمله کرده بودند. شاه عباس با آنکه جوان بود، اما تجربه سرنوشت نیاکانش تا همین اندازه به او آموخته بود که همه مشکلات را نمی‌توان به یک‌باره حل کرد و باید با حوصله و صبر از تمام موانع گذشت. به همین منظور او ابتدا با همراهی تعدادی از یاران نزدیکش، سران نافرمان قزلباش را از میان برداشت و سپس آماده مبارزه با تهاجمات خارجی شد.

دو دشمن خارجی یعنی ترکان ازبک و عثمانی گرچه هم‌زبان شاهان صفوی بودند اما هر دو اهل تسنن بودند و تعصب ضدشیعی شدیدی داشتند. از این رو چون احتمال متحد شدن آنها و درگیر شدن ایران در هر دو جبهه وجود داشت؛ شاه عباس ترجیح داد ابتدا با بخشیدن آذربایجان، کردستان و گرجستان به دولت قدرتمند عثمانی با آنها صلح کند تا پس از سرکوب ازبک‌ها و ایجاد ارتش منظم و قدرتمند دوباره بتواند این مناطق را از آنها پس بگیرد.

شاه عباس پس از عقد قرارداد صلح با عثمانی‌ها، با سپاهی از قزلباش‌های وفادار به خراسان رفت و با سرکوب ازبک‌ها توانست مشهد و هرات را پس بگیرد.



شاه عباس اول

۱- در تاریخ هفت هزار ساله سرزمین‌مان که بیش از ۳۰۰ پادشاه بر آن حکومت کرده‌اند، تنها از سه پادشاه (کوروش و داریوش هخامنشی و شاه عباس اول صفوی) با لقب بزرگ و کبیر یاد می‌شود.

شاه عباس پس از شکست دادن ازبک‌ها مدتی در خراسان به تاخت و تاز پرداخت و همهٔ مناطق را از دست راهزنان و غارتگران ایمن ساخت. او پس از بازگشت به قزوین، دو برادر انگیزی به نام‌های آنتونی و رابرت شرلی که ظاهراً برای جهانگردی به ایران آمده بودند، به حضور پذیرفت و چون دریافت که در فن ساخت توپ و سلاح‌های آتشین مهارت دارند، از آنها خواست تا دستهٔ تفنگچی ارتش جدید خود را به سلاح‌های سنگین مجهز سازند. شاه عباس که دیگر به سپاه قزلباش خود اعتماد کامل نداشت، به فکر افتاده بود تا ارتشی جدید از جانیسپاران شاهسون‌ها (= دوستداران شاه) که تحت فرمان مستقیم خود باشند، به وجود آورد. او این سپاه را به سلاح‌های مدرن مجهز کرد تا برای نبرد با عثمانی‌ها آماده باشند و تجربهٔ تلخ جنگ چالدران دیگر تکرار نشود. شاه عباس پس از تجدید قوا و تجهیز ارتش جدید خود در اولین فرصت به آذربایجان و ارمنستان لشکر کشید و توانست تبریز و ایروان را از چنگ عثمانی‌ها بیرون آورد. پس از آن جنگ‌های دیگری میان دو طرف روی داد که در همهٔ آنها سپاه صفوی پیروز شد و تمام مناطقی که در زمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب از کشور جدا شده بود، دوباره به قلمرو ایران بازگشت. اما نبرد با عثمانی‌ها، شاه عباس را از فکر تجاوزات بیگانگان بر جزایر خلیج فارس بازداشت. سال‌ها پیش از آن، نیروی دریایی پرتقال از گرفتاری‌های شاه اسماعیل استفاده کرده و جزایر قشم و هرمز را به تصرف خود درآورده بودند، به اذیت و آزار ساکنین و تجار ایرانی می‌پرداختند. به همین دلیل، شاه عباس دستور حمله به اشغالگران را صادر کرد.



قلمرو حکومت صفویان در زمان شاه عباس بزرگ

۱- راهیابی این دو برادر به دربار پادشاه ایران احتمالاً نقشهٔ از پیش طراحی شدهٔ کشورهای اروپایی بود؛ چراکه در آن زمان امپراتوری عثمانی با تسخیر بخش بزرگی از اروپا، تهدید جدی برای دیگر کشورها محسوب می‌شد و همین عامل باعث شده بود آنها برای تحریک دولت صفوی، برای آغاز جنگ و مشغول کردن عثمانی‌ها در شرق فرصت کافی برای تجدید قوا به دست آورند.

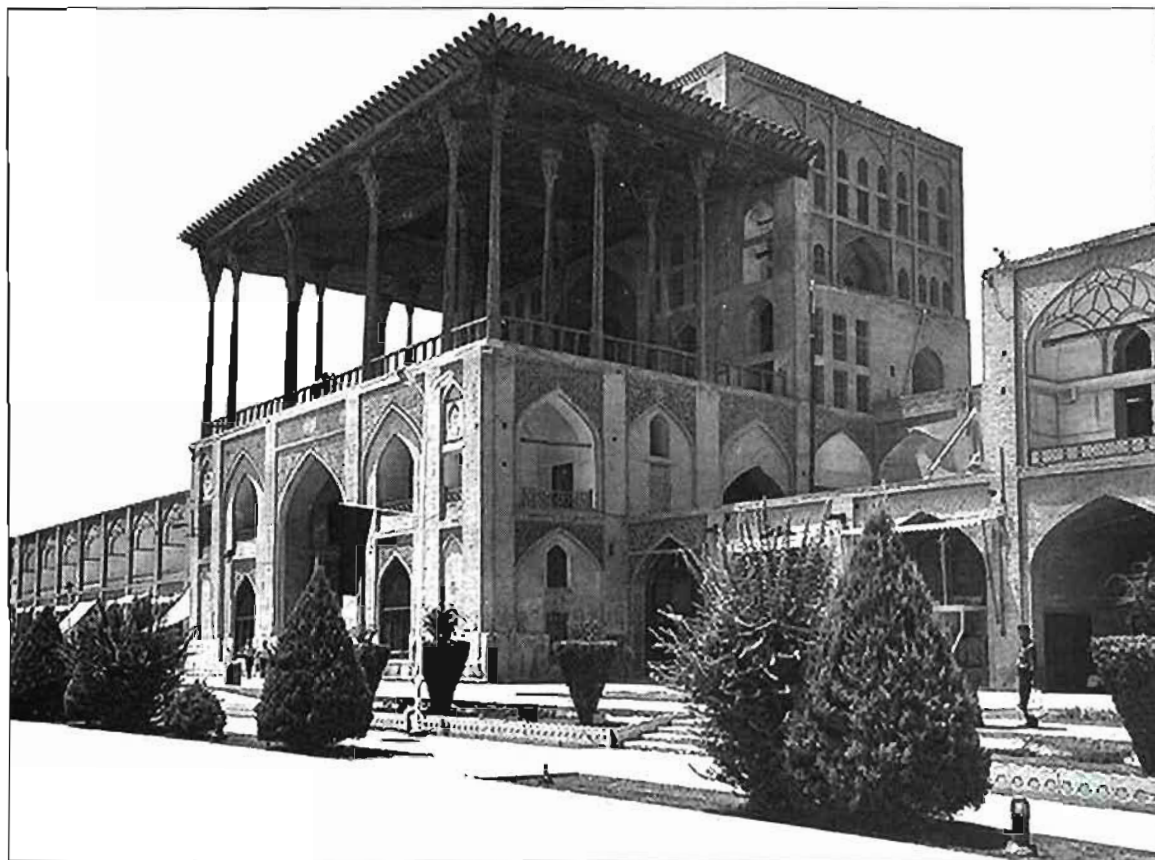
سپاه ایران پس از نابود کردن کشتی‌های جنگی پرتقال در بندر گمبرون (که بعدها به افتخار شاه عباس به بندرعباس تغییر نام یافت)، وارد بندر هرمز شدند و برای همیشه به تجاوزات پرتغالی‌ها در خلیج فارس پایان دادند. از اقدامات مهم دیگر شاه عباس، انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان بود. در زمان او اصفهان به شهری آباد و مرفه تبدیل شد و بناهای بسیاری چون عمارت عالی‌قاپو، کاخ چهلستون، سی و سه پل، مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله ساخته شد. تسامح دینی شاه عباس با اقلیت‌های دینی از جمله ارمنه نیز از ویژگی‌های وی بود. شاه ایران پس از فتح ارمنستان، پنج‌هزار خانوار ارمنی را از منطقه جلفا به پایتخت کوچ داد و شهری را به همان نام در نزدیکی اصفهان ساخت تا با کمک هنرمندان و صنعتگران ارمنی به رونق صنعت و بازرگانی اصفهان بیفزاید.

دوران فرمانروایی شاه عباس بزرگ، اوج اعتلا و عظمت دولت صفوی بود. او با اتخاذ تدابیر ویژه و همت و تلاش توانست ایران را به صورت کشوری متحد و یکپارچه درآورد و اوضاع اقتصادی مملکت را دگرگون سازد. او همچنین با ساخت بناهای عالی بسیار در اصفهان این شهر را تبدیل به یکی از زیباترین شهرهای جهان درآورد. او علاوه بر اداره امپراتوری بزرگ صفوی، پیوسته با مردم کوچه و بازار نیز در تماس بود و همواره به دنبال خشکاندن ریشه‌های ظلم و فساد و یاری رساندن به مظلومان بود.

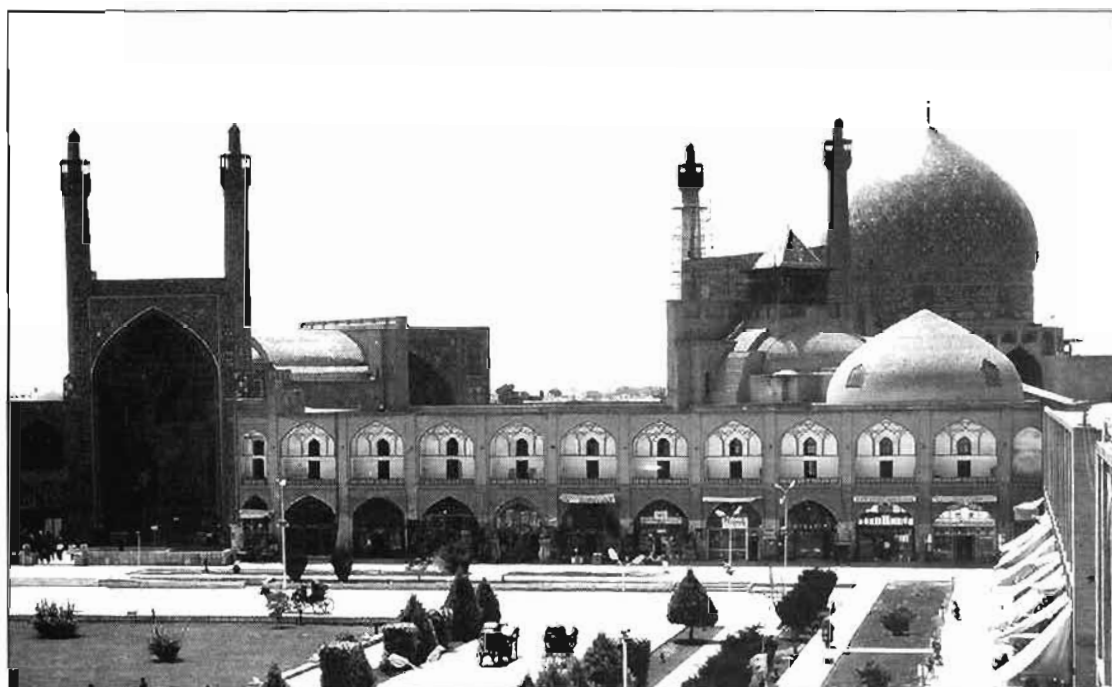
اما متأسفانه بدبینی و عدم اعتماد شاه عباس به نزدیکان خود که ریشه در محیط ناامن و پر از خیانتی بود که او در دوران جوانی‌اش سپری کرده بود، باعث شد تا شاهزادگان را در حرم‌خانه حبس کند و از ورود آنها به دنیای سیاست جلوگیری نماید. این موضوع که بعدها به رسم خاندان صفویه تبدیل شد، باعث گردید تا پس از او جانشین لایقی میان شاهان صفویه روی کار نیاید.



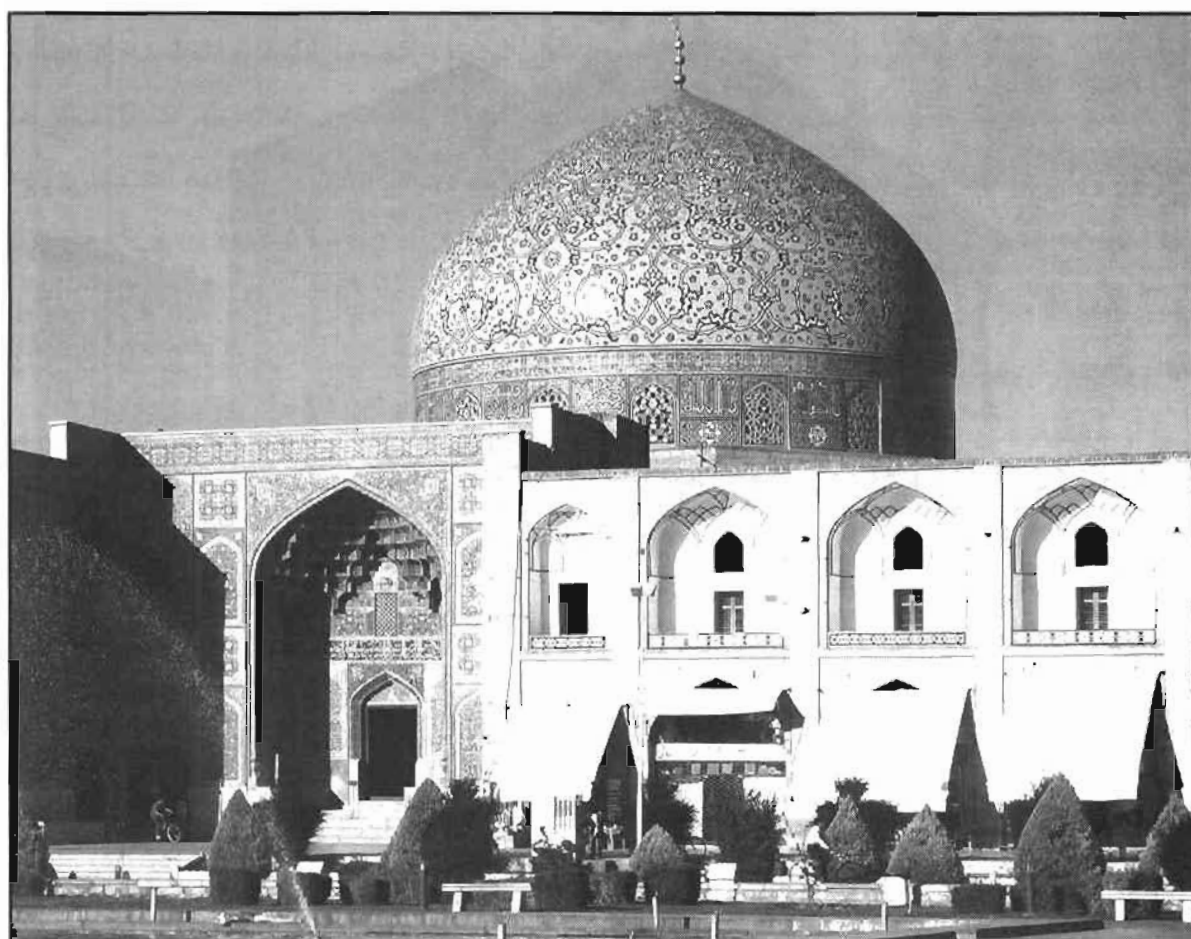
میدان نقش جهان به همراه بناهای پیرامون آن شامل عمارت عالی قاپو (سمت راست)، مسجد جامع شاه عباسی (روبرو) و مسجد شیخ لطف‌الله (سمت چپ) از جمله آثاری است که به دستور شاه عباس اول در شهر اصفهان ساخته شده است. طول این میدان حدود ۵۰۰ متر و عرض آن ۱۶۵ متر است و در زمان شاهان صفوی برای برگزاری جشن‌های ملی، رژه سپاهیان و بازی چوگان مورد استفاده قرار می‌گرفت. این میدان جزو چند اثر ایرانی است که در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است.



کاخ عالی قاپو (در زبان ترکی به معنی دروازه عالی) عمارتی است پنج طبقه که در واقع دولت‌خانه صفوی بود، در حدود سال ۱۰۰۵ هجری به دستور شاه عباس بزرگ برای پذیرایی از سفراء و شخصیت‌های عالی‌مقام ساخته شد. مینیاتورهای هنرمندانه رضاعباسی (نقاش معروف شاه عباس بزرگ) به همراه گنجبریه‌های زیبایی که به شکل جام و صراحی در سقف و دیوارهای تالار موسیقی تعبیه شده‌اند، از قسمت‌های جالب این کاخ محسوب می‌شوند.



مسجد شاه از دیگر بناهای میدان نقش جهان است که به دستور شاه عباس اول ساخته شد. از جذابیت‌های خاص این مسجد، انعکاس صوت در مرکز گنبد بزرگ و وجود قطعه سنگی است که زمان ظهر حقیقی را نشان می‌دهد.



مسجد شیخ لطف‌الله^۱ که در ضلع ترقی میدان نقش جهان و روبروی عمارت عالی‌قاپو واقع شده، یکی دیگر از شاهکارهای معماری و کاشی‌کاری دوره صفویه است که ساخت آن نیز به دستور شاه‌عباس اول در سال ۱۰۱۱ هجری آغاز شد. این مسجد به واسطه کاشی‌کاری‌های معرقی داخل و خارج گنبد و نیز کتیبه‌های دست‌ساز علیرضا عباسی (خطاط مشهور دربار شاه عباس) از شهرت جهانی برخوردار است.

ملاصدرای شیرازی: محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی ملقب به صدرالمتهین یا ملاصدرا در سال ۹۸۰ هجری در شیراز دیده به جهان گشود. او در جوانی نزد برجسته‌ترین دانشمندان روزگار خود شیخ بهائی^۲ و میرداماد^۳ به تحصیل علوم معقول و منقول و فلسفه پرداخت و به سرعت مراحل عالی کمالات را طی کرد. از این دانشمند بزرگ بیش از چهل کتاب و رساله درباره فلسفه، منطق، عرفان و تفسیر قرآن بر جای مانده است. مهم‌ترین اثر او که شاهکاری در علم فلسفه اسلامی محسوب می‌شود و هنوز هم در مدارس دینی ایران تدریس می‌شود، کتاب "الاسفار الاربعة" نام دارد.

- ۱- شیخ لطف‌الله از علمای بزرگ منطقه جبل عامل لبنان بود که به درخواست شاه عباس و برای تدریس علمای حوزه به اصفهان سفر کرد. این مسجد به منظور تجلیل از مقام او و نیز محل اختصاصی نمازگزاران خانواده سلطنتی ساخته شده است.
- ۲- عارف و دانشمند بزرگ عهد صفوی که مدتی وزیر شاه عباس اول بود. او به زهد و تقوا شهرت بسیاری داشت و هر از چند گاهی اشعار زیبایی نیز می‌سرود.
- ۳- میر برهان‌الدین استرآبادی معروف به میرداماد، فیلسوف و فقه برجسته دوره صفوی بود. او را به همراه میرفندرسکی از ارکان مکتب فلسفی اصفهان نام برده‌اند.

رضا عباسی : آقا رضا پسر علی اصغر کاشی، مشهورترین نقاش دوره صفوی بود. او که در میان نقاشان و هنرمندان اصفهان سرآمد همگان بود، چنان مورد مهر و محبت شاه عباس اول قرار گرفته بود که پادشاه نام خود را بر او نهاد و از آن پس به رضا عباسی مشهور شد. پیش از او نقاشان بزرگ مانند کمال الدین بهزاد به تصویر کردن کتاب‌های خطی می‌پرداختند اما در دوره شاه عباس کشیدن تصاویر بزرگ نقاشی بر روی دیوارها برای تزئین بناها مرسوم گردید. رضا عباسی برخلاف دیگر نقاشان بیشتر پرده‌هایی می‌آفرید که در آنها به جای انبوه درباریان، تنها صورت یک یا دو انسان زیبا نقش می‌شد. شاگردان او بعدها مسئولیت نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان را بر عهده گرفتند.

علیرضا عباسی : این هنرمند خطاط اولین بار هنگامی که مسجد جامع قزوین را با چند کتیبه تزئین کرد به شهرت رسید. شاه عباس وقتی از استعداد او آگاهی یافت، به فرماندار خود دستور داد تا این خوشنویس را به دربار او بفرستند. علیرضا عباسی مرد بلند همتی بود و شاه عباس به او علاقه و توجه خاصی داشت تا آنجا که شب‌ها شمع در دست می‌گرفت تا علیرضا بتواند زیر نور شمع خطاطی کند. کتیبه‌های مسجد جامع شاه عباسی و مسجد شیخ لطف‌الله در میدان نقش جهان و چند کتیبه در صحن امام رضا(ع) در مشهد مقدس از کارهای این استاد بزرگ است.

میرعماد : عمادالملک حسنی فزونی معروف به میرعماد از مشهورترین خوشنویسان تاریخ هنر ایران بود که توانست خط نستعلیق را که عروس خط‌های جهان می‌نامند، به اوج کمال و زیبایی برساند. او که به‌خاطر هنرش وارد دربار شاه عباس شده بود، بعدها به اتهام داشتن مذهب تسنن مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت و از دربار اخراج شد. او چندی بعد مورد حمله جمعی ارازل و اوباش قرار گرفت و به قتل رسید. میرعماد با ابتکار و خلاقیت و مهارت بالایی که در هنر خط نستعلیق بدست آورد، مکتبی را پدید آورد که تا سالیان بسیار هنرمندان خوشنویس از سبک وی پیروی کردند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی :

کتابی است تاریخی درباره رویدادهای سلسله صفوی از آغاز تا سلطنت شاه عباس اول که توسط یکی از دبیران دربار به نام اسکندربیگ منشی نگاشته شده است. جلد اول این کتاب درباره نیاکان خاندان صفوی، چگونگی دستیابی شاه اسماعیل اول به سلطنت و رخدادهای دوران حکومت او و جانشینانش از شاه‌تهماسپ تا سلطان محمد خدابنده است. جلد دوم کتاب نیز به وقایع پادشاهی شاه عباس اول اختصاص دارد. اسکندر بیگ پس از مرگ شاه عباس به نگارش جلد سوم کتابش با عنوان "ذیل عالم‌آرا" ادامه داد و شروع به نوشتن وقایع سلطنت شاه صفی کرد اما با مرگش در سال ۱۰۴۳ این کار ناتمام ماند.

با وفات شاه عباس، نوه پسری او با نام شاه صفی به سلطنت منصوب شد. گرچه سلطنت این پادشاه تا مدتی از آرامش و ثبات برخوردار بود اما پس از مدتی نشانه‌های انحطاط دولت صفوی آشکار شد. شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی گذرانده بود، لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را اداره کند. ناتوانی و غفلت پادشاه در امور نظامی و نیز صدور دستور باز پس گرفتن املاکی که پدرش شاه عباس اول به فرماندهان سپاه اعطا کرده بود، موجی از نارضایتی را میان فرماندهان سپاه برانگیخت و این موضوع باعث آسیب‌پذیری نقاط مرزی کشور شد. در این زمان، دولت عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی شاه صفی پیمان صلحی را که در زمان شاه عباس اول منعقد کرده بود، زیرپا گذاشت و به مرزهای ایران حمله کرد و شهر بغداد را به تصرف خود درآورد. پس از آن معاهده صلح دیگری میان دو دولت برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق به صورت رسمی جزو متصرفات عثمانی شد.

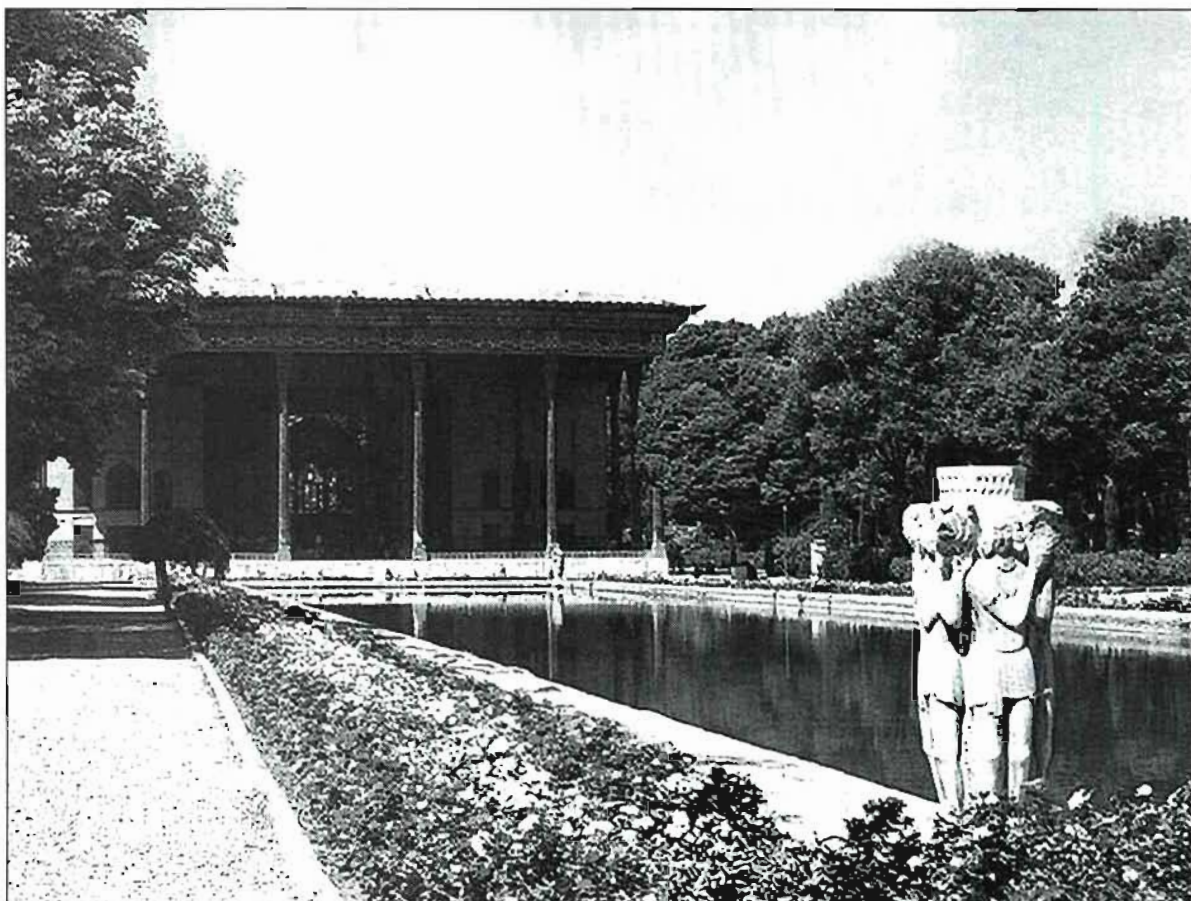
با مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۲ هجری، پسر خردسالش عباس میرزا با لقب شاه عباس ثانی به سلطنت رسید. شاه عباس دوم به اقتضای نام خود دوست داشت تا رفتاری مانند جد بزرگش داشته باشد. او برخی اعمال شاه عباس بزرگ را تقلید می‌کرد، مانند او به شبگردی و دیدار با مردم کوچه و بازار می‌رفت، با علما نشست و برخاست می‌کرد و به ایجاد و تعمیر بناها علاقه نشان می‌داد. او باغ سعادت و عمارت چهلستون را در اصفهان بنا کرد و چندین پل و مسجد را ترمیم و مرمت نمود و در اواخر سلطنتش سعی کرد تا ارتش را تقویت کند و آن را از حالت رکود و بی‌تحركی بیرون آورد، اما در این زمینه توفیق چندانی به دست نیاورد.

شاه عباس دوم مدتی در اظهار به شریعت چنان پیش رفت که با صدور فرمانی، خوردن شراب را منع کرد و تنبیهات سختی هم برای متخلفین در نظر گرفت اما خود او پیش از دیگران توبه شکست و چنان اسیر شراب‌خواری شد که اغلب اوقات مست بود و از توجه به امور مملکتی غافل می‌ماند.

با آن که دوران سلطنت او یک دوره تجدید حیات برای خاندان صفوی بود، اما زیاده‌روی او در عیاشی و خوشگذرانی ادامه آن را غیرممکن ساخت. این پادشاه در اواخر عمر به سبب آمیزش با رقاصه‌ای هرزه، به نوعی بیماری بدخیم دچار شد و چون بیماریش شدت گرفت، به توصیه علمای توبه و طلب شفا به مشهد سفر کرد اما در میانه راه حالش به وخامت گرایید و درگذشت.



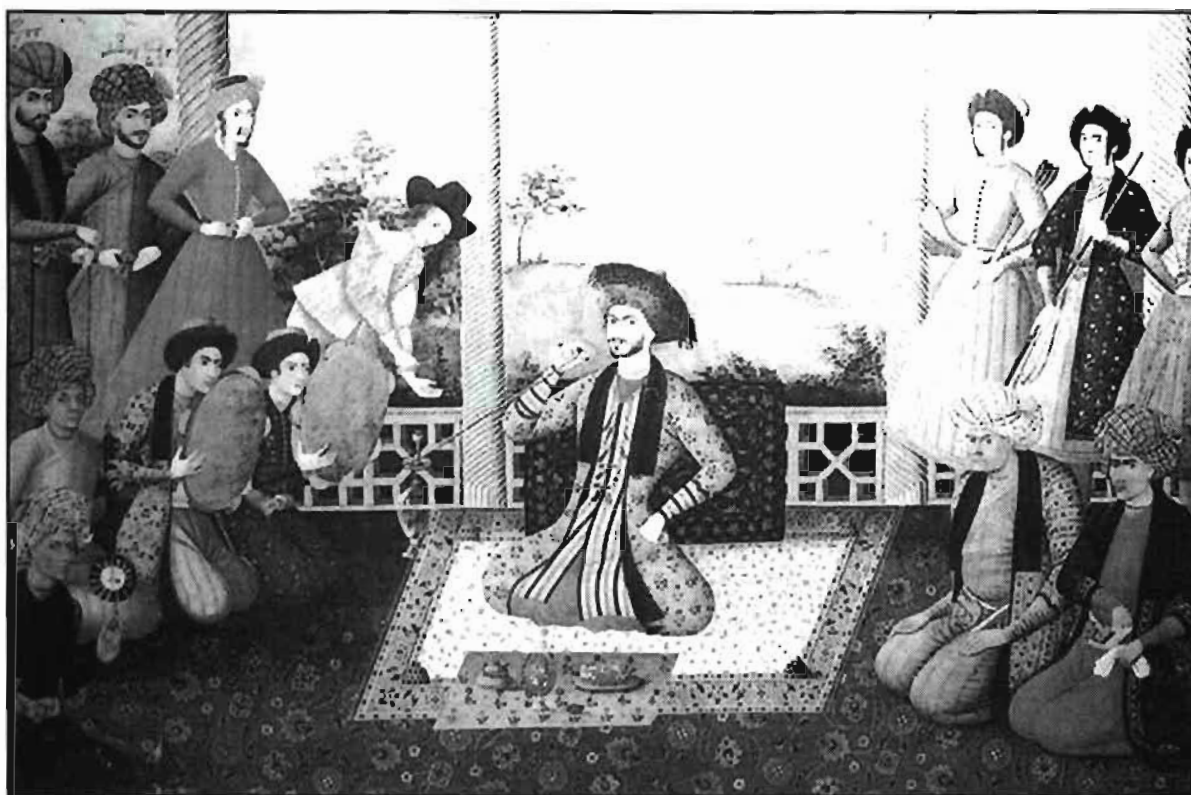
شاه عباس دوم



کاخ چهل‌ستون اصفهان در وسط باغی به همین نام در دوره شاه عباس بزرگ احداث شده بود و در وسط آن عمارتی قرار داشت. در زمان سلطنت شاه عباس دوم در ساختمان مرکزی تغییرات کلی داده شد و چند تالار با تزیینات عالی نقاشی به آن افزوده شد. از بخش‌های جالب این کاخ می‌توان به سقف‌های آینه‌کاری، ستون‌های عظیم، شیرهای سنگی ۴ گوشه حوض، تزیینات عالی طلاکاری شده و تابلوهای نقاشی از صحنه نبرد شاه اسماعیل با ترکان ازبک و عثمانی و نیز مراسم پذیرایی شاه به‌ماسب، شاه عباس اول و شاه عباس دوم از مهمانان خارجی اشاره کرد.



سکه صفوی متعلق به شاه عباس دوم روی این سکه عبارت شهادتین به‌همراه اسامی ۱۲ امام شیعه و پشت سکه نیز یک بیت شعر به این مضمون حک شده است: "به گیتی سکه صاحبقرانی زد از توفیق حنی، عباس ثانی"



تابلوی نقاشی از مجلس بزم شاه سلیمان صفوی

پس از شاه عباس دوم، پسر بزرگش صفی میرزا با نام شاه صفی دوم به سلطنت رسید. وی که به بیماری لاعلاج درد پا و نفرس دچار شده بود، به توصیه علما نام خود را عوض کرد و بار دیگر با نام مبارک شاه سلیمان تاجگذاری نمود و از قضای روزگار حالش رو به بهبود نهاد! شاه سلیمان که مانند پدرش بیشتر عمر خود را در حرمسرا سپری کرده بود، از امور مملکت‌داری آگاهی چندانی نداشت و بیشتر به میگزاساری و خوش‌گذرانی می‌پرداخت و مصاحبت با زنان را به مشورت با رجال مملکتی ترجیح می‌داد، از همین رو در زمان او خواجه‌سرایان و زنان حرمسرا در اداره امور کشور نفوذ بسیاری پیدا کردند.

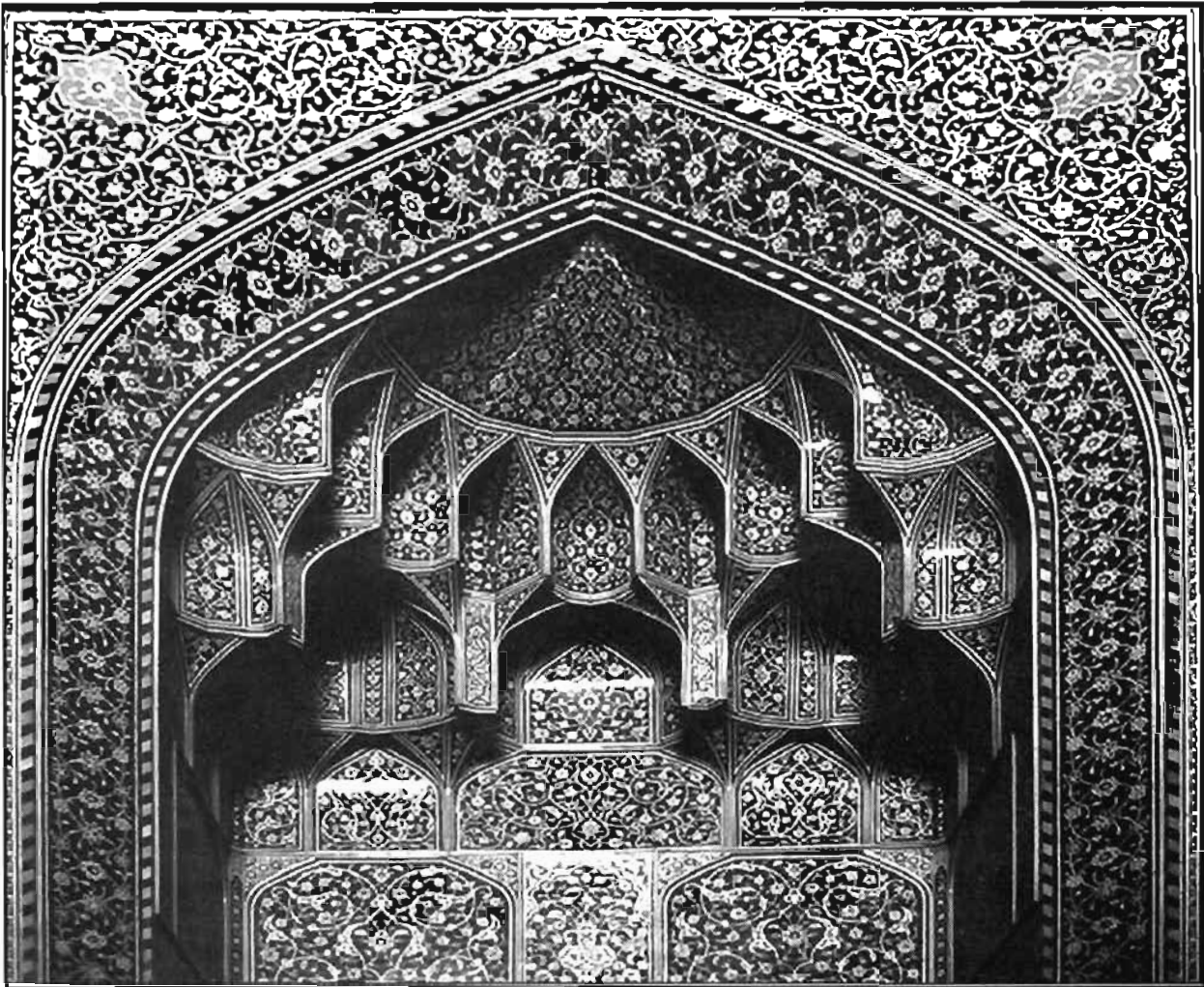


سکه ۲۰ شاهی به نام شاه سلیمان صفوی محل ضرب: اصفهان سال ضرب: ۱۰۹۶ هجری
شعر پشت سکه: "بهر تحصیل رضای معتدای انس و جان سکه خیرات بر زرد سلیمان جهان"



کاخ هشت بهشت اصفهان که در زمان شاه سلیمان صفوی برای اقامت خانواده سلطنتی ساخته شد.

بعد از شاه سلیمان، پسرش سلطان حسین به حکومت رسید. او که مانند پدرش، زمامداری ضعیف‌النفس بود، زمام امور را به علما و خواجه‌های حرم سپرد و یک دوره سخت‌گیری شدید علیه مسیحیان و مسلمانان سنی مذهب وارد کرد. عدم دلبستگی سلطان حسین به اداره امور کشور نتیجه‌ای جز سقوط و انقراض سلسله صفویه در پی نداشت. در این زمان به دلیل آشفتگی وضع دربار و عدم نظارت ارتش بر مناطق مرزی، در برخی ایالت‌ها شورش‌هایی روی داد. در زمان او محمود افغان، فرماندار قندهار اعلام استقلال کرد و چندی بعد به تحریک دربار هند از طریق سیستان به کرمان حمله کرد و آنجا را تسخیر نمود. در این زمان فرماندهان قزلباش به جای سازماندهی نیروها و مقابله با متجاوزان، درگیر اختلافات داخلی بودند و نیروهای افغان چون عکس‌العملی از دولت صفوی مشاهده نکردند، گستاخ‌تر شده و به اصفهان حمله کردند و نیروهای اندکی را که دربار صفوی برای مقابله با آنها فرستاده بودند، شکست دادند. پس از آن محاصره طولانی مدت اصفهان آغاز شد و سلطان حسین که قدرت و اراده ادامه جنگ را نداشت، نزد فرمانده افغان‌ها رفت و شهر را تسلیم آنها کرد. سپاهیان افغان پس از ورود به اصفهان به غارت آنجا پرداختند و سلطان حسین را به همراه جمع زیادی از مردم شهر به قتل رساندند. به این ترتیب، انحطاطی که نشانه‌های آن پس از مرگ شاه عباس اول در خاندان صفویه آشکار شده بود، به خاطر بی‌لیاقتی شاه سلیمان و پسرش شاه سلطان حسین باعث سقوط و انقراض آنها شد و سرزمین ایران وارد دوره‌ای از هرج و مرج و نابسامانی گردید.



تزئینات کاشی کاری معرق در مقرنس‌های محراب مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان



گجبری‌های تریینی در مقرنس‌های
سقف تالار موسیقی کاخ عالی‌قاپوی
اصفهان - این گجبری‌های زیبا
به‌مظور حذف انعکاسات حاصل از
برخورد اصوات به سقف و دیوار اتاق‌ها
ساخته شده بود تا صدای سازها و
نغمه‌ها به شکل طبیعی و واضح به
گوش برسد.

۱- مقرنس نوعی گجبری برجسته به شکل طاقچه‌بندی آویزان است که اغلب در زیر نیم‌گنبد محراب‌ها یا طاق ایوان مساجد ساخته می‌شود. در این روش، طاقچه‌ها به شکل پلکانی معکوس (ردیف‌های بالایی جلوتر از ردیف پایینی) به دیوار نصب می‌شوند.



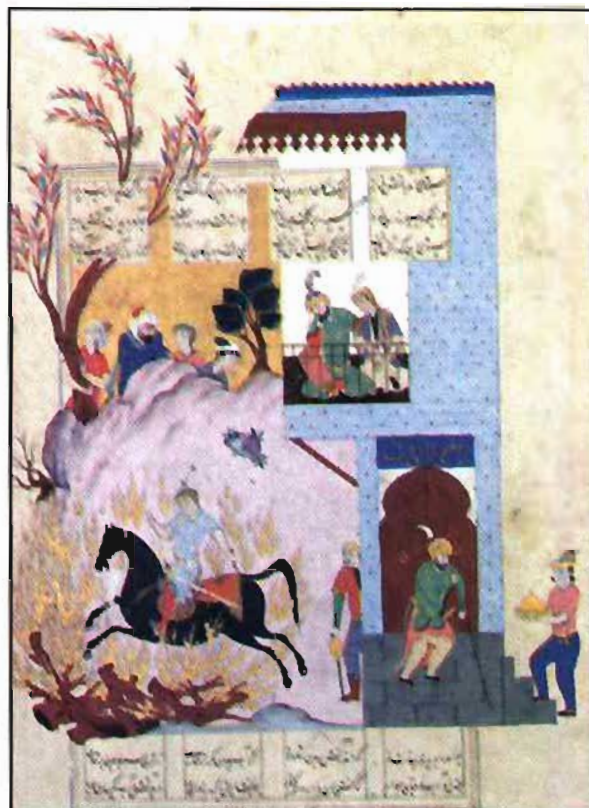
صحنه نبرد شاه اسماعیل اول با ابوالخیرخان ازبک ؛ برگه از کتاب تاریخ عالم آرای عباسی
محل نگهداری : آمریکا - گالری آرتور ساکлер واشنگتن



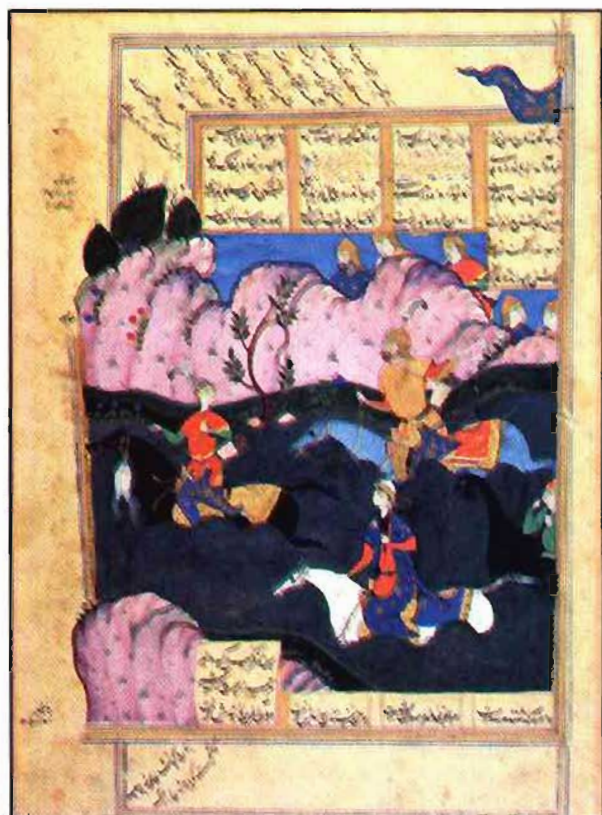
پرسیدن سیاوش از روی آتش : برگه از شاهنامه فردوسی منسوب به شاه اسماعیل دوم صفوی
محل نگهداری : انگلستان - گالری سام فوگ لندن



سیاوش و افراسیاب در شکارگاه



گذشتن سیاوش از آتش در حضور کیکاووس و سودابه



گذشتن کیخسرو، فرنگیس و گیو از رود جیحون و آمدن به ایران



نبرد اسفندیار و ازدها

برگ‌هایی از شاهنامه فردوسی منسوب به شاه طهماسب اول و شاه اسماعیل دوم صفوی

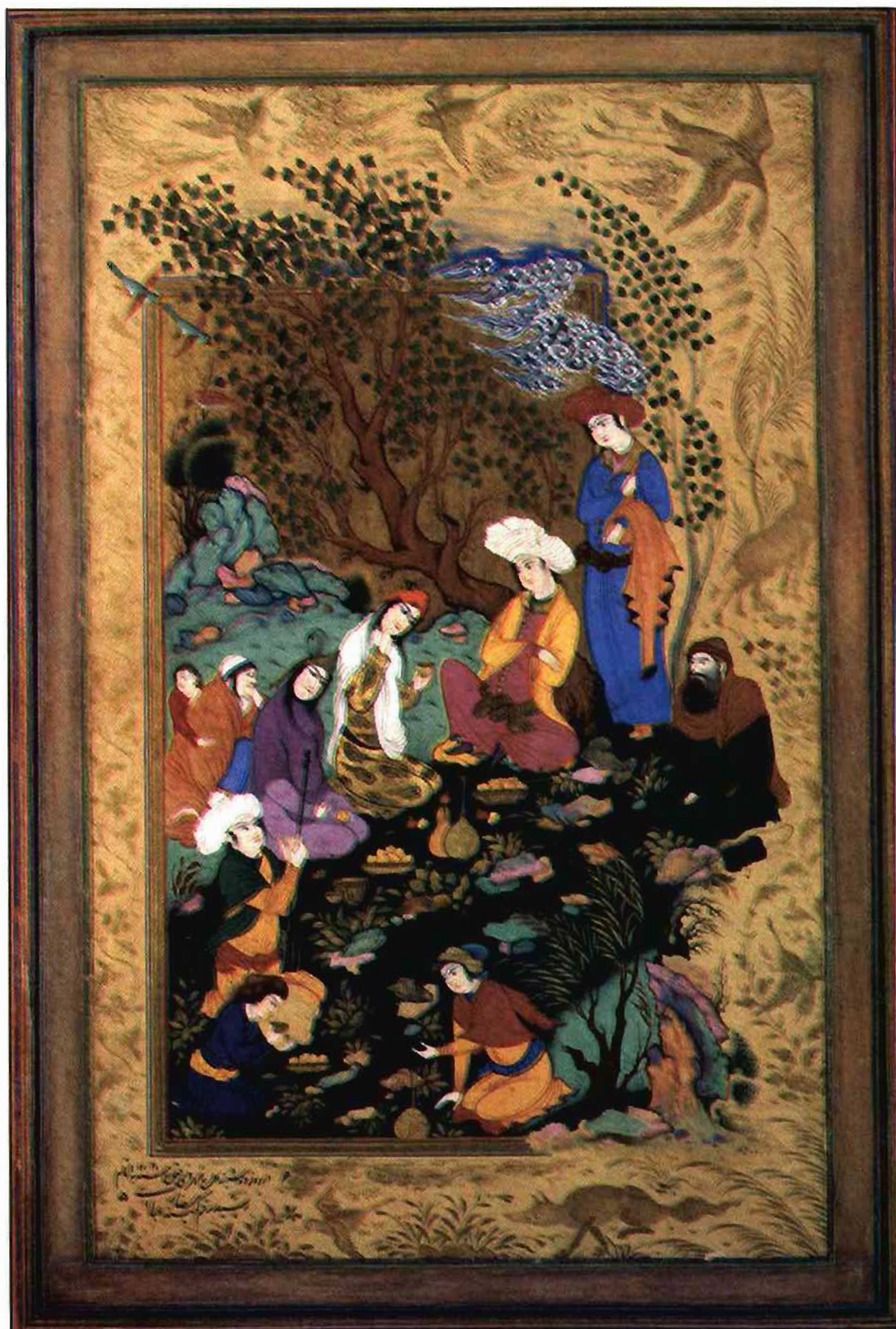
محل نگهداری آثار: تهران - موزه رضا عباسی



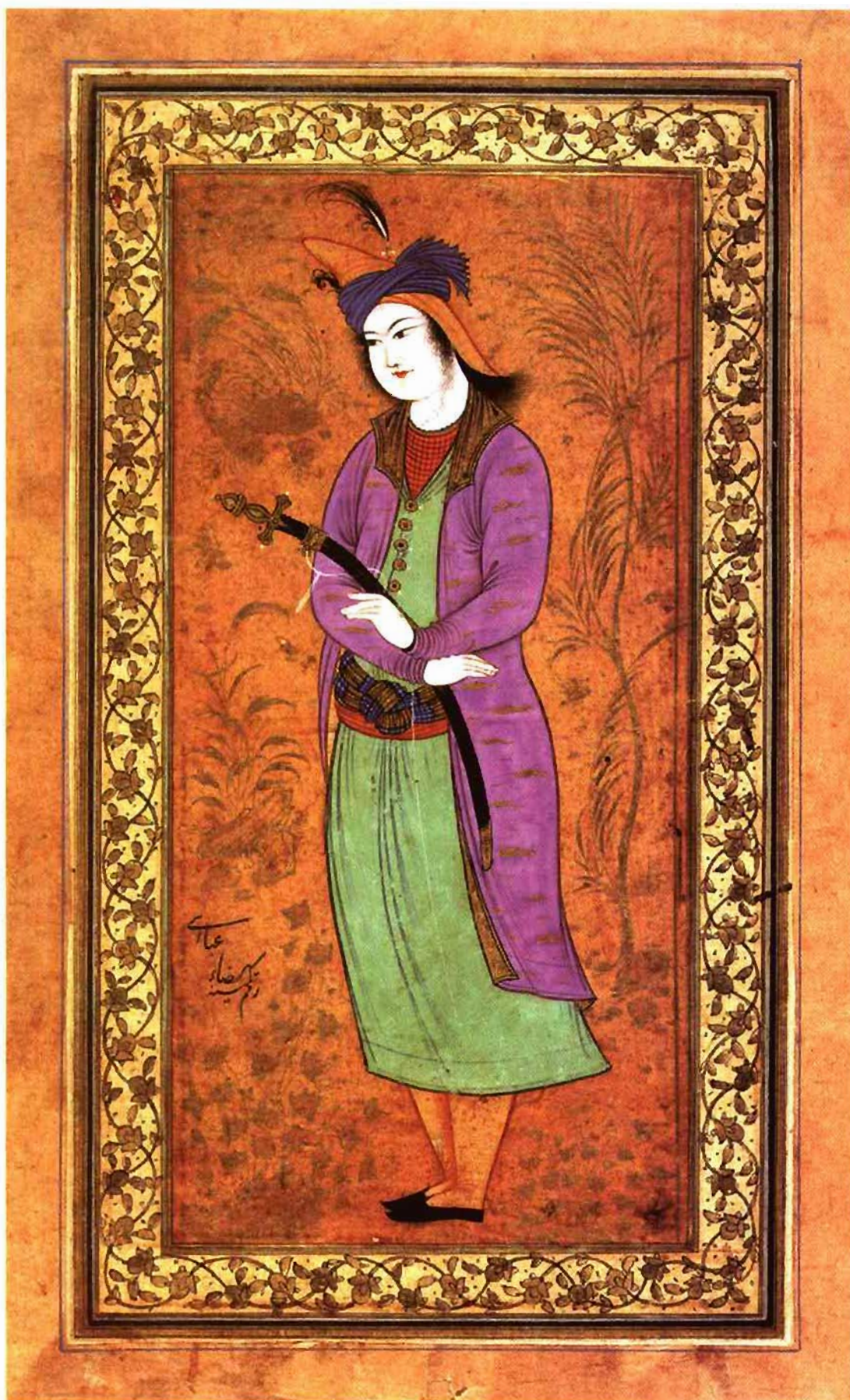
حکایت محبت سلطان محمود غزنوی به شیخ ایاز ؛ برگه از کتاب بوستان سعدی متعلق به دوره صفویه
محل نگهداری : تهران - موزه رضا عباسی



برگی از کتاب بوستان سعدی متعلق به دوره صفوی : محل نگهداری : تهران - موزه رضا عباسی



مجلس بزم شاهزاده‌ها در باغ : تابلو نقاشی اثر رضا عباسی
محل نگهداری : روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ



صاحب منصب درباری ! نابلو نفاشی اثر رضا عباسی
محل نگهداری : آمریکا - انبستیتو هنر شهر دیترویت



نبرد شاه اسماعیل اول با شیبک خان^۱ : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان

۱- پس از سقوط سلسله تیموریان، شیبک خان ازبک (یکی دیگر از نوادگان چنگیز خان مغول که احیای امپراتوری تجزیه شده اجداد خود را در سر می‌پروراند)، به تشویق بایزید دوم (سلطان وقت عثمانی) برای نابودی دولت نوین صفوی از سمت شمال شرق وارد ایران شد. شاه اسماعیل اول ابتدا تلاش کرد با فرستادن سفیران حسن نیت به سمرقند او را از ورود به ایران مع کند اما چون نتیجه‌ای نگرفت، به قصد جنگ با شیبک خان به خراسان لشکر کشید و شهرهای دامغان، گرگان و مشهد را آزاد کرد. پس از آن دو لشکر در نزدیکی شهر مرو رودرروی هم قرار گرفتند و در نبردی سخت، سپاه ایران بر ازبک‌ها پیروز شد. پس از آن شاه اسماعیل فرمان داد پوست سر شیبک خان را پر از گاه کنند و آن را به دربار سلطان بایزید عثمانی بفرستند.



مراسم پذیرایی شاه طهماسب اول از همایون پادشاه هندوستان : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



مراسم پذیرایی شاه عباس دوم از ندر محمدخان، امیر ترکستان : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



مراسم پذیرایی شاه عباس اول از ولی محمدخان، امیر ترکستان : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



شاهزاده صفوی در باغ : از نقاشی‌های تزئینی کاخ چهلستون اصفهان



محل نگهداری : انگلیس - موزه ویکتوریا و آلبرت لندن

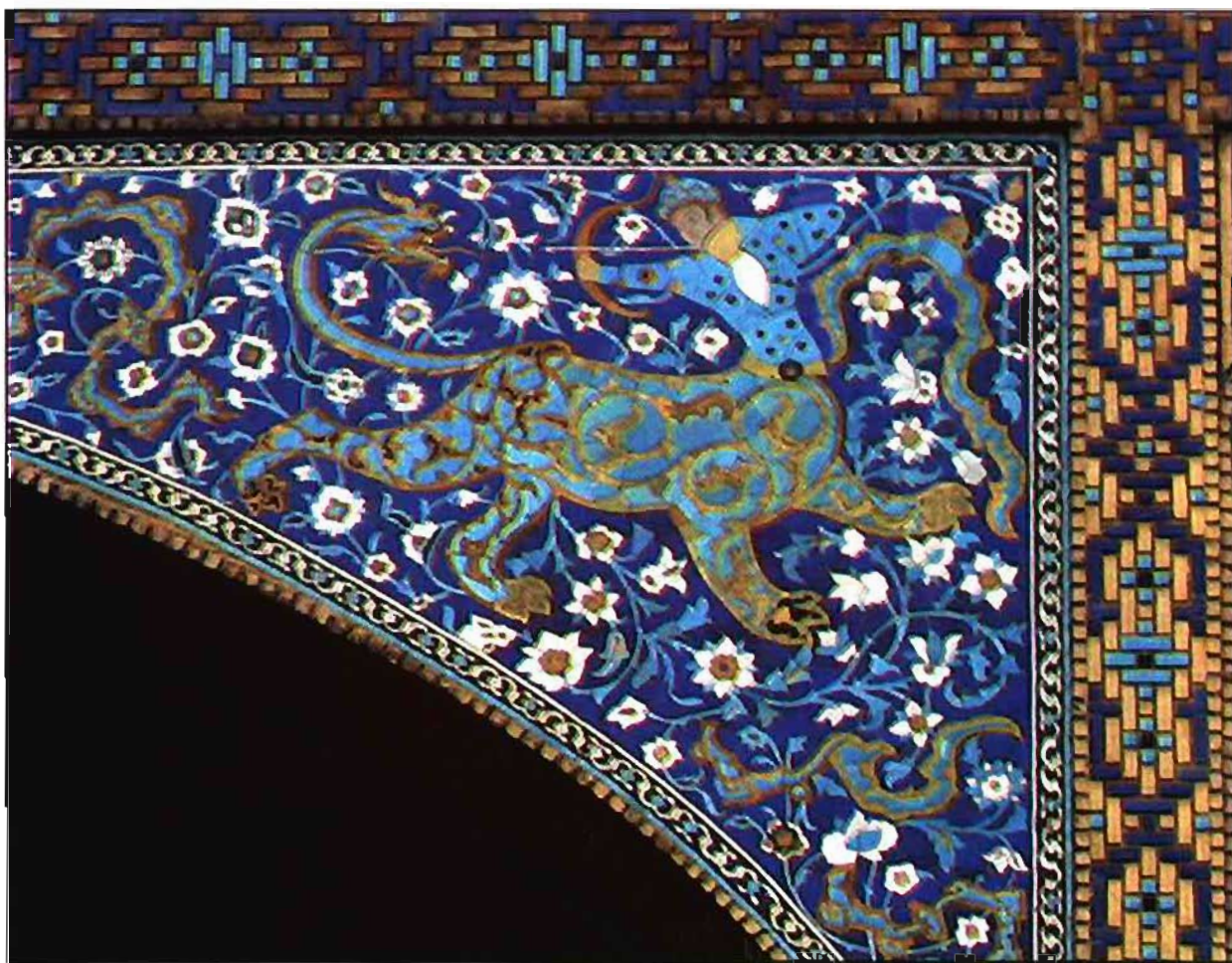
بخشی از کاشی‌های تزئینی متعلق به کاخ هشت بهشت اصفهان



کاشی‌های تزئینی هفت‌رنگ با نقشن مجلس بزم شاهزادگان؛ این کاشی‌ها که پیش از این زینت بخش کاخ شاهان صفوی در اصفهان بود، در آشفتگی و هرج و مرج سقوط دولت صفوی از دیوارها کنده شده و اغلب آنها به موره‌های کشورهای خارجی برده شده است.



محل نگهداری آثار : فرانسه - موزه لوور پاریس



نقش صورت فلکی آذرماه (قوس کمان) بر سردر بازار قیصریه اصفهان که به شیوه کاشی کاری معرق کار شده است.



نمونه کاشی کاری هفت رنگ (موزائیکی) متعلق به مدرسه چهارباغ اصفهان



نمونه کاشی کاری معرق (شکسته)

۱- این نقش که زائچه و طالع سعد اصفهان نیز نام گرفته است، نگاره‌ای است از یک موجود افسانه‌ای با نیم تنه انسان و پیر که در حال تیراندازی به دم آژدهایی خود است. برخی این تصویر را به نمادی از مبارزه انسان با نفس خویش تعبیر کرده‌اند و برخی دیگر آن را به زمان الحداثت آخرین باروی امنیتی شهر اصفهان که احتمالاً آذرماه پایان پذیرفته. منسوب می‌دانند.



محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکسر واشنگتن

بشقاب نفیس با نقش گل و بوته متعلق به دوره صفویه



محل نگهداری آثار : آمریکا - موزه سین سیناتی



ظروف با نقوش انسانی متعلق به دوره صفویه

فصل چهارم

ایران از ظهور نادر تا سقوط دولت قاجار

سلسله افشاریه :

با سقوط دولت صفوی، افغان‌ها بر ایران مسلط شدند. محمود افغان که تا آن زمان تجربه اداره کشور بزرگی را نداشت، از روی ناچار صاحب‌منصبان صفوی را در مقام‌های خود ابقاء نمود و در یک اقدام تبلیغاتی دستور داد همه کسانی که به شاه سلطان حسین خیانت کرده بودند، مجازات کنند.

در این میان تهماسب دوم (پسر سلطان حسین) از اصفهان گریخت و تلاش کرد مردم قزوین و کاشان را علیه افغان‌ها بشوراند اما موفق نشد و به ناچار به خراسان گریخت. اما در خراسان جوانی به نام نادرقلی از قبیله افشار^۱ که با نبوغ نظامی و سیاسی خود حکومت منطقه کلات را به دست آورده بود، به یاری تهماسب دوم آمد و شهرهای مشهد و نیشابور را به نام شاه صفوی تسخیر کرد. نادر پس از آن به اصفهان حمله کرد و پس از چند جنگ پیایی افغان‌ها را شکست داد و از ایران اخراج کرد. اما زمانی که نادر سرگرم جنگ با افغان‌ها بود، شاه تهماسب بدون هماهنگی به جنگ با عثمانی‌ها رفت و با شکست خفت‌باری مجبور شد بخشی از آذربایجان را به عثمانی‌ها واگذار کند. همین موضوع بهانه‌ای شد که نادر او را از سلطنت خلع و پسر هشت ماهه وی را با لقب شاه عباس سوم به پادشاهی برگزید و خود را نایب‌السلطنه شاه خردسال نامید و به این ترتیب زمام امور مملکت به طور کامل به دست نادر افتاد.

۱- قبیله افشار یکی از ۷ قبیله قزلباش حامی دولت صفوی بود که به دستور شاه عباس اول و برای جلوگیری از حمله دوباره ازبک‌ها از عرب ایران به خراسان کوچ کرده بودند. شش قبیله دیگر قزلباش عبارت بودند از: قاجار، شاملو، استاجلو، تکلو، روملو و ذوالقدر

نادر پس از این اقدام برای بازپس گرفتن مناطقی که شاه‌تهماسب از دست داده بود، با ارتش جدیدی که از شاهسون‌ها و نیروهای وفادار خود، به جنگ با عثمانی‌ها رفت و موفق شد شهرهای گنجه، ایروان و تفلیس را از دست آنها آزاد کند. او سپس سپاه روس را که وارد شهرهای شمالی ایران شده بودند با یک اولتیماتوم از رشت و باکو اخراج کرد.

در سال ۱۱۴۸ هجری، نادر در مراسمی که به مناسبت عید نوروز در دشت‌مغان^۱ برگزار کرده بود با اعلام مرگ ناپهنگام شاهزاده جوان صفوی، به سران قبایل پیشنهاد کرد تا یکی دیگر از خانواده سلطنتی صفوی را به عنوان پادشاه جدید کشور برگزینند.



نادرشاه افشار

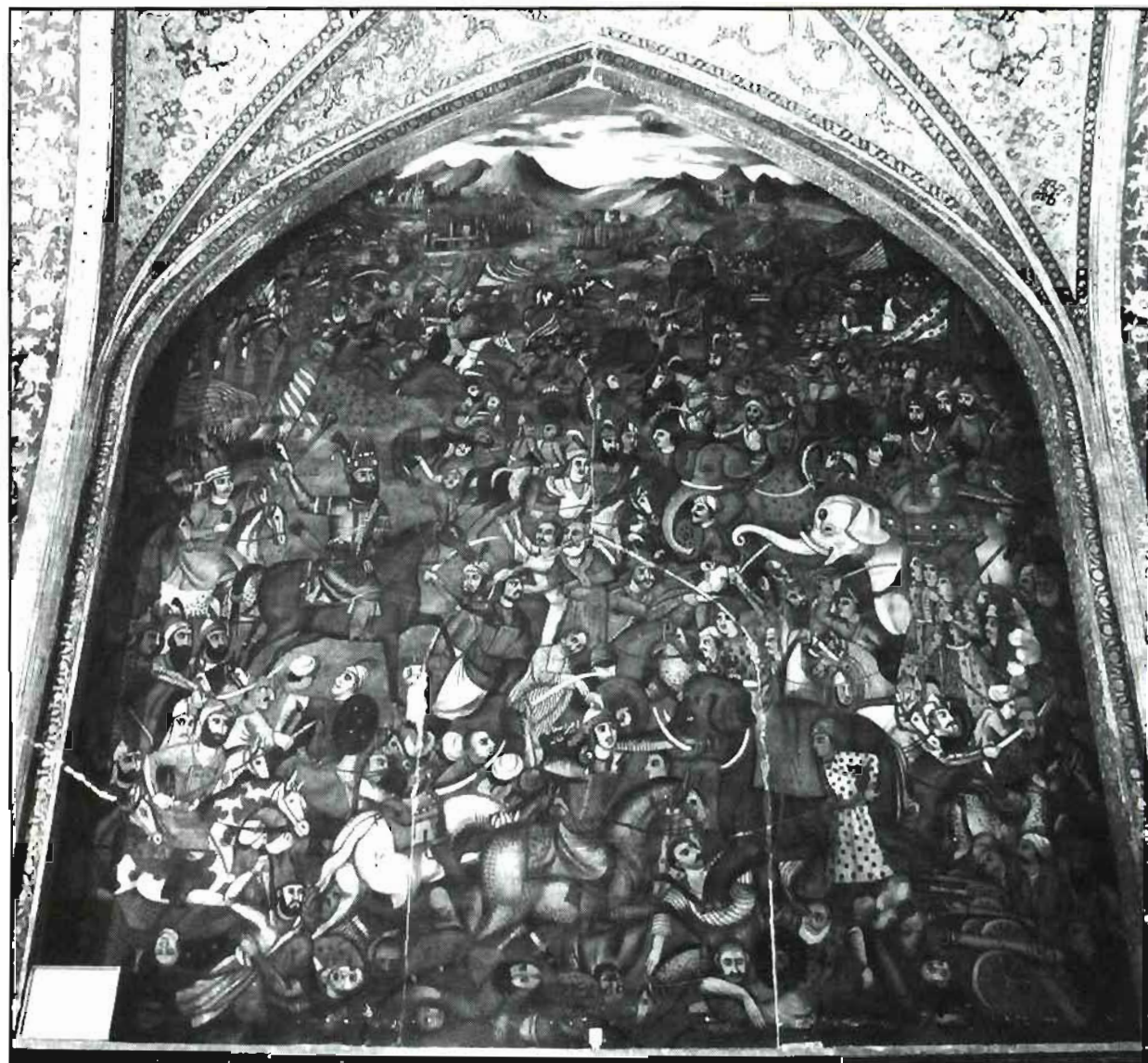
اما سران ایل و نجبا همگی یکصدا از نادر درخواست کردند تا او مسئولیت تخت و تاج کشور را بر عهده گیرد. نادر ابتدا از قبول این موضوع امتناع کرد اما هنگامی که با اصرار بزرگان مواجه شد، با شروطی^۲ مقام سلطنت را پذیرفت و رسماً به عنوان پادشاه ایران تاجگذاری کرد.^۳

نادرشاه پس از مراسم تاجگذاری، عازم قندهار شد تا شورش افغان‌ها را سرکوب کند. او پس از یک محاصره طولانی، موفق شد مقاومت افغان‌ها را درهم بشکند و کنترل شهر قندهار را در دست بگیرد. اما حمایت‌های پادشاه گورکانی هند و پناه دادن به شورشیان قندهار باعث شد نادر پس از تثبیت اوضاع به فکر گوشمالی دادن به پادشاه هند به آن سرزمین حمله کند. در جنگی که میان سپاه ایران و هند در دشت کرنال روی داد، نادر با یک حمله غافلگیرانه توانست سپاه عظیم دشمن را در مدت کمتر از دو ساعت شکست دهد. محمد شاه گورکانی چون از شکست خود اطمینان یافت، برای جلوگیری از انهدام دهلی به دست نیروهای نادرشاه، شهر را تسلیم کرد و هدایای بسیار ارزشمندی از جمله تخت جواهرنشان طاووس و الماس‌های کوه نور و دریای نور را به پادشاه ایران اعطا کرد.

۱- دشت مغان [زادگاه اینجانب] منطقه بسیار زیبا و حاصلخیزی است در شمال استان اردبیل که شهرهای پارس آباد، گرمی و بیله‌سوار و بخشی از کشور آذربایجان را در برمی‌گیرد. نام مغان برگرفته از نام مغان (روحانیون) آیین مهر و میتراپرستی است که زمان اشکانیان در این منطقه می‌زیستند. در کتیبه‌های ساسانی نیز از این دشت با نام بلاسگان یاد شده است.

۲- یکی از شروط نادر این بود که چون مذهب شیعه و سنی عامل اختلاف دولت ایران و عثمانی است، برای پایان دادن به این اختلافات بهتر است مذهب شیعه جعفری در کنار دیگر مذاهب اهل تسنن (حنبل، شافعی، حنفی و مالکی) قرار گیرد.

۳- یکی از جالبترین سکه‌های دوره نادرشاه، سکه‌ای است که به مناسبت جلوس او بر تخت سلطنت ضرب شده است. پشت این سکه به جای سال ضرب، عبارت "الخیر فی ما وقع" حک شده است که با محاسبه ارزش حروف ابجد سال ۱۱۴۸ هجری به دست می‌آید.



صحنه نبرد کرنال میان نادرشاه و محمد شاه گورکانی که بعدها به نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان اضافه شده است.

نادر شاه با وجود تمام خدماتی که برای اتحاد و یکپارچگی ایران انجام داده بود؛ در اواخر عمر به لحاظ ناکامی‌های متعدد، دچار نوعی ناراحتی روحی شد و دست به اعمال خشونت‌آمیز زد که در نتیجه آن تعدادی از بزرگان کشور و از جمله پسرش کشته شدند. اقدامات نادرست نادر که همراه با افزایش مالیات‌ها بود، باعث ایجاد نارضایتی در میان عامه مردم و حتی فرماندهان نظامی شد و شورش‌هایی علیه او در سراسر کشور شکل گرفت و سرانجام زمانی که برای سرکوب یکی از این شورش‌ها به قوچان رفته بود، شبانه به دست چند تن از سربازانش به قتل رسید.

پس از مرگ نادرشاه، جنگ‌های داخلی و قتل‌عام‌های وحشتناک برای کسب عنوان جانشینی و دست‌یابی به گنج‌های افسانه‌ای او به‌راه افتاد. یکی از مدعیان اصلی کسب قدرت در این زمان، عادل‌شاه (برادر زاده نادر) بود که توانست مدت کوتاهی حکومت کند اما او نیز به دست برادرش خلع شد. پس از آن درگیری میان بازماندگان نادر شدت گرفت تا اینکه شاه‌رخ میرزا به پادشاهی رسید و توانست تا پایان سلسله زندیه بر محدوده کوچکی از خراسان حکومت کند.

سلسله زندیه :

با ادامه جنگ‌های خانوادگی میان بازماندگان نادرشاه و آشکارشدن بی‌کفایتی آنها در اداره امور مملکت، کریمخان (خان قبیله زند لرستان) با دو تن از خان‌های بختیار (علی‌مردان خان و ابوالفتح خان) اتحاد سه‌گانه‌ای تشکیل دادند تا فردی از خانواده صفوی را به حکومت برسانند اما با خیانت دو خان دیگر، کریمخان مجبور شد به تنهایی به نبرد با مدعیان سلطنت برود. کریمخان پس از ۱۶ سال نبرد متمادی توانست بخش‌های عمده کشور را تصرف کند و علی‌رغم میل باطنی مجبور شد خود حکومت را در دست بگیرد. با این همه او از به‌کاربردن عنوان شاه خودداری کرد و خود را وکیل مردم (وکیل‌الرعا) خواند.

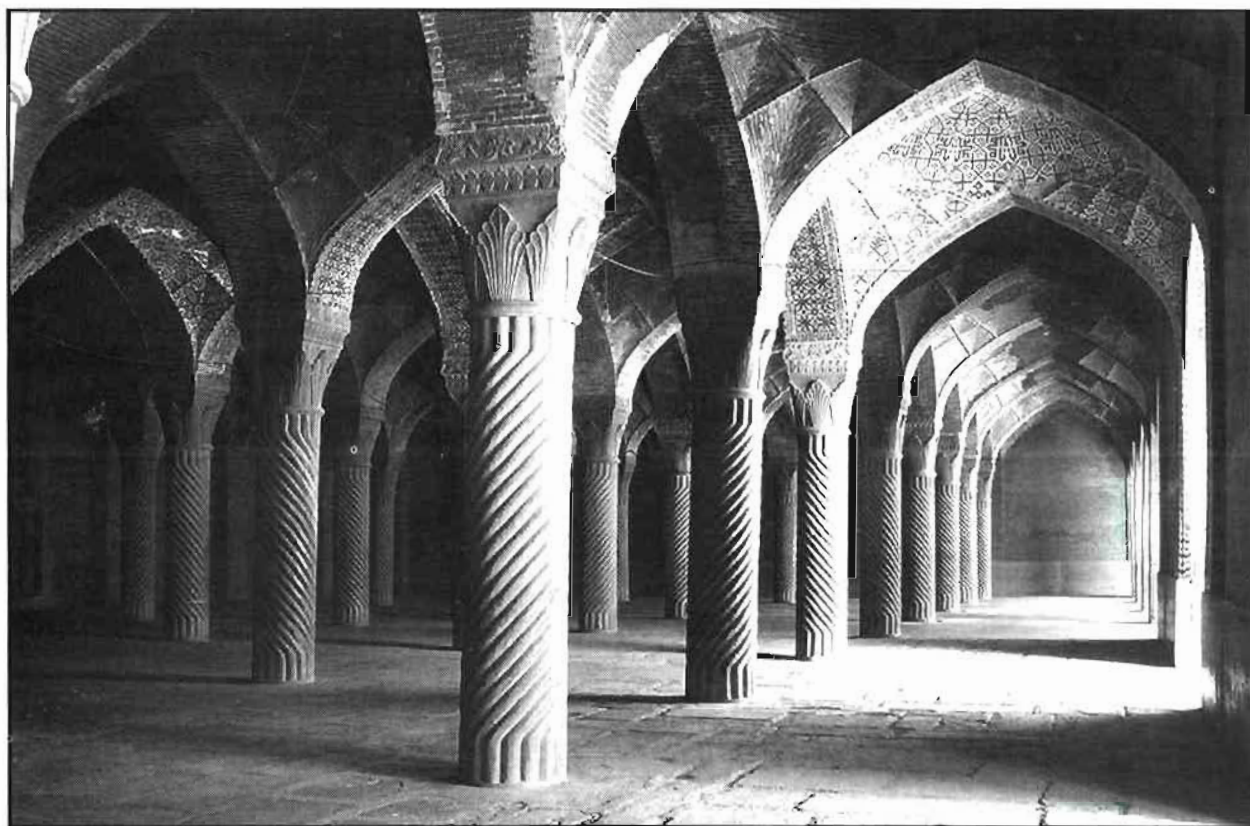


کریمخان زند (وکیل‌الرعا)

کریمخان فردی ساده‌زیست بود و به جمع‌آوری ثروت و تجملات علاقه‌ای نداشت. او سالهای پایانی عمر خویش را در شیراز گذراند و در زمان خود بناهای عام‌المنفعه زیادی چون مسجد، حمام و بازار در آن شهر ساخت. او با اینکه سواد زیادی نداشت اما در ایجاد رابطه با کشورهای خارجی، جانب احتیاط را رها نمی‌کرد و در عقد قراردادهای تلاش می‌کرد تا امتیاز مهمی به آنها ندهد.



ارگ (تختگاه) کریمخانی در شیراز از آثار دوره زندیه



شبهستان مسجد وکیل شیراز از آثار دوره زندیه

با مرگ کریمخان دوباره جنگ داخلی میان بازماندگان آغاز شد و در گوشه و کنار کشور، مدعیان برای کسب قدرت به نبرد با یکدیگر پرداختند و در این درگیری‌ها بسیاری از آنها یکی پس از دیگری به قتل رسیدند. آخرین فرمانروای زند، لطفعلی‌خان (نوه برادری کریمخان) نام داشت. او که جوانی دلاور و خوش‌سیما بود، میان مردم محبوبیت زیادی داشت و توانست چند صباحی حکومت کند.



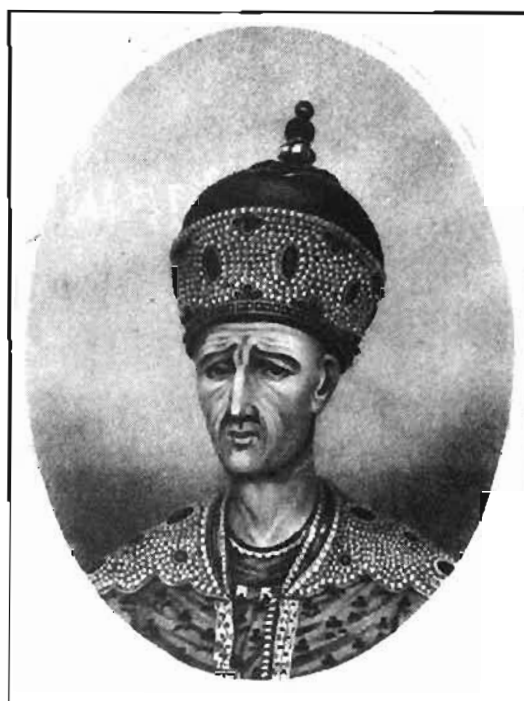
تصویری از نوجوانی لطفعلی‌خان زند

لطفعلی‌خان در یکی از لشکرکشی‌ها که به جنگ با آغامحمدخان (خان قبیله قاجار) از شهر شیراز خارج شده بود، با خیانت وزیرش حاج ابراهیم کلانتر روبرو شد و چون نتوانست در برابر سپاه دشمن مقاومت کند، به‌ناچار به کرمان گریخت اما سپاهیان قاجار کرمان را تسخیر کردند و در هجومی وحشیانه به دستور آغامحمدخان جمع زیادی از مردم به بهانه پناه دادن به شاه زند کور کردند.

در این میان لطفعلی‌خان به بم گریخت اما آنجا نیز با خیانت حاکم شهر مواجه شد و به اسارت خان قاجار درآمد. لطفعلی‌خان سرانجام در یک اقدام بی‌رحمانه توسط آغامحمدخان در تهران کور شد و مدتی بعد به قتل رسید.

سلسله قاجار :

آغامحمدخان پسر محمدحسن خان قاجار که در جنگ با کریمخان زند شکست خورده بود، مجبور شد به عنوان گروگان همراه خان زند به شیراز برود و چند سالی را در ارگ سلطنتی تحت نظر بماند. با مرگ کریمخان در سال ۱۱۹۳ هجری، آغامحمدخان به سرعت از شیراز فرار کرد و خود را به قبیله‌اش در گرگان رساند و با جمع‌آوری نیروی نظامی، نقشه براندازی خاندان زندیه را طراحی کرد. او چندی بعد با استفاده از بی‌تجربگی لطفعلی‌خان و خیانت اطرافیان، موفق شد سلسله زندیه را منقرض کند و زمینه را برای تأسیس سلسله قاجار فراهم سازد.



آغا محمد خان قاجار

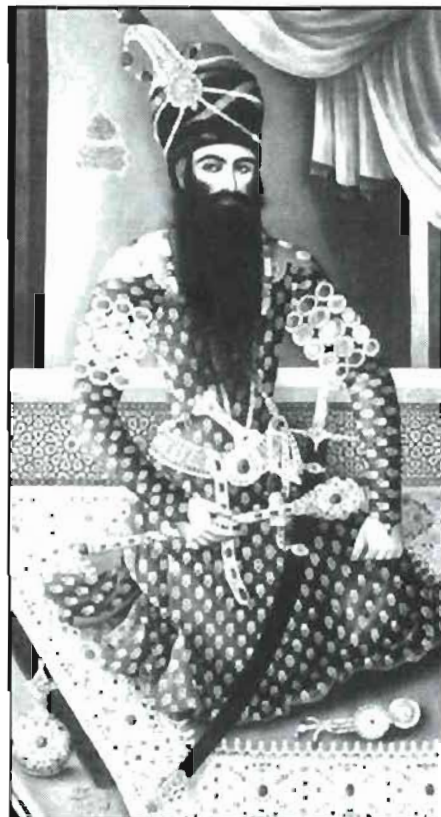
آغامحمدخان پس از برنداختن زندیه و بازماندگان افشاریه، در کاخ گلستان تهران تاجگذاری کرد. سپس به گرجستان لشکر کشید و حاکم آنجا را که به اطاعت روس‌ها درآمده بود، کشت و دوباره به پایتخت بازگشت اما مدت کوتاهی از بازگشت او نگذشته بود که گرجی‌ها دوباره شورش کردند و خان قاجار مجبور شد برای سرکوب آنها دوباره به قفقاز لشکرکشی کند اما در میانه راه توسط چند تن از همراهانش (که دستور داده بود آنها را بخاطر ارتکاب جرم کوچکی به دار آویزند)، به قتل رسید.



قلمرو ایران در زمان نادرشاه افشار و سرزمین‌هایی که در دوره قاجار از ایران جدا شدند.



عباس میرزا (پسر فتحعلی شاه)

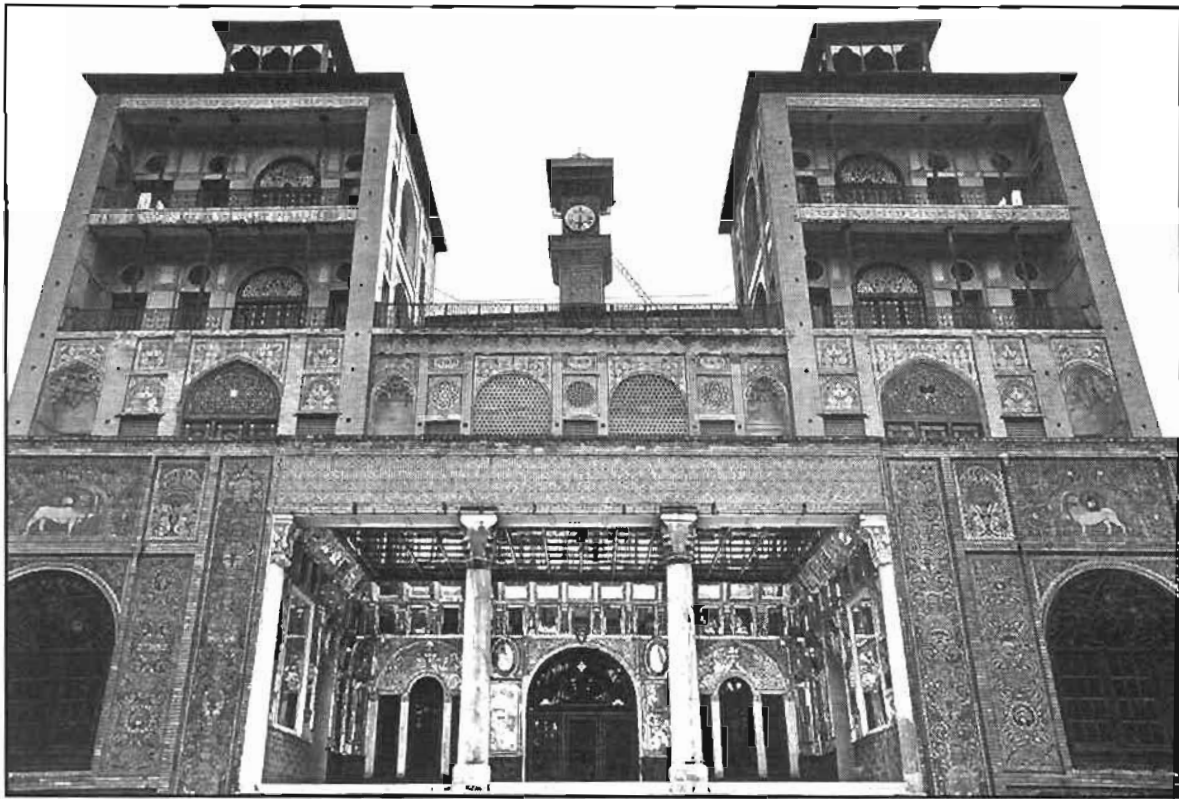


فتحعلی شاه قاجار

با مرگ آغامحمدخان و از آنجا که او خواجه بود و فرزندی نداشت، برادرزاده اش باباخان با لقب سلطان فتحعلی شاه به سلطنت رسید. بی لیاقتی این پادشاه و ناآگاهی او از اوضاع جهانی، باعث شد تا در دوره حکومت او بخش بزرگی از خاک سرزمین ما جدا شود و کشور نیز تحت سیطره بیگانگان قرار گیرد. عباس میرزا (ولیعهد و پسر فتحعلی شاه) گرچه رشادت های بسیاری برای بازگرداندن این مناطق و جبران شکست ها انجام داد، اما او نیز به خاطر کارشکنی انگلیسی ها نتوانست در برابر نیروهای روس مقاومت کند و سرانجام طی دو عهدنامه گلستان و ترکمن چای، سرزمین های بالای رود ارس (شامل کشورهای گرجستان، آذربایجان، نخجوان و ارمنستان امروزی) از ایران جدا شدند.



سکه یک تومانی به نام سلطان فتحعلی شاه قاجار سال ضرب: ۱۲۴۶ هجری محل ضرب: دارلسلطنه اصفهان



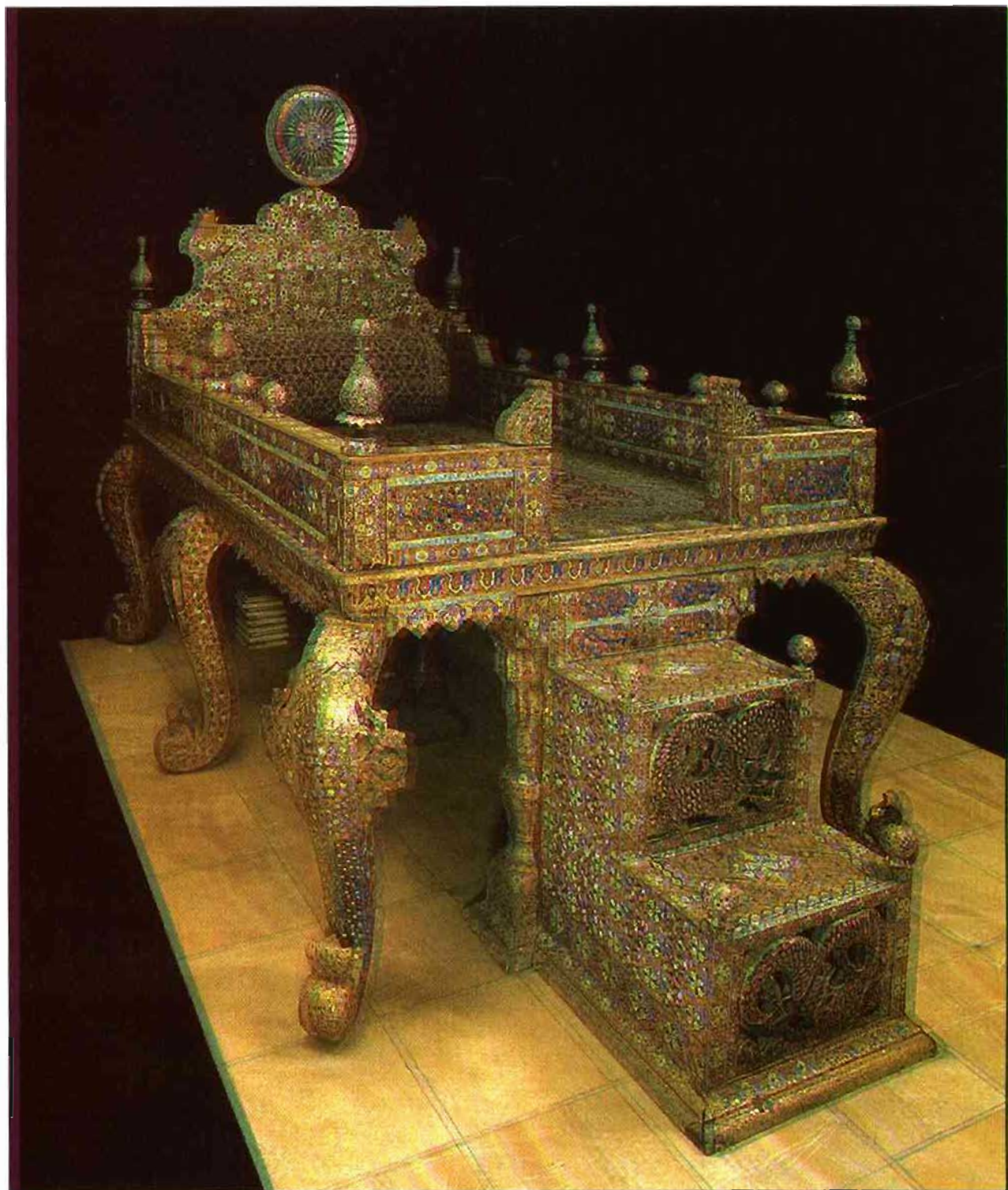
عمارت شمس‌العماره (بنای خورشید) در کاخ گلستان تهران

مجموعه کاخ‌های گلستان، یادگاری به جای مانده از ارگ تاریخی تهران و محل اقامت شاهان سلسله قاجار و از زیباترین و کهنترین بناهای پایتخت ۲۰۰ ساله ایران می‌باشد. شاه تهماسب اول صفوی نخستین پادشاهی بود که در سفر خود به قصد زیارت مقبره شاه عبدالعظیم ری دستور داد بارویی دور قصبه تهران احداث شود. پس از او شاه عباس اول در قسمت شمالی حصار تهماسبی، چهارباغ و چنارستانی احداث نمود و چند عمارات سلطنتی داخل آن ساخت و آنجا را ارگ سلطنتی نامید گرچه امروزه از آن بناهای صفوی اثری برجای نمانده است.

قدیمی‌ترین بنای موجود در کاخ گلستان، ایوان تخت مرمر و خلوت کریمخانی است که متعلق به دوران زندیه است. کریمخان زند زمانی که برای نبرد با قبیله قاجار، تهران را مرکز اردوکاری خود قرار داده بود، پس از پیروزی در دیوانخانه تهران بار عام داد و با عنوان وکیل الرعایا حکومت را در دست گرفت.

پس از مرگ کریمخان، آغامحمدخان شهر تهران را به پایتختی برگزید ولی به دلیل لشکرکشی‌های دائمی کمتر در مقر حکومت خود به سر می‌برد و برای عمارت و آبادانی شهر فرصت کافی نداشت. در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه و ناصرالدین شاه قاجار با گسترش دستگاه اداری و تشریفات سلطنتی، بناهای متعددی در داخل این ارگ احداث شد. در دوران شاهان پهلوی نیز بخش‌هایی از این ارگ تخریب شد و با انتقال محل سکونت خانواده سلطنتی به کاخ‌های سعدآباد و نیاوران، مجموعه کاخ‌های گلستان به محل پذیرایی از میهمانان خارجی تبدیل شد. پس از انقلاب نیز این مجموعه همچون اغلب عمارات سلطنتی به صورت موزه درآمد.

بخش‌های مختلف مجموعه کاخ گلستان عبارتند از: ایوان تخت مرمر، خلوت کریمخانی، تالار موزه، تالار آینه، تالار عاج، تالار برلیان، تالار تشریفات، عمارت شمس‌العماره، عمارت بادگیر و حوضخانه وسیع آن، تالار الماس، کاخ ابیض، چادرخانه و ساختمان کتابخانه.



تخت طاووس از آثار خزانه جواهرات ملی^۱؛ این تخت در سال ۱۲۱۶ هجری به دستور فتحعلی شاه قاجار از جواهرات و نفایس سلطنتی ساخته شد و به افتخار همسرش طاووس خانم به تخت طاووس مشهور شد. پس از درگذشت فتحعلی شاه، ناصرالدین شاه دستور داد تا تخت مذکور را تعمیر کرده و تغییراتی جزئی در سبک، ناهری آن بدهند. تخت طاووس تا سال ۱۲۶۰ شمسی در کاخ گلستان تهران قرار داشت و پس از آن همراه دیگر جواهرات سلطنتی تحویل بانک مرکزی گردید تا به عنوان پشتوانه پول ملی از آنها محافظت شود.

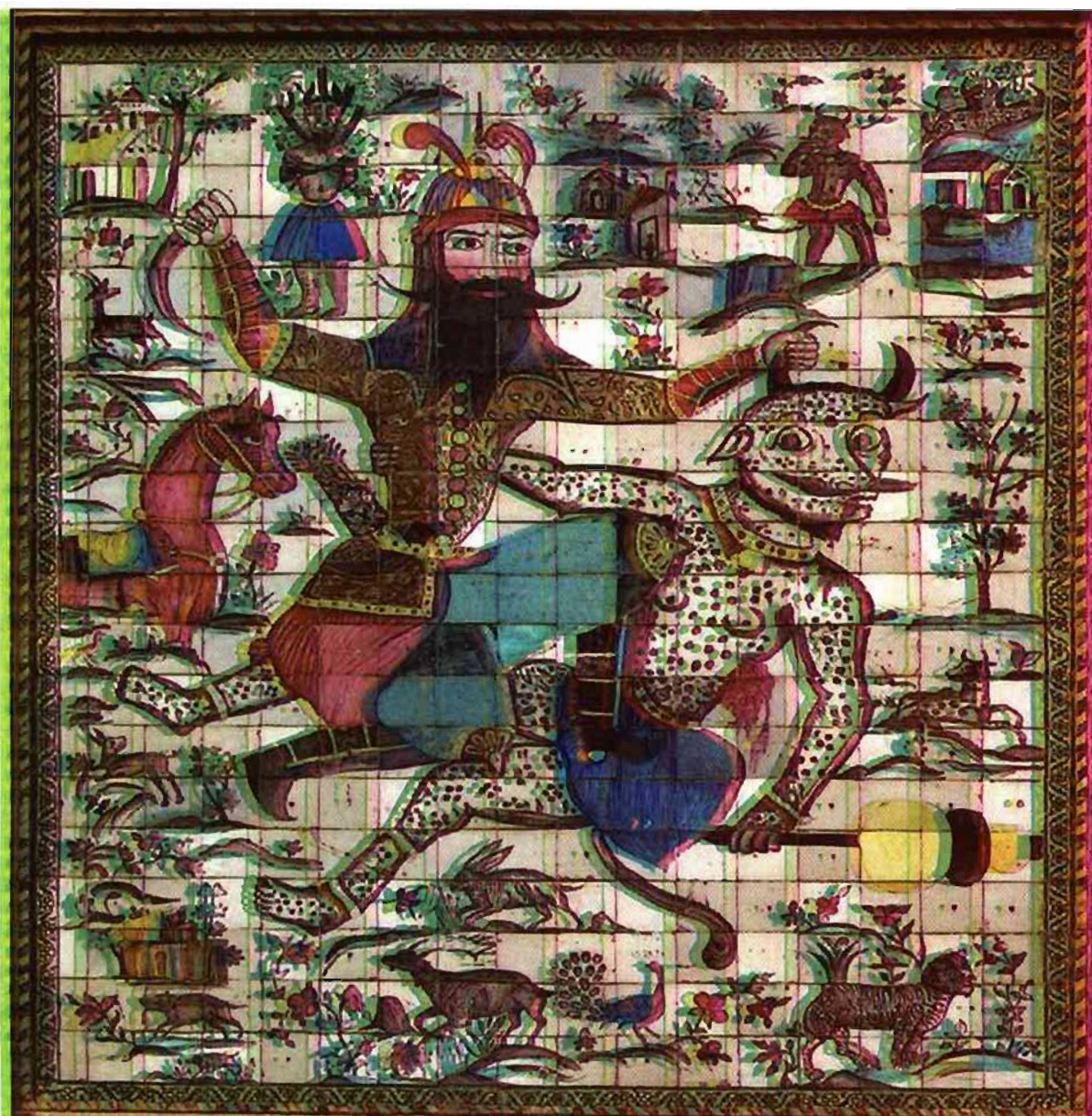
۱- در خزانه جواهرات بانک مرکزی، هزاران جواهر و گنجینه باارزش متعلق به شاهان صفویه تا پهلوی نگهداری می‌شود. الماس دریای نور، کمره جواهر نشان، تخت نادری، تاج کیانی، تاج رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی، نیم تاج هرح دبا و مجموعه‌ای از گوهرهای گرانبه‌ها مانند الماس، برلیان، مروارید، لعل، یاقوت و زمرد) تنها بخشی از آثار این مجموعه به‌شماره محسوب می‌شوند.



الماس دریای نور : این الماس بی نظیر و گرانبها که توسط نادرشاه از هند به ایران آورده شده بود، پس از مرگ او ابتدا به نوه اش شاهرخ میرزا رسید و بعدها به دست لطفعلی خان زند افتاد و هنگامی که شاه زند از آغامحمدخان قاجار شکست خورد، گوهر مذکور نیز به گنجینه جواهرات قاجار منتقل گشت. زوج این الماس که کوه نور نام داشت [البته با وزنی کمتر و تراشی ناقص تر] پس از مرگ نادر توسط سرداران افغانی از ایران دزدیده و تحویل کمپانی هند شرقی انگلیس شد و هم اکنون روی تاج ملکه الیزابت نصب شده است.

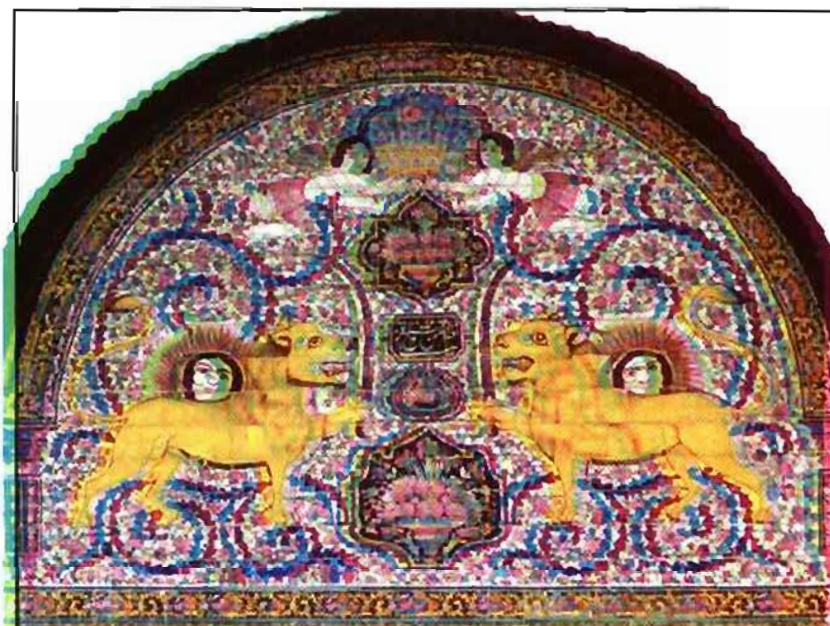


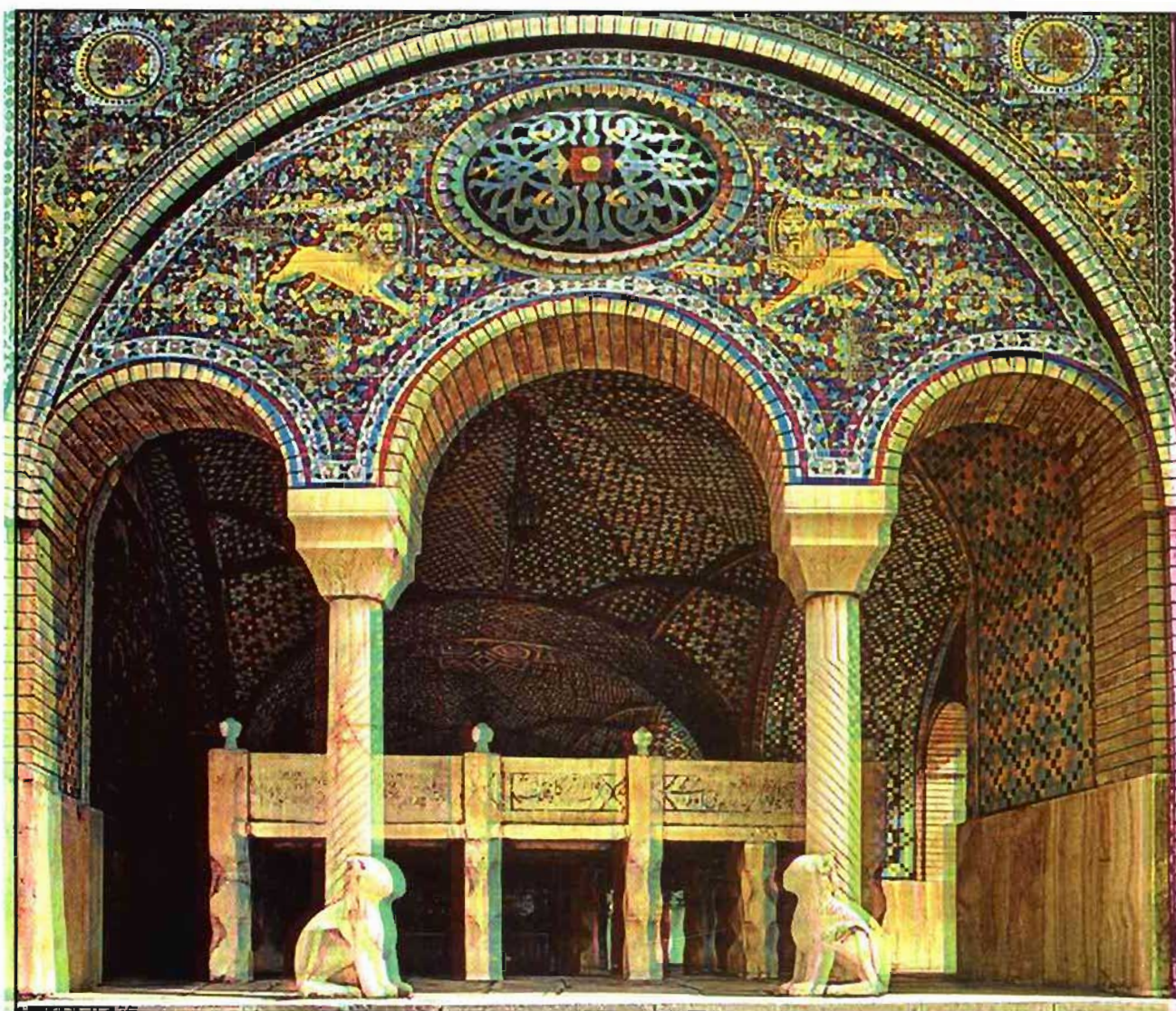
کره جواهرنشان: این کره در سال ۱۲۹۱ هجری به دستور ناصرالدین شاه از جواهرات پیاده‌ای که در خزانه سلطنتی بود، ساخته شد. هنرمندان اصفهانی برای ساخت بدنه این کره از ۳۴ کیلوگرم طلای خالص و بیش از ۵۱ هزار قطعه جواهر گرانبها استفاده کرده‌اند! بر روی نقشه این کره، دریاها با قطعات زمرد سبز، کشورهای ایران و انگلستان و خط استوا با الماس و بقیه کشورها با یاقوت روشن و کبود مشخص شده‌اند.



بالا : کاشی‌های تزئینی سردر
ارگ کریمخانی شیراز با
نقش نبرد رستم و دیوسفید

پایین : کاشی‌های تزئینی هلالی
سقف عمارت نارنجستان
قوام شیراز با نقش
فرشته‌های بالدار و شیر و
خورشید





بالا : خلوت، کرمی‌خانی در گوشه شمالی کاخ گلستان؛ این ایوان که در دوره زندیه ساخته شده بود، بخشی از خلوت‌خانه کریمخان زند محسوب می‌شد. معروف است ناصرالدین شاه قاجار نیز این ایوان را بسیار دوست داشت و غروب‌ها برای کشیدن قلیان به آنجا می‌رفت.

پایین : کاشی‌های تزئینی دیوارهای کاخ گلستان نهران با نقش شیر و خورشید؛ در کاشی‌کاری هفت‌رنگ دوره قاجار، رنگ‌های زرد و فیروزه‌ای بیش از دیگر رنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.



محل نگهداری : موزه آرمیتاژ روسیه و کاخ موزه سعدآباد

تابلوهای نقاشی از فتحعلی شاه قاجار^۱

روی تابلو سمت راست و کنار صورت فتحعلی شاه، شعری بدین مضمون آمده است :

تمثال شهنشاہ فلک جاہ است این یا پیکر مهر و طلعت ماہ است این
هر کس کہ بدو نظر نماید گوید سلطان جہان، فتحعلی شاہ است این

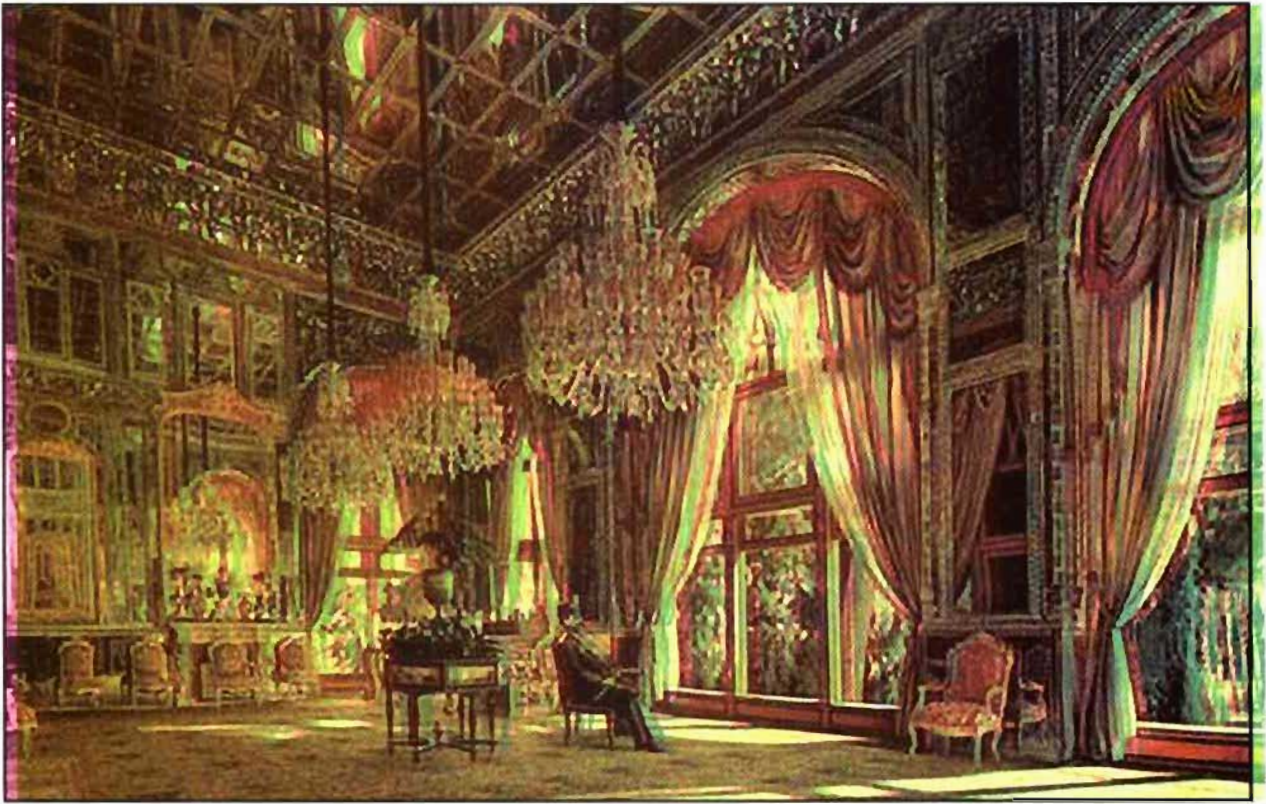
روی تابلو سمت چپ نیز شعری زیر در وصف جمال پادشاہ نوشته شده است :

بہ کام خود ای پاک پروردگار زدی نقش این نامور شہریار
چو این آفرینش برآراستی چنان آفریدی کہ خود خواستی

۱- تاج و جقه، بازوبند، کمر بند، عصا و شمشیرهای مرضعی که در این تابلوها دیده می‌شوند، همگی در خزانه جواهرات ملی بانک مرکزی نگهداری می‌شوند.



تابلوی نقاشی از ناصرالدین شاه قاجار محل نگهداری: روسیه - موزه آرمیتاژ شهر سن پترزبورگ
 نوشته روی تابلو: "سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابن سلطان، ناصرالدین شاه قاجار
 تمثال عظیم الممثل اعلی حضرت آقدس بنشاه کل ممالک محروسه ایران"



نابلوی تالار آینه اثر کمال الملک - محل نگهداری: کاخ موزه گلستان



نابلوی فالگیر بغدادی اثر کمال الملک



ناصرالدین شاه قاجار



محمدشاه قاجار

با مرگ ناگهانی عباس میرزا، فتحعلی شاه بخاطر غم از دست دادن پسرش دچار افسردگی شد و با اینکه فرزندان بسیار دیگری نیز داشت ولی از شدت علاقه، فرزند عباس میرزا به نام محمدمیرزا را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. یکسال بعد با مرگ فتحعلی شاه، محمدشاه جوان بر تخت سلطنت نشست. وی در آغاز حکومتش فردی دانشمند و سیاستمدار به نام قائم مقام فراهانی را به عنوان وزیر اعظم خود انتخاب کرد اما با فشار درباریان مجبور شد او را برکنار کند. از دیگر حوادث دوره سلطنت محمدشاه می توان به شورش افغان ها و تهدید انگلیس ها به اشغال جزایر جنوبی ایران در صورت ادامه محاصره هرات اشاره کرد. چهارمین پادشاه قاجار، ناصرالدین شاه بود که نزدیک ۵۰ سال بر ایران حکومت کرد. در زمان او روابط ایران با کشورهای خارجی توسعه یافت و ایرانیان با پیشرفت های صنعتی اروپایی ها آگاه شدند.

میرزاتقی خان امیرکبیر که در نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه مقام صدراعظمی را در اختیار داشت، برای اصلاح امور کشور تلاش بسیاری کرد ولی اقدامات او موجب دلگیری درباریان و از جمله مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه) قرار گرفت و با تحریک پادشاه ابتدا حکم عزلش صادر شد و پس از چند ماه مخفیانه در حمام فین کاشان به قتل رسید.

کمال الملک : محمد غفاری معروف به کمال الملک برادرزاده صنیع الملک (نقاش معروف دربار فتحعلی شاه) بود که در سال ۱۲۲۷ شمسی در تهران به دنیا آمد. او در نوجوانی برای آموزش هنر نقاشی به مدرسه دارالفنونی رفت که که پیشتر به دستور امیرکبیر ساخته شده بود. در یکی از روزها که ناصرالدین شاه به بازدید مدرسه رفته بود، کارش را پسندید و او را به عنوان نقاش باشی مخصوص به دربار فراخواند. تابلوهای تالار آینه، حوضخانه صاحبقرانیه و تکیه دولت از مشهورترین آثار این نقاش بزرگ به شمار می روند.



محمد علی شاه قاجار



مظفرالدین شاه قاجار

در زمان ناصرالدین شاه بار دیگر مسأله حاکمیت ایران بر افغانستان مطرح شد و این بار با تهدید انگلستان، شاه ایران مجبور شد طبق معاهده پاریس استقلال آنجا را به رسمیت بشناسد. همچنین در زمان او، نواحی ماوراءالنهر در شرق دریای خزر (شامل کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان امروزی) طی قرارداد ننگین آخال از سرزمین مادری خود جدا شد و به اشغال نیروهای روس درآمد. با ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، فرزند کهنسال او مظفرالدین شاه به سلطنت رسید اما آغاز پادشاهی او با اعتراضات گسترده مردم و علما برای ایجاد عدالت‌خانه و مجلس مشروطه همراه شد. مظفرالدین شاه، مدت کوتاهی پس از صدور فرمان مشروطیت و آغاز به کار مجلس شورای ملی درگذشت و پسرش محمدعلی شاه به حکومت رسید.



سکه یک تومانی به نام سلطان مظفرالدین شاه قاجار سال ضرب: ۱۳۱۸ هجری محل ضرب: تهران

ایران از ظهور نادر تا سقوط دولت قاجار ۱۶۳

محمدعلی شاه که به خاطر محدود شدن قدرت پادشاه از همان ابتدا بنای مخالفت با مشروطیت را در پیش گرفت و حتی نمایندگان مجلس را به مراسم تاجگذاری خود دعوت نکرد. در این میان، ترور ناکام شاه در یکی از خیابان‌های تهران، بهانه‌ای شد تا محمدعلی شاه آن را توطئه مشروطه‌خواهان قلمداد کند و دستور به توپ بستن مجلس و تبعید نمایندگان مخالف را صادر نماید. اما قیام مردم ایران و مقاومت دلیرانه سرداران ملی (ستارخان و باقرخان) در تبریز موجب شد که تهران به دست مجاهدان فتح شود و محمدعلی شاه از سلطنت خلع گردد.

با پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه، فاتحان و سران مشروطه در میدان بهارستان تهران جمع شدند و احمد شاه (فرزند خردسال محمدعلی شاه) را به عنوان پادشاه جدید انتخاب کردند. اما هنوز یکسال از پیروزی مشروطه‌خواهان نگذشته بود که دولت‌های انگلیس و روسیه در راستای سیاست‌های استعمارگرانه خویش با عقد یک پیمان محرمانه، ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند و شروع به غارت ثروت ملی ما نمودند.



کودکی احمد شاه قاجار

به این ترتیب نیروهای روس با ورود به تبریز و مشهد، شمال ایران را اشغال کردند و انگلیسی‌ها نیز جنوب کشور را به تصرف خود درآوردند. در این میان، آغاز جنگ جهانی اول اوضاع را پیچیده‌تر کرد. احمدشاه که از اشغال کشور ناراحت شده بود، اداره امور را بر عهده دولت موقت ملی گذاشت. وزیران دولت موقت تلاش کردند با حمایت دولت عثمانی، نیروهای روس و انگلیس را از ایران خارج کنند اما پیروزی متفقین بر نیروهای عثمانی باعث شد این تلاش ناکام بماند. چندی بعد با وقوع انقلاب سفید در روسیه نیروهای روس از شمال ایران خارج شدند اما انگلیسی‌ها در غیاب رقیب دیرینه خود کاملاً بر اوضاع کشور مسلط شدند. آنها ابتدا تلاش کردند به کمک عوامل داخلی، قراردادهای تجاری سودآوری با دولت ایران منعقد کنند و امتیازات گسترده‌ای به دست آورند اما با مخالفت علما و قیام مردم موفق نشدند.

این بار انگلیسی‌ها به فکر تغییر حکومت و روی کار آوردن دولتی دست‌نشانده افتادند و به این منظور، کودتایی طرح‌ریزی کردند که طی آن رضاخان میرپنج (فرمانده نیروهای قزاق) وارد تهران شد و شهر را به اشغال خود درآورد. با خروج اجباری احمدشاه از ایران و سفر به اروپا، رضاخان در مجلس حاضر شد و با اعلام خلع سلسله قاجار، خود را پادشاه جدید ایران نامید.

فصل پنجم

ضمیمه‌های انتهای کتاب

شاهنامه فردوسی :

شاهنامه فردوسی اثری است منظوم شامل ۵۰ هزار بیت، که شرح احوال پادشاهان و پهلوانان ایرانی را از آغاز تمدن تا سرنگونی دولت ساسانی روایت می‌کند. شاهنامه در کل از سه دوره متفاوت تاریخی یاد می‌کند: ۱- دوره اساطیری که به فرمانروایی نخستین پادشاهان پیشدادی (کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، ایرج و منوچهر) مربوط می‌شود. ۲- دوره حماسی که در آن پهلوانان بزرگی چون زال، رستم، گیو و گودرز در خدمت پادشاهان کیانی (کیکاووس، کی خسرو، لهراسب و گشتاسب) به نبرد با مهاجمان، کتور همسایه توران می‌روند. ۳- دوره تاریخی که به حوادث دوران حکومت پادشاهان سلسله‌های مختلف (هخامنشی، اشکانی و ساسانی) تا حمله اعراب به ایران می‌پردازد.

دوره اساطیری پادشاهان پیشدادی :

در آغاز پیدایش جهان که مردم از فرهنگ و تمدن بهره‌ای نداشتند، کیومرث آئین شاهی را بنیان می‌گذارد و رهبری آنها را برعهده می‌گیرد و چون پسرش سیامک به دست دیو پلید (فرزند اهریمن) کشته می‌شود، نوه‌اش هوشنگ را به جنگ دیوان می‌فرستد. هوشنگ بر پلید پیروز می‌شود و سر از بدنش جدا می‌کند. بعد از مرگ کیومرث، هوشنگ به پادشاهی می‌رسد. او در نبرد با اژدها، آتش و آهن را کشف می‌کند و مردم را با فواید آنها آشنا می‌کند.

پس از هوشنگ پسرش تهمورث حکومت جهان را بر عهده می‌گیرد. او بت‌پرستی را برمی‌اندازد و به مردم ریسندگی و بافندگی می‌آموزد و چون بر دیوان مازندران غلبه می‌کند، به شرط آموختن خواندن و نوشتن به مردم قول می‌دهد آنها را آزاد کند.



کیومرث و نوه‌اش هوشنگ به جنگ با دیوان می‌روند

پس از تهمورث، جمشید به پادشاهی می‌رسد. او که به مانند فرمانروایان قبلی از فرّ ایزدی (تائید الهی) و پشتیبانی اهورامزدا برخوردار بود، ۷۰۰ سال بر جهان حکومت می‌کند. در زمان او جهانیان شادکام بودند و دیوان بنده‌وار در خدمت آدمیان بودند. جمشید جشن آغاز سال (نوروز) را برپا می‌دارد و به مردم ساختن خانه و درست کردن سلاح‌های آهنی را یاد می‌دهد. او در کاخ باشکوه خود جام جهان‌نمایی داشت که با آن می‌توانست تمام وقایعی را که در هفت اقلیم جهان می‌گذشت، به چشم ببیند اما زمانی می‌رسد که غرور در دل جمشید راه می‌یابد و او راه ناسپاسی در پیش می‌گیرد و عاقبت به خاطر غرورش مورد قهر خداوند قرار می‌گیرد و ضحاک عرب بر او چیره می‌شود. ضحاک که پسر امیری دادگر از نسل عرب بود، فریب اهریمن را می‌خورد و پدرش را می‌کشد. پس از آن به ایران حمله می‌کند و با کشتن جمشید شاه، حاکم جهان می‌شود. در این میان اهریمن حيله‌ای بکار می‌برد و دو مار سیاه بر کتف‌های ضحاک می‌روید. ضحاک که از وجود مارها به هراس افتاده بود، برای درمان ماندن از نیش مارها دستور می‌دهد هر روز دو نفر از مردان جوان را بکشند و از مغز سر آنها خورنست بسازند اما روزی می‌رسد که برای خوراک مارها همه فرزندان کاوه آهنگر را قربانی می‌کند؛ پس کاوه پیشبند چرمی خود را بر فراز چوبی برمی‌افشاند و با آن درفشی می‌سازد. مردم به‌دور درفش کاوه گرد می‌آیند و علیه شاه ستمگر قیام می‌کنند. با فرار ضحاک از کاخ سلطنتی، مردم فریدون را که از نژاد جمشید بود، به فرمانروایی برمی‌گزینند.

فریدون در نخستین روز مهر بر تخت سلطنت می‌نشیند و دستور می‌دهد جشن مهرگان برپا شود. او پس از تاجگذاری در تعقیب ضحاک از رود دجله می‌گذرد و پس از نبردی سخت در سرزمین عرب او را دستگیری می‌کند و به ایران می‌آورد تا در کوه دماوند به زنجیر بکشد. سرانجام فریدون پس از پانصدسال فرمانروایی تصمیم می‌گیرد پادشاهی جهان را میان سه پسرش تقسیم کند تا خود با خیال آسوده به بندگی خداوند بپردازد. او حکومت ایران را به ایرج، ترکستان (توران) را به تور و روم را به سلم می‌دهد اما چون ایران از ترکستان و روم آبادتر بود، سلم و تور بر ضد ایرج متحد می‌شوند و او را ناجوانمردانه به قتل می‌رسانند. فریدون چون از موضوع آگاه می‌شود، منوچهر نوه ایرج را بر تخت سلطنت می‌نشانند. منوچهر جوان پس از مرگ فریدون با سلم و تور می‌جنگد و آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند.



فریدون ضحاک مار دوش را در کوه دماوند به زنجیر می‌کشد

در زمان منوچهر به خاطر اختلاف مرزی میان ایران و توران (ترکستان) مقرر می‌شود، یکی از پهلوانان ایران تیری به سوی شرق پرتاب کند و هر جا که تیر افتاد، مرز ایران و توران شود. آرش کمانگیر به بالای کوه می‌رود و با آنکه می‌داند پس از پرتاب تیر جان از کالبدش خارج خواهد شد با تمام قدرت تیر را پرتاب می‌کند. تیر از بامداد تا نیمروز بعد در آسمان می‌رود و در کنار رود جیحون فرود می‌آید.

پس از منوچهر، نوذر به پادشاهی می‌رسد اما او چون بیدادگری و ستم پیشه می‌کند، لشکریان می‌شورند و او را از سلطنت خلع می‌کنند. افراسیاب (شاه تورانی) از این موقعیت استفاده می‌کند و به ایران حمله می‌کند. ایرانیان به دفاع برمی‌خیزند و به رهبری دلاوری به نام زال، تورانیان را تا آن سوی رود جیحون عقب می‌رانند و سپس زوتهماسب را به پادشاهی برمی‌گزینند. زوتهماسب و پسرش گرشاسب، چند سالی بر ایران حکومت می‌کنند اما با مرگ آنها سلسله پیشدادیان منقرض می‌شود و کیانیان به جهاننداری می‌رسند.

دوره پهلوانی :

سام پسر نریمان که پهلوانی در سیستان بود، صاحب پسری به نام زال می‌شود. پدر زال او را به بهانه داشتن موهای سفید بود، تک و تنها در غار کوه البرز رها می‌کند اما سیمرغ به یاری کودک می‌آید و او را نزد خود پرورش می‌دهد. سالها بعد سام به یاد فرزند خود می‌افتد و در جستجوی او به کوه البرز بازمی‌گردد. با نصیحت سیمرغ، زال به زابلستان برمی‌گردد و با رودابه (دختر شاه کابل) ازدواج می‌کند و از آنها پسری دلاور و پهلوان به نام رستم متولد می‌شود.

در ادامه شاهنامه آمده است که چون پس از مرگ گرشاسب، تخت پادشاهی خالی مانده بود، زال نام و نشان شاهی به نام کیقباد از نسل فریدون را به پسرش رستم می‌دهد و او را در جستجوی شاه آینده به کوه البرز می‌فرستد. رستم کیقباد را می‌یابد و او را به تخت شاهی می‌نشانند. چندی بعد خبر می‌رسد که افراسیاب تورانی دوباره به مرزهای کشور حمله کرده است. کیقباد سپاهی به رهبری رستم به جنگ با تورانیان می‌فرستد. در آن نبرد، رستم بر افراسیاب پیروز می‌شود و او را از میدان نبرد فراری می‌دهد. لشکریان توران شکست را می‌پذیرند و دست از پا درازتر به کشور خود بازمی‌گردند. پس از کیقباد نوبت به پادشاهی کیکاووس می‌رسد. او که جوانی خام و بی‌تجربه بود، در سودای فتح مازندران به آنجا لشکرکشی می‌کند اما شکست می‌خورد و اسیر دیو سفید می‌شود. رستم چون از رفتاری شاه ایران باخبر می‌شود، سوار بر رخس به سوی مازندران می‌تازد. رستم در این سفر از هفت خوان (آزمایش) خطرناک می‌گذرد. او با شیر، اژدها، جادوگر و دیوها می‌جنگد و خود را به مازندران می‌رساند و سرانجام موفق می‌شود کیکاووس را نجات دهد و مازندران را باج‌گذار ایران کند. رستم در بازگشت از سفر با تهمینه (دختر شاه سمندگان) آشنا می‌شود و با او عروسی می‌کند. او همان شب عروسی به تهمینه سفارش می‌کند که اگر از آنها فرزند پسری متولد شد، بازوبندی بر دستش ببندد و پسرشان را به ایران بفرستد. رستم صبح روز بعد از همسرش خداحافظی می‌کند تا برای انجام ماموریتی نزد پادشاه برود. سال‌ها می‌گذرد و سهراب، پسری که از تهمینه متولد شده است، به جوان برومندی تبدیل می‌شود و در جستجوی پدرش عازم سفر می‌شود.

اما افراسیاب که می‌دانست اگر سهراب و رستم به هم برسند، دیگر نمی‌تواند بر ایران پیروز شود، با وعده تاج و تخت ایران او را می‌فریبد. سهراب به همراه سپاه توران، دز مرزی گردآفرید را فتح می‌کند و پس از گذشتن از مرز ایران رودرروی سپاه رستم قرار می‌گیرد. سرنوشت پدر و پسر چنین رقم می‌خورد که همدیگر را شناسند و سرانجام در نبردی که میان آن دو روی می‌دهد، سهراب زخم عمیقی برمی‌دارد و چون رستم بازوبندش را بر بازوی او می‌بیند، پسرش را می‌شناسد. رستم برای به‌دست آوردن نوش‌دارو به اردوگاه بازمی‌گردد، اما دیر می‌رسد و سهراب می‌میرد. با مرگ سهراب، توارانیان عقب‌نشینی می‌کنند و رستم در غم از دست دادن فرزندش به زابلستان بازمی‌گردد.



رستم با دیدن بازوبند، پسرش سهراب را می‌شناسد

سیاوش پسر کیکاووس شاه از مادری تورانی به دنیا آمده بود. او در کودکی مادرش را از دست می‌دهد و پدرش با زن دیگری به نام سودابه ازدواج می‌کند. سیاوش چون به سن جوانی می‌رسد، سودابه عاشق او می‌شود و از او تقاضای نامشروع می‌کند. سیاوش که تن به خواسته او نداده بود، به تجاوز متهم می‌شود. او برای اثبات بی‌گناهی خود از توده بزرگ آتش می‌گذرد و چون به سلامت بیرون می‌آید، بر همگان معلوم می‌شود که او بی‌گناه بوده است. پس از آن حادثه، سیاوش برای درمان ماندن از تحریکات دوباره سودابه، داوطلب می‌شود برای مقابله با تجاوز توارانیان به مقابله با آنها برود. در آن نبرد سیاوش پیروز می‌شود و چون دلش راضی نمی‌شود که اسیران را بکشد، با توارانیان صلح می‌کند. کیکاووس چون خبر صلح با دشمن را می‌شنود، پسر را سرزنش می‌کند و سیاوش رنجیده خاطر به دربار افراسیاب توراتی پناهنده می‌شود. افراسیاب مقدم او را گرامی می‌دارد و دخترش فرنگیس را به عقد او درمی‌آورد. سیاوش با اجازه افراسیاب در ختن قلعه گنگدژ را برای سکونت خود و یارانش می‌سازد. اما گرسیوز (برادر افراسیاب) که به او حسادت می‌ورزید، شاه توران را بر او بدگمان می‌کند و حکم کشتن سیاوش را از او می‌گیرد. سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود و چون خبر مرگ او به ایران می‌رسد، مردم به عزاداری می‌پردازند و مراسم سیاوش‌کشان (سو و شون) برپا می‌کنند. رستم که سیاوش را چون فرزند خود دوست می‌داشت، به خونخواهی او سودابه را می‌کشد، سپس به توران می‌تازد و همه جا را ویران می‌کند. با مرگ کیکاووس، گودرز سپهسالار در خواب پسر سیاوش را می‌بیند. او گیو را به جستجوی کیخسرو به توران می‌فرستد و گیو پس از ۷ سال جستجو عاقبت کیخسرو را می‌یابد و به همراه مادرش فرنگیس به ایران بازمی‌گرداند. کیخسرو چون بر تخت می‌نشیند، لشکر توران دوباره به ایران حمله می‌کنند. ایرانیان به دفاع برمی‌خیزند و آنها را به عقب می‌رانند.



رستم، بیژن را از چاه نجات می‌دهد

مدت کوتاهی از تجاوز تورانیان نگذشته بود که ابنبار گرازهای وحشی به سرزمین ارمن (در مرز ایران و توران) حمله می‌کنند. بیژن (پسر کیو) به همراه پهلوانی دیگر به نام گرگین داوطلب می‌شوند به جنگ با گرازها بروند. آنها گرازها را از پای درمی‌آورد ولی پیش از بازگشت به هوس دیدن دختران زیبارو وارد دشت توران می‌شود. در آنجا بیژن با منیژه (دختر افراسیاب) آشنا می‌شود. منیژه که سخت عاشق بیژن شده بود، او را مست می‌کند و شب‌هنگام به قصر پدرش می‌برد. اما هنگامی که افراسیاب از این راز آگاه می‌شود، دسنور می‌دهد بیژن را در چاهی زندانی کنند. گرگین به دربار ایران بازمی‌گردد و کمک می‌خواهد. کیخسرو نیز رستم را مأمور می‌کند تا به توران برود و بیژن را نجات دهد. رستم در لباس بازرگانان به توران می‌رود و به کمک منیژه، بیژن را نجات می‌دهد.

پس از آن کیخسرو به کین‌خواهی مرگ پدرش (سیاوش) به نوران حمله می‌کند و افراسیاب را به دست خود می‌کشد. کیخسرو چون به سن پیری می‌رسد، سلطنت را به پسرش لهراسب می‌سپارد و به همراه تعدادی از یاران باوفایش به بهشت عروج می‌کند. لهراسب ۱۲۰ سال در صلح و آرامش پادشاهی می‌کند اما پسرش گشتاسب در پی کدورتی که با او پیدا می‌کند، به دربار روم پناهنده می‌شود و با کتایون، دختر شاه روم ازدواج می‌کند. پس از آن گشتاسب به کمک قیصر روم به ایران لشکرکشی می‌کند و با خلع پدرش از قدرت، خود بر تخت سلطنت می‌نشیند. در زمان گشتاسب، زرتشت پیامبر ظهور می‌کند. پادشاه به دین او می‌گروید و پسرش اسفندیار را برای گسترش آیین زرتشت به سراسر جهان می‌فرستد. ارجاسب (جانشین افراسیاب) به ایران حمله می‌کند. اسفندیار تورانیان را شکست می‌دهد و به دنبال آن از هفت‌خوان می‌گذرد تا ارجاسب را بیابد و او را بکشد. او در بازگشت از هفت‌خوان، از پدرش گشتاسب می‌خواهد تا از قدرت کناره‌گیری کند. گشتاسب که سخت دلبسته قدرت بود، حيله‌ای می‌اندیشد. او به بدگویی از رستم می‌پردازد و او را بدخواه شاهان ایران می‌خواند. سپس به اسفندیار قول می‌دهد که اگر بتواند رستم را دست‌بسته نزد او بیاورد، شاهی را به او واگذار خواهد کرد. اسفندیار برای دستگیری رستم به زابلستان می‌رود. رستم که از نقشه گشتاسب آگاه شده بود، تلاش می‌کند اسفندیار را نصیحت کند، اما او نمی‌پذیرد و به ناچار نبرد میان دو پهلوان آغاز می‌شود. رستم پس از پیکاری نفس‌گیر، به بالای کوه می‌رود و از پدرش زال یاری می‌خواهد.

زال با آتش زدن یک پر، سیمرغ را فرامی‌خواند. سیمرغ پس از مداوای زخم‌های رستم به او می‌گوید که چون اسفندیار به دست زرتشت پیامبر رویین‌تن شده است، تنها راه شکست دادن او این است که تیری از شاخه درخت گز بسازی و درست به چشمان او بدوزی. فردای آن‌روز رستم تیر دوشاخه‌ای می‌سازد و به چشمان اسفندیار می‌زند. اسفندیار غرق در خون می‌شود و جان می‌دهد. رستم که پسر شاه ایران را کشته بود، طبق پیش‌بینی سیمرغ در راه بازگشت گرفتار دامی می‌شود که شغاد (برادر ناتنی‌اش) برای او ترتیب داده بود. رستم درحالی‌که درون گودالی از تیغ افتاده و به شدت مجروح شده بود، پیش از مرگ برادر نابکارش را از پای درمی‌آورد.



شغاد نابکار با تیر رستم به درخت دوخته می‌شود

با مرگ رستم، بهمن پسر اسفندیار به پادشاهی می‌رسد. او به انتقام کشته شدن پدرش به دست زابلیان به زابلستان حمله می‌کند و فرامرز پسر کوچک رستم را می‌کشد. پس از بهمن، دخترش همای چهر آزاد پادشاه می‌شود. همای که سخت شیفته قدرت بود، پسرش داراب را در رودخانه‌ای رها می‌کند، اما داراب زنده می‌ماند و به کمک پادشاه روم بر تخت سلطنت ایران می‌نشیند. پس از داراب پسرش دارا (داریوش سوم) پادشاه می‌شود. دارا به روم لشکر می‌کشد و پس از شکست دادن فیلقوس رومی، دخترش ناهید را به زنی می‌گیرد. اما چندی بعد همسرش را به خاطر کار ناشایستی که از او سر زده است، به دربار روم بازمی‌گرداند غافل از اینکه ناهید از او باردار بود. ناهید در روم پسری به نام اسکندر را به دنیا می‌آورد. اسکندر چون به جای پدر بزرگش بر تخت پادشاهی روم می‌نشیند، به کینه توهین به مادرش به جنگ با پدرش دارا می‌آید. لشکریان روم چند بار با ایرانیان نبرد می‌کنند و عاقبت با کشته شدن دارا به دست خائنین، ایران به دست اسکندر می‌افتد. اسکندر پس از بردار کردن قاتلان پدرش با خواهرناتنی خود روشنگ ازدواج می‌کند. او سرانجام پس از سفرهای طولانی در بابل بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود.

دوره تاریخی :

با مرگ اسکندر رومی، سرداران اشکانی که از تخمه آرش کمانگیر بودند، به شاهی می‌رسند گرچه از میان این شاهان بزرگ تنها نام اشک، گودرز، بهرام و اردوان در کتاب‌نامه خسروان برجای مانده است. در آن کتاب آمده است که روزی اردوان شاه وصف پهلوان جوانی را از نسل دارا می‌شنود. به دستور اردوان، ماموران به شهر استخر می‌روند و اردشیر پسر بابک را به دربار او می‌آورند.

اردشیر در کاخ با گلنار، کنیزک اردوان آشنا می‌شود. یک روز در جریان شکار آهو، اردشیر به پسر پادشاه بی‌احترامی می‌کند. اردوان تصمیم می‌گیرد اردشیر را مجازات کند اما او زود باخبر می‌شود و همراه گلنار به فارس می‌گریزد. در آنجا اردشیر سپاه کوچکی گرد می‌آورد و به جنگ اردوان می‌رود. در آن نبرد اردوان اشکانی شکست می‌خورد و اردشیر با رسیدن به تخت شاهی، سلسلهٔ ساسانیان را تأسیس می‌کند.



بهرام‌گور و آزاده در حال شکار آهو

بخش پایانی شاهنامه به شاهان ساسانی اختصاص یافته است. نبرد شاپور اول با رومیان و به اسارت گرفتن امپراتور روم، نبرد شاپور دوم با اعرابی که پدرش هرمز را کشته بودند و حوادثی که برای بهرام‌گور در شکارگاه رخ می‌دهد، برگزاری مجالس مناظره میان انوشیروان و وزیرش بزرگمهر و نیز عشق خسرو پرویز به شاهزادهٔ ارمنی به نام شیرین از داستان‌های زیبای بخش پایانی شاهنامه است. فردوسی بزرگ شاهنامهٔ خود را با ذکر رشادت‌های رستم‌فرخ‌زاد در نبرد با اعراب و در نهایت مرگ یزدگرد سوم و سقوط دولت ساسانی به پایان رسانده است.

منظومهٔ خسرو و شیرین :

داستان خسرو و شیرین نظامی از مرگ خسرو انوشیروان و تولد نوهٔ او خسرو آغاز می‌شود. خسرو بسیار جوان بود که پسر عمویش شاپور در مجلس بزمی، زیبایی‌های شاهزادهٔ ارمنی به نام شیرین را برای او بازگو می‌کند. با توصیفات شاپور، نهال مهر در دل خسرو جوانه می‌زند و سخت مشتاق دیدار شیرین می‌شود. او شاپور را مأمور می‌کند به ارمنستان برود و با هر حيله‌ای که می‌داند، شیرین را به مداین بیاورد. فردای آن روز شاپور عازم سفر می‌شود و چون نزدیک خیمهٔ شیرین می‌رسد، سه نقاشی زیبا از خسرو می‌کشد و آن را در گذرگاهی که شیرین به همراه ندیمانش از آنجا عبور می‌کرد، بر شاخه‌های درخت می‌آویزد. شیرین با دیدن تصویر مرد جوان، مجذوب او می‌شود. پس از آن شاپور خود را به شیرین معرفی می‌کند و به او می‌گوید که صاحب تصویر، شاهزادهٔ ایران و جانشین آیندهٔ پادشاه است. شیرین به هوای وصال خسرو سوار بر اسب تیزروی خود، شبدیز می‌شود و به سوی مدائن می‌تازد. اما از آن طرف خسرو به خاطر بدبینی پدرش هرمز از پایتخت خارج می‌شود و به ارمنستان فرار می‌کند.

علت بدبینی پادشاه آن بود که بهرام چوبین، سردار شورشی مقداری سکه به نام خسرو ضرب کرده بود تا هرگز تصور نکند که پسرش قصد سرنگونی او را دارد.

هنگامی که سپاهیان خسرو به میانه راه ارمنستان می‌رسند، خسرو دستور می‌دهد تا کمی استراحت کنند و خود به گردش در آن حوالی می‌پردازد. او ناگهان دختر بسیار زیبایی را می‌بیند که در چشمه در حال شستشوی تن خود است. خسرو آرام و بی‌صدا از پشت درختان به تماشای دخترک می‌نشیند، بی‌آنکه بداند این دختر پری‌رو همان شیرین است. خسرو محو خیالات می‌شود اما ناگهان به خود می‌آید و متوجه می‌شود که شیرین از آنجا رفته است.



خسرو از پشت درختان به تماشای شیرین ایستاده است

شیرین نیز که خسرو را ندیده بود، به مدائن می‌تازد و در آنجا باخبر می‌شود که خسرو فرار کرده است. ندیمان پادشاه که به زیبایی شیرین حسادت می‌ورزیدند، برایش قصری سرد و تاریک در خارج شهر می‌سازند و شیرین مجبور می‌شود در آنجا به انتظار بماند. از آن طرف خسرو که برای یاری گرفتن و به‌دست آوردن تخت و تاج نزد پادشاه روم رفته بود، به حکم سرنوشت و مصالح سیاسی مجبور می‌شود با مریم، دختر قیصر روم ازدواج کند. چون خبر ازدواج خسرو و مریم به ایران می‌رسد، شیرین دلشکسته و غمگین به دیار خود بازمی‌گردد و به جای عمه‌اش مهین‌بانو بر تخت شاهی ارمنستان می‌نشیند. چندی بعد خسرو به یاری رومیان، بهرام چوبین را شکست می‌دهد و به جای پدرش بر تخت سلطنت می‌نشیند. خسرو پس از فراغت از کارهای حکومتی به یاد شیرین می‌افتد و از همسرش اجازه می‌خواهد تا شیرین را به حرمسرای خود بیاورد اما مریم با درخواست او به شدت مخالفت می‌کند. خسرو از شاپور می‌خواهد تا ترتیب ملاقات مخفیانه‌ای را با شیرین بدهد. شیرین، امور ارمنستان را به مشاورانش واگذار می‌کند و به قصرش در مدائن بازمی‌گردد تا نزدیک پادشاه ایران باشد. در این میان مشکلی رخ می‌دهد. علف‌های اطراف قصر شیرین کم می‌شوند و چوپانان مجبور می‌شوند برای چریدن گوسفندان به بالای کوه بروند اما آوردن شیر از بالای کوه زمان زیادی می‌برد و باعث فاسد شدن شیر می‌شد. شاپور به یاری شیرین می‌آید و جوانی به نام فرهاد کوهکن را معرفی می‌کند. شیرین از فرهاد می‌خواهد جوی سنگی بزرگی از بالای کوه تا قصر بسازد تا شیر گوسفندان داخل جوی جاری شود و زود به دست آنها برسد. فرهاد چون شیرین را می‌بیند، سخت عاشقش می‌شود و برای جلب رضایت او تیشه به‌دست می‌گیرد و به سرعت جوی سنگی را آماده می‌کند.



شیرین برای دیدن فرهاد به کوه بیستون می‌رود

پس از پایان کار، شیرین به‌عنوان دستمزد جواهر گوشواره خود را تقدیم می‌کند اما فرهاد جواهر را به پای او می‌اندازد و زاری کنان به سوی صحرا می‌دود و شب و روز در عشق شیرین خون می‌گرید و شعرهای عاشقانه می‌سراید. وقتی خبر عشق فرهاد به دربار می‌رسد، خسرو به فکر می‌رود تا چگونه بتواند رقیبش را از میدان به‌در کند. او ابتدا فرهاد را به بارگاه خود دعوت می‌کند، شاید بتواند با تهدید او را از عشق شیرین منصرف سازد ولی موفق نمی‌شود. این بار به او وعده می‌دهد اگر بتواند گذرگاهی در میان کوه بیستون بکند و نقش پادشاه را در آن بتراشد، به وصال شیرین نائل خواهد آمد. فرهاد که وعده او را باور کرده بود، به کوه بیستون بازمی‌گردد و با تمام توان شروع به کندن نقش پادشاه می‌کند.

شیرین که از سخت‌کوشی فرهاد خوشش آمده بود، هر از گاهی به دیدن او می‌رود. در یکی از این دیدارها، اسب شیرین زخمی می‌شود و فرهاد برای کمک به دلدادۀ خود، شیرین را به‌همراه اسبش روی دوش گرفته و از کوه به پایین می‌آورد. اما خسرو که از دیدارهای مخفیانه شیرین و فرهاد آگاه شده بود، حيله‌ای به کار می‌گیرد. او قاصدی به بیستون می‌فرستد و خبر دروغین مرگ شیرین را به فرهاد می‌رساند. فرهاد وقتی خبر را می‌شنود، فریادی می‌کشد و خود را از کوه به پایین می‌اندازد.

مدت کوتاهی از مرگ فرهاد نگذشته بود که مریم (همسر خسرو) نیز از دنیا می‌رود و پادشاه مجال آن را می‌یابد که آزادانه به دیدار دلدادۀ خود برود اما در آنجا شیرین حاضر نمی‌شود بدون ازدواج رسمی، تن به خواسته خسرو بدهد. پادشاه دلشکسته و غمگین اصفهان می‌رود شاید بتواند در عشرتکده آنجا یاد شیرین را از خاطرش پاک کند اما در بازگشت دوباره به یاد شیرین می‌افتد و به بهانه شکار به قصر شیرین می‌رود. شیرین با اینکه همواره در آرزوی دیدار خسرو بود، درب قصر را به روی پادشاه باز نمی‌کند. آنها چند ساعت به گفتگو می‌پردازند، درحالی‌که پادشاه پشت دروازه قصر ایستاده است و شیرین از پنجره به گلایه می‌پردازد. خسرو آزردۀ خاطر می‌شود و به کاخ خود بازمی‌گردد. شیرین که پس از قهر خسرو تنها مانده بود، به کمک شاپور مخفیانه وارد کاخ پادشاه می‌شود. شاپور در بارگاه شاهی مجلسی ترتیب می‌دهد و از دو نوازنده معروف باربُذ و نکیسا می‌خواهد تا هریک از زبان خسرو و شیرین بنوازند. خسرو دوباره به یاد شیرین می‌افتد و از شاپور می‌خواهد تا به قصر برود و شیرین را به آنجا بیاورد غافل از اینکه شیرین در پس پرده‌ای مخفی شده است.

در این لحظه شیرین وارد بارگاه می‌شود. به دستور پادشاه مجلس جشن بزرگی برپا می‌شود. شیرین و خسرو در حضور موبد موبدان به عقد یکدیگر درمی‌آیند و سالها به خوشی کنار هم زندگی می‌کنند.

خسرو وقتی به سن پیری می‌رسد، پسرش شیرویه (که از مریم به دنیا آمده بود) علیه او شورش می‌کند و پدر را به قتل می‌رساند. شیرویه پس از کشتن پدرش خسرو به شیرین پیشنهاد ازدواج می‌دهد. شیرین ظاهراً قبول می‌کند، لباس عروسی می‌پوشد و اجازه می‌خواهد تا برای آخرین بار از شوهر سابقش خداحافظی کند. او در میان هلهله و شادی درباریان وارد دخمه خسرو می‌شود و دشنه‌ای را که زیر لباسش پنهان کرده بود، بر قلب خود فرو می‌کند و روی قبر خسرو جان می‌نهد.



خسرو پشت دروازه قصر با شیرین مناظره می‌کند

منظومه لیلی و مجنون:

در روزگاران دور در قبیله‌ای از دیار عرب، پسری به دنیا آمد که نامش را قیس نهادند. روزها و ماه‌ها گذشت و قیس در پناه تعلیمات و توجهات پدر بزرگ‌تر و رشیدتر شد و در ۱۰ سالگی به چنان کمال و جمالی رسید که یگانه قبایل اعراب لقب گرفت.

هر کس که رُخس ز دور دیدی بادی ز دعا بر او دمبیدی
شد چشم پدر به روی او شاد از خانه به مکتبش فرستاد

در مکتب‌خانه گروهی از دختران و پسران هم‌کلاس قیس بودند. در این میان، دخترکی به نام لیلی از قبیله مجاور هوش و حواس از سر قیس ربود و آن دو چنان عاشق یکدیگر شدند که لحظه‌ای دور از هم نمی‌توانستند بمانند. خبر دلدادگی این دو نوجوان به سرعت در تمام قبیله‌ها پیچید و پدر لیلی از ترس حرف و حدیث مردم، دخترش را از مکتب‌خانه بیرون آورد و در کنج خانه زندانی کرد. قیس که طاقت دوری لیلی را نداشت، مجنون و دیوانه شد. او نیمه‌های هر شب به در خانه یارش می‌رفت و در غم جدایی محبوبش شعرهای عاشقانه می‌خواند. پدر قیس که از راز عشق پسرش به دختر قبیله همسایه مطلع شده بود، به همراه تعدادی از بزرگان به خواستگاری لیلی می‌رود اما پدر لیلی به بهانه آنکه قیس چون مجنونان رفتار می‌کند، با ازدواج آن دو مخالفت می‌کند. مجنون (قیس) وقتی از مخالفت پدر لیلی آگاه می‌شود، سر به بیابان می‌گذارد و روز و شب در فراق یارش می‌گرید.



پدر مجنون که نتوانسته بود، پسرش را راضی به ازدواج با دیگر دختران قبیله کند، تصمیم می‌گیرد برای بهبود و طلب شفای حال پسر مجنونش، او را به زیارت خانه خدا ببرد. اما وقتی آنها به شهر مکه می‌رسند، مجنون به‌سوی خانه خدا می‌دود و با حال زار و گریه از خدا می‌خواهد که عشق لیلی را در دل او صدچندان کند. در بازگشت از سفر، مجنون دوباره به بیابان می‌رود و همدم حیوانات و پرندگان می‌شود و درد عشق خود را برای آنها می‌خواند.

در این میان نوفل (از عیاران مشهور منطقه) به هنگام گذر از حوالی کوه، صدای ناله جانسوزی را می‌شنود و در جستجوی صدا مجنون را می‌یابد که با حالتی ژولیده و رنجور در غار نشسته است. نوفل وقتی از حکایت عشق مجنون مطلع می‌شود، به او قول می‌دهد که لیلی را به او برساند به شرط آنکه از زندگی در بیابان دست بردارد و همراه او به شهر بیاید.

مجنون به نبرد عیاران با مردان قبیله لیلی نگاه می‌کند

مجنون با شنیدن حرف نوفل، از کوه پایین می‌آید و همراه او به اردوگاه عیاران می‌رود. چند روز بعد نوفل، قاصدی به قبیله می‌فرستد و از پدر لیلی می‌خواهد یا دخترش را به مجنون بدهد یا آماده نبرد با عیاران باشد. پدر لیلی به قاصد پاسخ می‌دهد که لیلی چون ماه است و کسی را یارای رسیدن به ماه نیست، پس هم‌اکنون از دروازه بازگردید و گرنه آماده جنگ با شما خواهیم بود. نوفل که از این پاسخ خشمگین شده بود، صبح روز بعد با صدمرد جنگی به قبیله لیلی حمله می‌کند اما در میانه کارزار، مجنون که طاقت کشته شدن مردان قبیله لیلی را ندارد، نزد آنها می‌رود و شروع به درمان زخمی‌ها می‌کند. نوفل و یارانش وقتی این صحنه عجیب را می‌بینند، دست از نبرد می‌کشند و مجنون را به حال خود رها می‌کنند. پس از این واقعه، مجنون دوباره آواره کوه و بیابان و همدم جانوران و حیوانات درنده می‌شود.

چند روز بعد به مجنون خبر می‌آورند که جوان ثروتمندی به نام ابن‌سلام به خواستگاری لیلی رفته و پدر لیلی به آن وصلت رضایت داده است. اما از آن طرف، لیلی که نمی‌توانست به مانند یارش عشق خود را ابراز کند، از درون می‌سوخت. لیلی گرچه به اجبار تن به ازدواج با ابن‌سلام می‌دهد اما در برابر خواست وصال شوهرش مقاومت می‌کند. او تمام روز در خانه می‌نشیند و چشم بر در می‌دوزد و انتظار مجنون را می‌کشد. سی سال بدین منوال می‌گذرد تا اینکه پیری نورانی بر لیلی ظاهر می‌شود و به او قول می‌دهد که مجنون را نزد او بیاورد. پیر نورانی پیغام لیلی را به مجنون می‌رساند و به او می‌گوید که لیلی در نخلستان منتظر اوست. لیلی و مجنون در نخلستان از دور به هم نگاه می‌کنند و غزل‌های عاشقانه برای هم می‌خوانند.

چندی بعد ابن سلام می‌میرد و لیلی که دوباره دختری آزاد شده است، به مجنون پیغام می‌فرستد و او را به خیمه‌گاه خود دعوت می‌کند. مجنون با لشگری از وحوش که همگی فرمانبردارش بودند، به دیدن لیلی می‌رود. آن دو به محض دیدن یکدیگر، بیهوش بر زمین می‌افتند تا اینکه جوانی به نام رید بر صورت آنها گلاب می‌پاشد. اما هنگامی که مجنون وارد خیمه لیلی می‌شود، احساس می‌کند که شهوتش بر عشق پاک او غلبه کرده است. پس دوباره رو به صحرا می‌نهد تا از جنگ دشمن درونش نجات یابد و دوباره به‌سوی لیلی بازگردد.

در خزان همان سال، لیلی سخت بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود. مجنون چون از مرگ لیلی آگاه می‌شود با حالتی زار و گریان به زیارت قبر او می‌آید و آنقدر بر سر مزار بارش می‌گیرد تا او نیز جان می‌دهد.



بیر نورانی پیغام لیلی را به مجنون می‌رساند

برخی از منابع :

کتابها :

- تاریخ ایران پس از اسلام : مترجم : صادق رضازاده ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی
- نقاشی ایرانی ؛ مترجم : مهدی حسینی ؛ انتشارات دانشگاه هنر
- سفالگری و فلزکاری اسلامی ؛ مترجم : مهناز شایسته‌فر ؛ انتشارات موسسه مطالعات هنر اسلامی
- گزیده جامع التواریخ ؛ گردآورنده : محمد مدرسی زنجان ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی
- تاریخ اولجایتو ؛ گردآورنده : مهین همبلی ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی

سایت‌های اینترنتی:

www.sultanieh.ir

www.golestanpalace.ir

www.asia.si.edu

www.metmuseum.org

www.hermitagemuseum.org

www.louvre.fr

گنبد سلطانیة زنجان

کاخ موزه گلستان تهران

گالری فریر ساکسر واشنگتن

موزه متروپولیتن نیویورک

موزه آرمیتاژ روسیه

موزه لوور پاریس



گزیده‌ای از قابوس‌نامه امیرعنصرالمعالی :

اما جهد کن ای پسر تا دشمن نیندوژی، پس اگر دشمنیت باشد، مترس و دلتنگ مشو که هرکس را دشمن نباشد، دشمن کام باشد... اما با هرکس که دشمنی کنی، چون بر وی چیره گستی، پیوسته آن دشمن را منکوه و به عاجزی به مردم منمائی... نبینی که چون پادشاهی فتحی کند، اول خصم را قادری تمام خواند و لشکر او را پستاید و آنگاه گوید من بودم که لشکری بدین عظیمی را شکستم!



گزیده‌ای از سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک :

چاره نیست پادشاه را از آن که هفته‌ای دو روز به مظالم [قضاوت] بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف دهد و سخن رعیت را به گوش خویش بشنود بی‌واسطه و در هر یکی فرمانی دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند جهان، سخن دادخواهان را می‌شنود؛ همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و هیچ کس نیارد بیدادی کردن و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت.



گزیده‌ای از تاریخ اولجایتوی کاشانی :

اولجایتو پسر دوعین ارغون‌خان است که از اروک‌خاتون در وجود آمده... و چون شجره پادشاهی غازان‌خان از جویبار حیات منقطع گشت، در مبارک‌ترین وقت و خجسته‌ترین ساعت به حکم بارگاه الهی، پادشاه اولجایتو به عروس مملکت داماد شد و سریر شاهی و افسر شهریاری به تارک مبارک و قدوم همایونی او مفاخر و مباهی گشت...

